پان ترکیسم و ایران

تهیه و تدوین نسخه ی اینترنتی:

تارنما بدون سانسور

نشانی پایگاه :

http://tarnama.org/

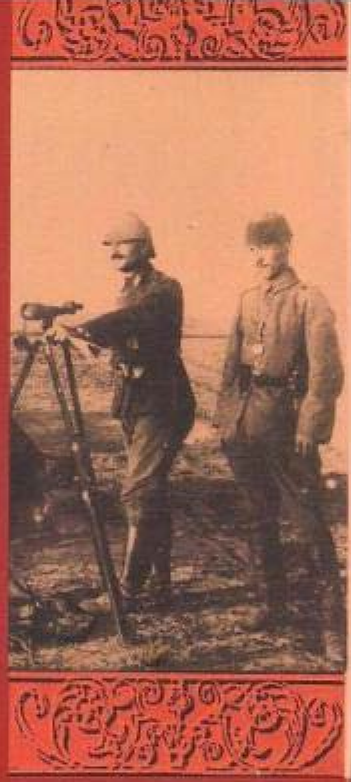
https://tarnama.org/

نشانیهای کتابخانه اینترنتی:

http://tarnama.org/library.htm

https://tarnama.org/library.htm

تاریخ معاصر ایران



پان ترکیسم و ایران

کاوه بیات

سرریز مجموعه‌ای از تحرکات ناسیونالیستی در ترکیه عثمانی در سال‌های مقارن با فروپاشی امپراتوری در سالهای پایانی جنگ اول جهانی تا برآمدن یک جمهوری جدید در آن سامان، ایران را که خود در تلاش تبدیل به یک دولت- ملت جدید تحولات مشابهی را تجربه می‌کرد در معرض یک توان‌آزمایی جدی قرار داد. چرا که این فعل و انفعال ناسیونالیستی که می‌توان تحت عنوان کلی «پان ترکیسم» از آن یاد کرد بخشی از چیستی خود را در نفی هویت تاریخی ایران و بویژه زیر سئوال بردن هویت ملی ترک زبان‌های ایرانی جستجو می‌کرد.

واکنش ایرانیان و بویژه ایرانیان آذربایجانی در قبال این پدیده که خود در شکل‌گیری ناسیونالیسم ایران معاصر تأثیری دیرپا برجای نهاد از جمله دیگر مضامینی است که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.



با همکاری:
شرکت نشر و پژوهش شیرازهٔ کتاب





شابک: ۷-۱۵-۲۵۰۹-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-2509-15-7

سرشناسه	: بیات، کاوه، ۱۳۳۳.
عنوان و نام پدیدآور	: پان ترکیسم و ایران/ نویسنده کاوه بیات.
مشخصات نشر	: تهران: پردیس دانش، شرکت نشر و پژوهش شیرازهٔ کتاب، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: نه، ۲٤۷ ص.
فروست	: نشر و پژوهش شیرازه،مجموعه تاریخ معاصر ایران؛ ٤۳.
شابک	: 978-964-2509-15-7
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۲۲۹]- ۲۳۲؛ همچنین به صورت زیر نویس.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: پان تورانیسم.
موضوع	: ترکان -- ایران.
رده بندی کنگره	: ۲پ۹ب/DS۱۷
رده بندی دیویی	: ۳۲۰/٥٤۰۹٥٦۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۷۸٥۸٤



با همکاری شرکت نشر و پژوهش شیرازهٔ کتاب



پان‌ترکیسم و ایران

نویسنده : کاوه بیات

طرح روی جلد : محمود محرابی

حروفچینی و صفحه‌آرایی : موسسهٔ جهان کتاب

چاپ و صحافی : پردیس دانش

چاپ جلد : صفیرقلم

تیراژ : ۲۲۰۰ نسخه

چاپ اول : بهار ۱۳۸۷

قیمت : ۳۶۰۰ تومان

تهران، صندوق پستی :۱۱۱- ۱۳۱۴۵

تلفن : ۲۲۲۰۶۱۳۳

شابک : ۷-۱۵-۲۵۰۹-۹۶۴-۹۷۸ ISBN

پان ترکیسم و ایران

کاوه بیات

فهرست

فهرست پیوست‌ها:
مقالات و گزارشهای ضمیمه

مقدمه

هویت ایرانی پدیده‌ای کهن و دیرپاست. دگرگونی‌هایی اساسی که تاریخ پرفراز و نشیب این سرزمین در طول چند هزار سال شاهد آن بوده و به ویژه در این بی‌شمار تغییرها و تبدیل‌ها، ماندگاری جوهره‌ای از این ماهیّت که هر بار، در پی پشت سرگذاشتن طوفانی، به ارائهٔ تعریفی جدید از خود موفق بوده خود گواهی است بر این دیرپایی و قدمت. معاصرشدن، پای نهادن به عصر دولت ــ ملّت‌ها یکی از آخرین توان آزمایی‌هایی از این نوع است که بیش از دو قرن، ایران متأخر را به خود مشغول داشته است. این نوشته به بررسی یک برهه از این توان آزمایی اختصاص دارد.

دوره‌ای که در خلال آن ایران خود را ناگهان رو در روی سرریز مجموعه‌ای از تحولات ناسیونالیستی در یک کشور همسایه یافت که در این فعل و انفعال، بخشی از چیستی خود را در نفی هویت تاریخی ایران و به ویژه زیر سؤال بردن هویت ملی ترک زبان‌های ایران جستجو کرد.

شکل‌گیری این پدیده یعنی چگونگی بر آمدن ناسیونالیسم ترک و مانعی که از بدو کار در وجود و آثار برجای مانده از هویت ایرانی بر سر راه خود دید از جمله مباحثی می‌باشد که در فصل اول این رساله مورد بررسی قرار دارد. واکنش اولیهٔ ایرانیان در قبال این پدیده نیز در بخش دوم همین فصل به بحث گذاشته شده است.

اندک زمانی بعد از این تحولات اولیه، در حالی که آتش جنگ اول جهانی و

به همین نسبت همدلی ایرانیان و ترک‌های عثمانی در برابر دشمنان مشترکی چون روس و انگلیس فرو خفته بود، بروز مجدد مجموعه تحرکاتی نو در عرصهٔ پان ترکیسم در سال‌های نخست دههٔ ۱۳۰۰ شمسی که این بار به نحوی صریح و بی‌پرده ایران را هدف قرار داده بود، بالاخره ایرانیان دو دل و مردد را وادار کرد با پدیده‌ای که میل چندانی هم به دیدنش نداشتند، رو در رو قرار گیرند. ویژگی‌های این دور جدید از تحرکات پان‌ترکیستی که بیشتر به صورت انتشار سخنرانی‌ها و نوشته‌هایی از روشنی‌بیگ و سلیمان نظیف‌نامان در استانبول زمینهٔ بروز یافت و نحوهٔ بازتاب آن در محافل دیپلماتیک و مطبوعاتی ایران نیز موضوع اصلی فصل دوم است.

در ادامه به تحولات مشابهی اشاره خواهد شد که در همین ایام در بخش مسلمان‌نشین قفقاز و یا به عبارت دقیقتر در جمهوری آذربایجانی جریان داشت که تأسیس وشکل‌گیری‌اش خود حاصل متأخر همین تحرکات پان ترکیستی بود.

واکنش ایران در برابر این حملهٔ غیرمنتظره که در درجهٔ اول به صورت سعی و تلاشی در جهت شناسایی علل و موجبات این امر بروز کرد و در کنار آن اتخاذ یک رشته تدابیر دفاعی مقتضی، موضوع اصلی فصل سوم است.

در یک چنین چارچوبی بود که زبان فارسی در مقام هدف اصلی این حمله و طبیعتاً دفاع از آن نیز به عنوان اصلی‌ترین تدبیری که می‌بایست در مقابله با این تهاجم به کار گرفت، اهمیتی اساسی و تعیین‌کننده یافت. در کنار بحث زبان ملّی، مضامینی دیگر چون تاریخ و هویت بخش‌هایی از ایران که عرصهٔ این رویارویی قرار گرفته بود نیز در این دوره مورد توجه واقع شد که این موارد نیز در بخش‌های بعدی همین فصل بررسی شده‌اند.

از دیگر نکات درخور توجه این بحث هم‌زمانی این رشته مباحث و رویارویی‌ها با یک دورهٔ مهم از دولت ــ ملّت‌سازی ایرانیان در نیمهٔ نخست دههٔ ۱۳۰۰ شمسی است و تأثیری که این مقوله بر شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی برجای گذاشت. در واقع در این مواجههٔ بخصوص با آن «دیگری» بود که از این

«خود» و چیستی‌اش نیز تعریف‌های مشخصی ارائه شد. معهذا تأثیر این بحث فقط به روشنترشدن مقولهٔ ایرانیّت و وجوه ممیزهٔ آن محدود و منحصر نماند؛ در این رویارویی از راه و روش دولت ــ ملت‌سازیِ حریف نیز الگوبرداری‌هایی صورت گرفت که آن نیز همانند موضوع پیشین تا حدودی در فصل پایانی این رساله مورد بررسی قرار گرفته است. گزیده‌ای از مقالات و گزارش‌های مورد استناد نیز در انتهی کتاب ضمیمه شده است.

بخش‌هایی از این بررسی قبلاً نیز منتشر شده‌اند؛ از جمله قسمت‌های مربوط به تاریخچهٔ ناسیونالیسم ترک که نخست در ماهنامهٔ نگاه نو (ش ۴، دی ۱۳۷۰) منتشر و اینک با تجدیدنظرهایی چند در این کتاب مورد بهره‌برداری قرار گرفته است و یا بخشی از مباحث مربوط به روشنی‌بیگ در کتاب ایر ان؛ هویت، ملیّت، قومیت به کوشش دکتر حمید احمدی (تهران، موسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی، ۱۳۸۳).

و در پایان لازم می‌دانم که ضمن سپاسگذاری از مساعدت مسئولین سازمان اسناد ملی و آرشیو وزارت امور خارجه در فراهم آوردن امکان دسترسی نگارنده به پاره‌ای از اسناد و گزارش‌های رسمی در این زمینه از مساعدت و همکاری دوستان محترم، آقایان مسعود کوهستانی‌نژاد و رضا آذری شهرضایی در شناسایی پاره‌ای از بازتاب‌های مطبوعاتی این بحث نیز تشکر کنم.

کاوه بیات

فصل اول
موج و صخره

۱
راهِ توران

امپراطوری عثمانی که در اوج قدرت، بخش‌هایی از آسیا و اروپا را در بر می‌گرفت، مجموعهٔ متنوعی از اقوام و ملل گوناگون در خود داشت. لهذا هنگامی که در پی انقلاب کبیر فرانسه و جنگهای ناپلئونی، اروپا نیز پا به عرصهٔ ناسیونالیسم نهاد پاره‌ای از ملل تشکیل‌دهندهٔ این امپراتوری بزرگ و رو به زوال، به ویژه در بخش اروپایی آن هر یک در راه رهایی از چیرگی عثمانی‌ها حرکت‌های ناسیونالیستی خاص خود را آغاز کردند. در این عرصهٔ وسیع و متنوع، ناسیونالیسم ترک پدیده‌ای بود که بالنسبه از تمام حرکت‌های مشابه اطرافش دیرتر وجه بروز یافت.[1] در حالی که در خلال

---

۱. در سال‌های اخیر در مورد ترک‌گرایی و پان ترکیسم آثار و بررسی‌های مختلفی به زبان فارسی منتشر شده است. در اشاره به کتب منتشره در این حوزه ــ به ترتیب سال انتشار ــ از آثار ذیل می‌توان یاد کرد: زاره واند، افسانه پانتورانیسم (ترجمهٔ محمدرضا زرگر و مقدمهٔ کاوه بیات. تهران: انتشارات پروین، ۱۳۶۹)؛ جیکوب لاندو، پان ترکیسم، یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری (ترجمهٔ دکترحمید احمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲) و هراچ استپانیان، مقدمه‌ای بر پان ترکیسم (تهران: ماهنامهٔ آراکس، ۱۳۸۴)

و در اشاره به مقالات ذی‌ربط نیز به آثار ذیل می‌توان: کاوه بیات «ناسیونالیسم ترک و
←

قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم بسیاری از ملل تحت سلطهٔ عثمانی هر یک به نوعی آگاهی ملی دست یافته و براساس جنبش‌های ملی خود در جهت کسب استقلال و خودمختاری پیش می‌رفتند، ناسیونالیسم ترک فقط در زمانی ــ و در واکنش به تحرکات فوق‌الذکر ــ یک شکل مشخص و معین به خود گرفت که نه تنها امپراتوری عثمانی کاملاً متلاشی شده بود بلکه برای مدت‌زمانی کوتاه چنین به نظر می‌رسید که حتی برای موجودیّت ترکها به عنوان یک واحد مجزای ملی نیز زمینه‌ای بر جای نمانده باشد.

با آن که در سالهای نخست تشکیل امپراتوری عثمانی، زبان معمول در رده‌های بالای دیوان‌سالاری فارسی و زبان دینی هم عربی بود ولی زبان رایج و مسلط در قلب امپراتوری ترکی بود. اگرچه در برخی موارد چون ایام حکمروایی سلطان مراد دوم (۱۴۲۱–۱۴۵۱) که بخش نخست جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله از فارسی به ترکی ترجمه شد و داستان اوغوزخان، نیای افسانه‌ای اقوام ترک به شجره‌نامهٔ سلاطین عثمانی افزوده شد نشانه‌هایی از بروز آگاهی‌هایی نسبت به یک نوع هویت ملی ترک مشاهده می‌شود، ولی با توجه به عواملی چون توسعهٔ قلمرو عثمانی‌ها به مناطق غیرترک زبان، چند ملیتی بودن امپراتوری و سنن اسلامی حاکم بر آن، عرصه بر رشد این احساس و گرایش «ملی» محدود ماند و در واقع تا مدتهای مدید، یعنی تا آستانهٔ قرن بیستم، واژهٔ «ترک» صرفاً اصطلاح موهنی تلقی می‌شد برای توصیف رعایای خام و زمخت آناتولی.[۱]

←

ریشه‌های تاریخی آن» در ماهنامهٔ نگاه نو ش ۴، دی ۱۳۷۰، صص ۷۵-۵۴؛ نادر انتخابی «از عثمانی‌گری تا تورانی‌گری، خاستگاه و نقش تاریخی ناسیونالیسم ترک» در ماهنامهٔ نگاه نو، ش ۱۶، مهر و آبان ۱۳۷۲، صص ۱۰۱–۶۸، و رحیم رئیس‌نیا «پان ترکیسم» در دانشنامهٔ جهان اسلام (ب ـ پ)»، تهران ۱۳۷۹،صص ۴۷۲-۴۶۶.

1. Bernard Lewis, *The Emergence of Modern Turkey*, Oxford University Press,

تنظیمات

سال ۱۶۸۳ را که سال دست‌شستن عثمانی‌ها از محاصرهٔ وین است می‌توان سرآغاز ضعف و فتور امپراتوری دانست. از این مرحله به بعد عثمانی‌ها در برابر قدرتهای جدید و پرتوانی که در اروپا شکل می‌گرفتند روز به روز ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر گشتند و حفظ مستملکات خود را دشوارتر از پیش یافتند. سه سال پس از شکسته‌شدن محاصرهٔ وین، عثمانی بوداپست را به امپراتوری اتریش باخت و یک رشته شکست‌های نظامی پی در پی دامنگیرش شد که در خلال جنگ‌های ۱۷۶۷-۱۷۷۴ با روسیه که به از دست رفتن شبه جزیرهٔ قرم (کریمه) منجر شد، به نقطهٔ اوج خود رسید.

نخستین واکنش عثمانی‌ها روی‌آوری به یک رشته اصلاحات نظامی و کوشش در جهت تقلید از نظام نوین اروپایی بود. آموزگاران و مشّاقینی از کشورهای مختلف اروپایی برای تربیت و تعلیم واحدهای جدید نظامی استخدام شدند ولی به دلیل مسائلی چون فقدان زمینه‌های اقتصادی و صنعتی لازم یا مخالفت اقشار محافظه کار جامعه، این تلاشها به جایی نرسید. استقلال یونان در ۱۸۳۰ که به شورش‌های گسترده‌ای در میان اتباع صرب و بلغار عثمانی میدان داد و زوال مستمر امپراتوری، حرکت اصلاح‌طلبانهٔ دیگری را موجب شد؛ اصلاحاتی که مصطفی رشید پاشا سفیر سابق عثمانی در فرانسه و انگلیس و صدراعظم امپراتوری در ۱۸۳۹ مطرح کرد و پس از توشیح سلطان عبدالمجید به «خط شریف گلخانه» موسوم شد. این دگرگونی سرآغاز عصر «تنظیمات» بود که گذشته از اصلاحات نظامی مفادی را نیز در تضمین امنیت اجتماعی اتباع عثمانی و

→

1961, PP. 331-333.

ترتیب جدیدی جهت وضع و وصول مالیات‌ها در برداشت.[۱] یکی از ارکان مهم عصر تنظیمات اندیشهٔ وحدت و اشتراک منافع کل ملل و اقوام تابعهٔ امپراتوری بود که به «عثمانی‌گرایی» معروف شد. حرکتی که بعدها، یعنی در خلال سالهای نخست دهۀ ۱۸۶۰ تحت عنوان «عثمانی‌های جوان» آغاز شد، در واقع همان عثمانی‌گرایی سابق بود به انضمام یک گرایش لیبرالی مشخص‌تر.[۲] از نظر نامق کمال (۱۸۴۰-۱۸۸۸) شاعر و ادیب برجستهٔ عصر و چهرهٔ اصلی عثمانی‌های جوان، موطن پدری از خطوط مفروضی که شمشیر جهانگشایی یا قلم میرزابنویسی بر صفحهٔ نقشه ترسیم می‌کرد تشکیل نمی‌شد، بلکه اندیشه‌ای بود مقدس از وحدت احساس‌ها و گرایش‌های متنوعی چون ملّیت، آزادی، رفاه، برادری، مالکیت، حاکمیت، احترام به نیاکان، عشق به خانواده، خاطرهٔ جوانی و...[۳] در واقع مبنای اصلی «وطن‌پرستی» نامق کمال، قلمرو امپراتوری عثمانی بود و مردمان آن. اگرچه در نوشته‌های او واژه‌هایی چون «وطن»، «ملت» و حتی «ترکستان» (ترکیه) به کار می‌رفت ولی هیچ‌یک از این واژه‌ها کاربرد و معنای امروزی خود را نداشت.[۴]

عثمانی‌گرایی که انگیزهٔ اصلی طرح آن تضمین حقوق و بهروزی کل اقوام و ملل تابعهٔ امپراتوری بود در میان اتباع مسلمان و غیرمسلمان بازتاب‌های متفاوتی یافت. محافل سیاسی مسیحیان امپراتوری این گرایش و تحول تازه را تا جایی مورد استقبال قرار دادند که آن را با کسب

---

۱. بنگرید به سرهنگ لاموش، تاریخ ترکیه، ترجمهٔ سعید نفیسی (تهران. انتشارات کمیسیون معارف، ۱۳۱۶)، ص ۸۲-۲۸۰.

2. Ercumend Kuran, "The Impact of Nationalism on the Turkish Elite in the Nineteenth Century" reproduced in *Beginnigs of Modernization in the Middle East,* ed. W.R. Polk and R.L. Chambers (The University of Chicago Press, 1968), P.110.

3. Lewis, *op. cit.,* P.337.

4. Kuran, *op. cit.,* P.110.

استقلال و خودمختاری بیشتر خویش منطبق می‌یافتند. شورش بلغارها در ۱۸۷۰ که از تبلیغات پان اسلاوی آن عصر متأثر بود یا ناآرامی فزایندهٔ ارمنی‌های شرق امپراتوری خود نشانه‌هایی بودند از محدودیت کاربرد عثمانی‌گرایی. در واقع اصولاً از بدو کار نیز تأکید خاص «عثمانی‌های جوان» بیش از هر چیز بر اشتراک منافع اقوام و ملل مسلمان امپراتوری بود. لهذا گذر از مرحلهٔ عثمانی‌گرایی به اندیشهٔ اتحاد اسلام که در سال‌های آخر قرن نوزدهم به خط‌مشی رسمی دولت عثمانی تبدیل شد به سادگی صورت گرفت.

اتحاد اسلام

در واقع از همان مراحل نخست عقب‌نشینی امپراتوری اسلامی عثمانی در برابر تهاجم قدرتهای مسیحی اروپا، اسلام به صورت یکی از وجوه قدرت و نشانه‌های مقاومت مطرح شده بود؛ در پی شکست عثمانی‌ها از روسها در اواخر قرن هجدهم و از دست رفتن شبه جزیرهٔ قرم، سلطان عثمانی خود را «امام‌المؤمنین و خلیفةالموحدین» خواند و افسانهٔ انتقال خلافت از عباسیان به خاندان آل عثمانی رواج و گسترش یافت.[1] ولی این گرایش ضمنی و تلویحی فقط در عصر حکمروایی سلطان عبدالحمید دوم (۱۸۷۶-۱۹۰۹)، یعنی پس از بی‌اعتباری سیاسی عثمانی‌گرایی، به صورتی مشخص و تحت عنوان اتحاد اسلام متجلّی شد. تقارن زمانی این مرحله با نقطهٔ اوج هجوم قدرت‌های اروپایی بر جهان اسلام، یعنی با چیرگی روسها بر آسیای میانه و قفقاز، دست‌اندازی انگلیسی‌ها بر هند و مصر و سودان و هجوم فرانسویان بر شمال آفریقا نقش مؤثری در بازتاب بالنسبه موفقیت‌آمیز این اندیشه در کشورهای اسلامی داشت. اتحاد اسلامی به عنوان یک ضرورت سیاسی بیش از هر وقت مطرح بود.

---

1. Lewis, *op. cit.,* P.323.

فرستادگان بسیاری از بابعالی رهسپار کشورهای اسلامی شدند و بسیاری از چهره‌های شاخص جهان اسلام نیز چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی، راهی مقّر خلافت گردیدند. علاوه بر آن سلطان عبدالحمید سعی کرد با نظارت و دخالت در مدارس و مناصب دینی مجامع مسلمان بسیاری از مناطق از دست رفتهٔ امپراتوری همانند مصر و قرم و بوسنی و بلغارستان... نفوذ عثمانی را در آن سامان حفظ کند.[1] اندیشهٔ اتحاد اسلام در خلال حکم‌روایی عبدالحمید دوم ایدئولوژی رسمی دولت عثمانی محسوب می‌شد و حتی پس از به قدرت رسیدن ترک‌های جوان (۱۹۰۹) نیز به عنوان یکی از اصول حاکم بر خط‌مشی تبلیغاتی عثمانی‌ها بر جای بود. ولی تداوم فروپاشی و اضمحلال تدریجی امپراتوری نشان داد که حربهٔ اتحاد اسلام نیز همانند تجربهٔ پیشین عثمانی‌گرایی، نمی‌تواند خواسته‌های دولتمردان عثمانی را برآورده سازد. اینک زمینه جهت شکل‌گرفتن ناسیونالیسم ترک فراهم بود.

در جستجوی ریشه

ناسیونالیسم ترک در آغاز به صورت یک گرایش ادبی خود را نشان داد. در همان ایام نهضت عثمانی‌های جوان برخی از چهره‌های ادبی روزگار چون ابراهیم‌شناسی و ضیاء پاشا و نامق کمال و علی شُعاوی در مجموعه تلاش‌هایی برای دست‌یابی به تودهٔ هرچه وسیع‌تری از مردم، بر ضرورت ساده‌کردن زبان محافل حاکمه و کاستن از غلظت آن تأکید گذاردند. آن‌ها خواستار وضع واژه‌های ترکی به جای اصطلاحات رایج فارسی و عربی بودند. احمد مدحت افندی، ادیب و روزنامه‌نگار عثمانی این گرایش را چنین توصیف کرد: «ملت ما، زبان مادری‌اش، ترکی، را از دست داده

---

1. S.J. Shaw and E.K. Shaw, *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, Vol.2., Cambridge University Press, 1985, PP. 256-60.

است و مجبور است به جای آن زبانی را بیاموزد که نامی جز عثمانی نمی‌توانیم بر آن نهیم... این زبان نه عربی است و نه فارسی و نه ترکی، بلکه زبان یک اقلیت است که بر اکثریت فائق آمده و زبانی برایش نگذاشته است.»[1] این گرایش ادبی عرصه را بر پاره‌ای تحقیقات تاریخی و زبان‌شناسی ترک گشود؛ احمد وفیق پاشا (۱۸۲۳-۱۸۹۱) با ترجمهٔ کتاب شجرهٔ ترک ابوالغازی بهادرخان از ترکی جغتایی به ترکی عثمانی که در خلال سالهای ۱۸۶۳-۱۸۶۴ در روزنامهٔ تصویر افکار منتشر شد، گام مهمی در این زمینه برداشت. وی هم‌چنین لغت‌نامه‌ای نیز تحت عنوان لهجهٔ عثمانی تدوین و منتشر کرد (۱۸۷۶). علی سعاوی، ادیب صوفی مشرب عثمانی که بیشتر به خاطر یورش ناموفق خود بر کاخ شاهی در اعتراض به معاهدهٔ سن استفانو (۱۸۷۸) و از دست‌رفتن بخش مهمی از بالکان، شهرت دارد[2] در سلسله مقالاتی که در ایام تبعید در مجلهٔ علوم در پاریس منتشر کرد، ضمن تأکید بر دستاوردهای فرهنگی ترک‌ها، آشکارا این موضوع را نیز مطرح ساخت که ترک‌ها نه فقط یکی از ملل تابعهٔ امپراتوری، بلکه مهم‌ترین رکن آن هستند. علاوه بر آن وی از نخستین عثمانی‌هایی بود که نسبت به سرنوشت اقوام ترک‌زبان آسیای میانه نیز علاقه نشان داد و حال و روز آن‌ها را منعکس ساخت.[3] ولی آنچه این گرایش اولیه را توان بخشید تحقیقاتی بود که پاره‌ای از شرق‌شناسان اروپایی در این زمینه ارائه کردند.

کتاب دستور زبان ترکی نوشتهٔ آرتور لوملی دیوید و به ویژه مقدمهٔ تاریخی آنکه در ۱۸۳۲ در لندن منتشر شد، تأثیر چشمگیری در این زمینه برجای نهاد. قواعد عثمانی اثر فؤاد جودت پاشا، به عنوان نخستین دستور زبان ترکی که در عثمانی منتشر شد (۱۸۵۱) و انبوهی از نوشته‌های

1. Kuran, *op. cit.,* P.112.
2. Shaw, *op. cit.,* P. 189.
3. Kuran, *op. cit.,* P.112.

زبان‌شناسی که در سالهای بعد در آن سامان منتشر شدند همگی از کتاب دیوید متأثر بودند.[1]

از جمله نوشته‌های دیگری نیز که در این زمینه مؤثر واقع شدند می‌توان به کتاب تاریخ عمومی هون‌ها، ترک‌ها و مغول‌ها اثر دوگن اشاره کرد که در فاصلهٔ سال‌های ۱۷۶۵-۱۷۶۸ در پاریس منتشر شد و در مراحل بعد بر آثاری چون کتاب ذی‌نفوذ تاریخ عالم نوشتهٔ سلیمان حسنو پاشا (۱۸۹۲-۱۸۳۲) تأثیر نهاد. ولی این آثار و نوشته‌های آثار لئون کاهون و به ویژه کتاب مقدمه‌ای بر تاریخ آسیای او بود که تأثیری تعیین‌کننده بر جای گذاشت. این کتاب که در ۱۸۹۶ در فرانسه منتشر شد از لحاظ تأکیدی که بر تاریخ پیش از اسلام ترک‌ها داشت، بازتاب وسیعی در میان روشن‌فکران عثمانی پیدا کرد. آثار نجیب عاصم (۱۸۶۱-۱۹۳۶) که نخستین ترک‌شناس واقعی عثمانی محسوب می‌شد و به ویژه کتاب ترک تاریخی او (۱۸۹۸) در توصیف پهلوانی‌های اقوام کوچ‌رو ترک و هم‌چنین کتاب ترکلرین علوم و فنونا خدمتلری (خدمات ترکان به علوم و فنون) که در ۱۸۹۷ در استانبول منتشر شد همگی از نوشته‌های کاهون متأثر بودند.

سیدحسن تقی‌زاده که پس از تبعید از ایران در خلال کشاکش‌های مجلس دوم، خود در استانبول بود و ناظر دست اول این تحولات، بعدها در توصیف تأثیر گستردهٔ آثار کاهون چنین نوشت: «... اشخاصی که از عقیدهٔ عجیب پان ترکیزم یا پان تورانیزم... اطلاع دارند شاید آگاه نباشند از این که این عقیدهٔ عجیب و مضحکِ لزوم احیای شاهنشاهی چنگیز و تبرئهٔ مغول از هرگونه نقائص و مبالغه در عدد و کمالات و مفاخر تاریخی قوم ترک به حد هذیان که مبنی بر انکار تمام روایات تاریخ و قلب حقایق مسلمه بود بیشتر ناشی از یک کتاب قصه مانندی بود که یک یهودی

1. Kemal H. Karpat, " Modern Turkey" reproduced in *The Cambridge History of Islam,* Vol IB, ed. P.M. Holt (Cambridge University Press, 1978), P.556.

فرانسوی آن را تألیف کرده و در اوائل انقلاب مشروطیت عثمانی به ترکی ترجمه شده است... عامهٔ بدبخت عثمانی و خواص کم عمق و مفاخر جوی آن‌ها نیز با اعتماد این که آقای لئون کاهون از بزرگان علما و فلاسفه و محققن به نام اروپا است، در هر موردی به حرف‌های او استناد و استدلال و مبالغات او را هضم کردند و بدین‌طریق عقیده به علو نژاد تورانی را که 'به شهادت همهٔ اروپایی‌ها و مخصوصاً قاهون شهیر' جزء مسلمات علمی شده بود و ضمناً با احساسات خودپسندی حضرات موافق می‌آمد مانند امراض وبایی انتشار گرفت و به قفقازیه و ترکستان نیز سرایت کرد...»[1]

گروه دیگری از پژوهشگران اروپایی که آثار و آرائشان در مقایسه با افرادی چون دوگن و کوهن، از انگیزهٔ سیاسی مشخص و ملموس‌تری برخوردار بود، لهستانی‌ها و مجارها بودند. آن‌ها نیز چون عثمانی‌ها قربانی توسعه‌طلبی روس‌ها بودند. در این زمینه می‌توان به کنستانتین پولکوزیچ بُرزچکی اشاره کرد که پس از شورش ناموفق لهستان برضد روسیه در ۱۸۴۸ به عثمانی پناهنده شد و پس از تشرف به دین اسلام به نام مصطفی جلال‌الدین پاشا در آمد و طی نوشته‌هایش نظریه‌ای در باب یک نژاد «تورــ آریایی» عنوان کرد که به زعم او از مغولان جدا بود و در واقع اروپایی به شمار می‌رفت. آرمینیوس وامبری، جهانگرد و ترک‌شناس مجار نیز با طرح نظریهٔ زبان‌شناختی «توران»، آثار ذی‌نفوذی در تاریخ

---

1. سیدحسن تقی‌زاده، «رشد اجتماعی و وسائل حصول آن در مملکت ما»، (تعلیم و تربیت، ش ۷ و ۸، ۱۳۰۶) به نقل از مقالات حسن تقی‌زاده [به کوشش حسین پرویز] تهران: انتشارات کتابخانهٔ طهران، ۱۳۲۲، صص ۶۲-۶۳.

2. در بخشی از نامه‌های علامه محمدقزوینی به سیدحسن تقی‌زاده نیز که به دوران اقامت تقی‌زاده در استانبول مربوط می‌شود در مورد کم و کیف این «مرض وبایی» و جنبه‌های طنزآمیز آن نکاتی مطرح شده است. بنگرید به:
ایرج افشار، نامه‌های پاریس، تهران: نشر قطره، چ ۲، ۱۳۸۴، صص ۴-۶، ۹-۱۲.

زبان و فرهنگ ترک‌ها بر جای گذاشت.[1] پژوهش‌های مستشرقان فرنگی در تعیین و تشکیل یک نوع هویت ملی برای ترک‌ها نقش مهمی داشت و این نفوذ تا سالهای اول قرن بیستم که پژوهشگران ترک بار مهمی از این نوع بررسی‌ها را بر دوش گرفتند، برقرار بود. ولی همان‌گونه که اشاره شد اندیشهٔ حاکم و مسلط در ایام مورد نظرهنوز هم اندیشهٔ اتحاد اسلام بود و این گرایش اولیه در جهت شکل دادن به نوعی ناسیونالیسم ترک، گرایشی بود بالنسبه مهجور و ناشناس که روی هم رفته از گرایش‌های ادبی و زبان‌شناختی که شاید نقطهٔاوج آن انتشار ترکجه شعرلر (اشعار ترکی) محمدامین (۱۸۶۹–۱۹۴۴) در سال ۱۸۹۹ بود، فراتر نرفت. در واقع ترک‌گرایی سیاسی فارغ از مقتضیات و مصالح امپراتوری، در سرزمینی ورای قلمرو عثمانی، یعنی در نواحی مسلمان‌نشین روسیه در حال تکوین بود.

گام اصلی

تاتارهای قرم یکی از نخستین اقوام مسلمانی بودند که تحت سیطرهٔ روس‌ها در آمدند و هم‌چنین یکی از اولین اقوامی که سعی کردند با تکیه بر موازین دینی و آگاهی نسبت به سنن فرهنگی و تاریخ گذشتهٔ خویش در

---

1. Shaw, *op. cit.*, PP. 260-61; Lewis, *op. cit.*, PP. 345-48; Kuran, *op. cit.*, PP.111-16.

هنگامی که وامبری در اوایل قرن بیستم از استانبول دیدار کرد متوجه شد که «برای ترک‌های تحصیل‌کرده و مقامات امپراتوری، واژهٔ ترک، یک بار مفهومی مترادف با وحشی‌گری و بی‌تربیتی دارد. او سعی کرد که آنها را نسبت به مسئله پیوندهای نژادی و فرهنگی‌اشان با ترک‌های آسیای میانه هوشیار سازد ولی آنها اشاره وامبری مبنی بر خویشاوندی خود را با گروهی کوچرو موهن یافتند. آنها خود را مسلمان و عثمانی دانسته و واژهٔ ترک را فقط در ارتباط با افراد طبقهٔ پایین و به ویژه روستائیان به کار می‌بردند.»

Tom Everett-Heath(ed.), *Central Asia, Aspects of Transition*, Routledge Curzon, London, 2003, p. 82.

مقام مقابله با چیرگی روس‌ها برآیند. اقداماتی که افرادی چون شهاب‌الدین مرجانی (۱۸۱۸-۱۸۸۹)، عبدالقیوم نصیری (۱۸۲۵-۱۹۰۲) و حسین فیض‌خانی (۱۸۲۶-۱۸۶۶) در این زمینه آغاز کردند[1]، به صورت آراء و افکار اسمعیل بیگ گاسپرالی (غصپرینسکی) به نقطهٔ اوج خود رسید. گاسپرالی که در ۱۸۵۱ در گاسپرا، از توابع باغچه‌سرای قرم به دنیا آمد در واقع بیشتر به خاطر اقدامات فرهنگی و نهضتی که در جهت تاسیس مدارس سبک جدید و نظام آموزشی نو برپا کرد شهرت دارد. وی پس از تحصیل در مسکو و سفرهایی به پاریس و استانبول به قرم بازگشت و در باغچه‌سرای مستقر شد. در این دوره بود که در سال اواسط دههٔ ۱۸۸۰ نشریهٔ پرنفوذ ترجمان را بنیان نهاد. ترجمان با بیش از بیست سال انتشار در ترویج دیدگاه‌های گاسپرالی که با تأکید بر شیوه‌های آموزشی نو رکن اصلی نهضت جدیدیسم را تشکیل می‌داد، نقش موثری ایفا کرد. «دیلده، فکرده، ایشده بیرلیک» ــ وحدت در زبان، فکر و کار ــ سرلوحهٔ بعدی روزنامهٔ ترجمان در جهان ترک زبان عصر خود بازتاب گسترده‌ای داشت.[2]

انگیزه‌های آموزشی گاسپرالی برای تدوین یک زبان ترکی فراگیر که از «بوسفور تا سین کیانگ» مفهوم باشد به نوعی اندیشهٔ پان ترکیستی میدان داد که درآن بر وحدت و یگانگی تمام اقوام ترک زبان تأکید شده بود. جالب آن است که پان ترکیسم گاسپرالی بیش از هر چیز حرکتی بود در تأیید روسیه. او معتقد بود که نفع مسلمان‌های روسیه و همچنین روس‌ها، بیشتر در همکاری و هماهنگی آن دو بود تا رویارویی‌شان.[3] وی در یکی

---

۱. الکساندر بنیگسن و مری براکس آپ، مسلمانان شوروی؛ گذشته، حال و آینده، ترجمهٔ کاوهٔ بیات (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰)، صص ۲۴-۱۲۱.

2. Hugh Pouton, *Top Hat, Grey Wolf and Crescent.* (Turkish Nationalism and the Turkish Republic), Hurst and Company, London 1997, p.71.

۳. بنیگسن، پیشین، ۳۷-۱۳۵

از نوشته‌هایش اظهار داشت: «معتقدم که مسلمان‌های روسیه در آینده از هر یک از دیگر ملل مسلمان متمدن‌تر خواهند بود. ما ملت استواری هستیم، امکان آموزش در اختیارمان قرار دهید. ای برادران بزرگ‌تر، به ما آگاهی بدهید... بدین‌ترتیب روس‌ها و مسلمانان به تفاهم خواهند رسید».[1]

این وجه از آراء گاسپرالی نه شگفت‌آور بود و نه مهم؛ شگفت‌آور نبود زیرا این نوع اولیه از پان ترکیسم با توجه به بی‌اعتنایی عثمانی‌ها نسبت به این موضوع در آن روزگار خریداری نداشت. مهم نیز نبود زیرا وجه دیرپایی که از نظریات او برجای ماند نه روس دوستی بلکه وجه دیگری از آراء او بود که تنها در خلال تحولات بعدی منطقه خود را نشان داد. بسیاری از روشنفکران مسلمان روسیه در سالهای آخر قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم که از لحاظ شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی از ادوار مهم تاریخ روسیه است، پان ترکیسم گاسپرالی را توان و جهت دیگری بخشیدند.

یکی از این چهره‌ها که در ادامهٔ این یادداشت به آراء و افکار او اشارات بیشتری نیز خواهد شد یوسف آقچورا اوغلو (۱۹۳۲-۱۸۷۶) بود؛ یکی از تاتارهای غازان که پس از تحصیل در استانبول و پاریس به غازان بازگشت و درگیر فعالیت‌های ملی و فرهنگی تاتارهای آن سامان شد. در کنار تاتارها، از تعدادی از روشنفکران مسلمانِ قفقاز نیز باید یاد کرد که آن‌ها نیز در تحول و تطور پان ترکیسم نقشی مهم ایفا کردند. از جمله احمد آقا اوغلو (۱۸۶۹-۱۹۳۸) که از مسلمان‌های شوشی بود و احتمالاً نخستین کسی که در ۱۸۸۸ از آن محال برای تحصیلات عالی رهسپار پاریس شد. وی در خلال ایام تحصیل در رشته‌های حقوق و

---

1. Charis W. Hostler, *Turkism and the Soviets*, George Allen and Unwin, 1957, P.126.

شرق‌شناسی و با اساتیدی چون باربیه دومنار و دارمستتر کار کرد و در این مرحله اکثر نوشته‌هایش پیرامون مسائل فرهنگی و سیاسی ایران و چگونگی احیای دوبارهٔ ایران بود.[۱] در پاریس با پاره‌ای از اعضای کمیتهٔ اتحاد و ترقی عثمانی چون احمدرضا و دکتر ناظم آشنا شد. به تدریج جذابیت سیاسی تحولاتی که در سرزمین‌های ترک زبان می‌گذشت ایرانگرایی اولیه او را تحت‌الشعاع قرار داد و بیش از پیش دلبستهٔ رخدادهای جاری در عثمانی گشت. آقا اوغلو پس از بازگشت به قفقاز درگیر فعالیت‌های سیاسی و روزنامه‌نگاری شد و همراه با علی‌حسین‌زاده و علی مردان‌بیگ توپچی‌باشی‌اف روزنامهٔ حیات را بنیان نهاد که یکی از معتبرترین جراید روز بود. با جراید ارشاد و ترقی نیز همکاری داشت.[۲]

علی‌بیگ حسین‌زاده (۱۹۴۱-۱۸۶۴) که در سال‌های بعد لقب «توران» را برای خود انتخاب کرد نیز از دیگر چهره‌های برخاسته از قفقاز

---

1. Francois Georgeon, "Les debuts d'un Inlellectuel Azerbaidjanais: Ahmed Agaoglu en France, 1884-1894", reproduced in Ch. Lemercier _ Queliqqcjay (ed). *Pass'e Turco _ Tatar, Present Sovietique,* Editions Peeters, 1986, PP. 372-379.

مشخصات ترجمهٔ فارسی این مقاله:

فرانسوا ژرژن، «احمدآقا اوغلو در فرانسه ۹۴-۱۸۸۴، سرآغاز فعالیت‌های یک روشنفکر آذربایجانی» در قفقاز در تاریخ معاصر (به کوشش کاوه بیات) تهران: مؤسسهٔ نشر و پژوهش شیرازه ۱۳۷۷، صص ۲۶-۵.

2. Feroz Ahmad, *The Young Turks, Oxford, 1969, PP.166-68;*

ژاره والد، افسانهٔ پانتورانیسم، ترجمهٔ محمدرضا زرگر، (تهران، انتشارات بینش، ۱۳۹۹) صص ۴۰-۳۹.

این رشته فعالیت‌های مطبوعاتی که بعدها به صورت انتشار جرایدی چون فیوضات، تحت سرپرستی علی حسین‌زاده، و ارشاد و ترقی و حقیقت... نیز تداوم یافت، از لحاظ فراهم‌آوردن زمینهٔ شکل‌گیری یک هویت ملی جدید و ترک‌گرا در حوزهٔ مسلمان‌نشین قفقاز، فعالیت‌های درخور توجهی بود.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به پایان‌نامهٔ ذیل:

Ridvan Akin, *Origins and The Rise of Turkish Nationalism, A Case Study: Turk Yurdu*, Bogazici University, 1988, pp. 211-212.

بود که در بسط و نشر پان ترکیسم نقشی مهم ایفا کرد. او که از جانب مادر به شیخ احمد سالیانی، شیخ‌الاسلام قفقاز نسب می‌برد، پس از طی یک دورهٔ تحصیلی در سن پترزبورگ در سال ۱۸۸۹ به استانبول آمد و در «مکتب طبیهٔ عسکریه» ـ مدرسهٔ طب نظامی ـ یکی از مراکز عمدهٔ شکل‌گیری پان ترکیسم در عثمانی، مشغولِ به تحصیل شد. او در سال‌های نخست قرن بیستم به قفقاز بازگشت و همان‌گونه که اشاره شد با همکاری پاره‌ای از دیگر روشنفکران مسلمان، درگیر فعالیت‌های مطبوعاتی در قفقاز شد.[1]

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نقطهٔ عطفی در سرنوشت بسیاری از روشنفکران مسلمان روسیه محسوب می‌شد. آزادی‌های نسبی ناشی از انقلاب عرصه را بر فعالیت‌های گستردهٔ سیاسی گشود و تنی چند از روشنفکران مسلمان چون آقچورا به نمایندگی مجلس دوما انتخاب شدند و افرادی چون آقااوغلو بر فعالیت‌های سیاسی خود افزودند. ولی با اعادهٔ استبداد تزاری امکان فعالیت سیاسی از میان رفت و اکثر چهره‌های سیاسی و فرهنگی قفقاز و قرم به استانبول مهاجرت کردند. در این زمان با آنکه هنوز سلطان عبدالحمید و اندیشهٔ اتحاد اسلام او بر عثمانی حکم‌فرما بود ولی مهاجرت ترک‌گرایان روسیه چندان هم نابهنگام نبود.

ترک‌های جوان

در سال‌های آخر قرن نوزدهم گروهی از دانشجویان مدرسهٔ طبی قشون، مجمعی را بنیان نهادند که بعدها به کمیتهٔ اتحاد و ترقی مشهور شد. اگرچه تلاش این مجمع و اعضای آنکه به ترک‌های جوان معروف بودند برای سرنگونی عبدالحمید در ۱۸۹۶ به شکست و دستگیری بسیاری از آن‌ها منجر شد ولی ناتوانی فزایندهٔ حکومت در حراست از قلمرو امپراتوری و

---

1. Shaw, *op. cit.*, PP.274-90; Ahmad, *op. cit.*, PP.15-46.

اجرای اصلاحات لازم اداری و نظامی، شورش دوم کمیتهٔ اتحاد و ترقی را در ۱۹۰۸ موفق گردانید و عبدالحمید به اعادهٔ حکومت مشروطه وادار گشت. ترک‌های جوان تا زمانی که دستشان از قدرت کوتاه بود، همانند اسلاف خویش، عثمانی‌های جوان، اندیشه‌ای جز عثمانی‌گرایی در سر نداشتند. آن‌ها نیز اعطاء حقوق برابر به کل ملل تابعهٔ امپراتوری و استقرار نظام مشروطه را ضامن بقا و احیای دولت عثمانی می‌دانستند. انقلاب ۱۹۰۸ نیز با استقبال بسیاری از دیگر اقوام و ملل امپراتوری چون ارمنی‌ها و عرب‌ها روبه‌رو شد. ولی همان عللی که سال‌ها پیش باعث شکست تجربهٔ عثمانی‌گرایی شد اینک نیز کارساز گردید.

نخست آن‌که هر یک از ملل و اقوام مذکور، نظام مشروطه و اصلاحات دموکراتیک را گام دیگری در جهت کسب استقلال و خودمختاری بیشتر تلقی کردند. دوم آن‌که توسعه‌طلبی قدرتهای بزرگ اروپایی به حساب عثمانی کماکان ادامه یافت؛ اتریش از تحولات انقلاب ۱۹۰۸ استفاده کرد و بوسنی و هرزگوین را به قلمرو خود الحاق کرد، بلغارستان اعلام استقلال نمود، کرت به یونان پیوست و ایتالیا نیز بر لیبی هجوم آورد و بالاخره جنگهای بالکان (۱۹۱۲) که تقریباً تمامی مستملکات اروپایی را از چنگ عثمانی‌ها به در آورد. این تغییرات و تحولات به اضافهٔ تلاش ناموفق پاره‌ای از عناصر محافظه‌کار در ۱۹۰۹ برای بر کناری کمیتهٔ اتحاد و ترقی، جناح لیبرال کمیته را تضعیف نمود و به حاکمیت جناح تندرویی میدان داد که نه به اتحاد اسلام اعتقادی داشتند و نه عثمانگرایی را راه حل تلقی می‌کردند.[1]

یوسف آقچورا در ۱۹۰۴ رساله‌ای در یکی از جراید ترکی قاهره منتشر کرده بود تحت عنوان «اوچ طرز سیاست» (سه طرز سیاست). وی در این رساله که آن را از لحاظ اهمیتی که در تبیین اندیشهٔ ترک‌گرایی دارد

---

1. Hostler. *op. cit.*, P. 145.

به مانیفست کمونیست مارکس برای سوسیالیسم تشبیه کرده‌اند[۱]، ضمن برشمردن معایب و نقاط ضعف دو طرز سیاسی اتحاد اسلام و عثمانی‌گرایی، احیای امپراتوری را تنها در اتخاذ خط‌مشیی مبتنی بر ترکچولوق ــ ترک‌گرایی ــ دانست.[۲]

او با اشاره به حضور طیف گسترده‌ای از اقوام ترک در خارج از مرزهای عثمانی بر امکان ایجاد یک اتحادیهٔ جدید از تمام ترک‌های آسیا تأکید داشت و نیروی نهفته در آن. یکی از خرده‌هایی که می‌گرفت آن بود که ترک‌ها فقط به سهم نظامی و سیاسی خود در شکل‌گیری امپراتوری نظر داشتند و از قهرمان‌های ترکی چون اوغوز، چنگیز، تیمور، اولوغ‌بیگ... و غیره که در چارچوبی فراتر از عثمانی قرار می‌گرفتند، غافل بودند.[۳] اینک با توجه به تحولات جدیدی که در عثمانی جریان داشت این «طرز سوم» سیاست که تا آن زمان بالنسبه ناشناخته بود، زمینهٔ رشد و توسعه یافت.

در ۱۹۰۸ یوسف آقچورا که به تازگی به استانبول مهاجرت کرده بود به اتفاق محمدامین، شاعر معروف عثمانی «ترک درنیی» (مجموعهٔ ترک) را بنیان نهاد. اگرچه هدف این مجمع در اصل بررسی تاریخ و زبان و ادبیات و «احوال و افعال» کلیه ترکهای جهان اعلام شد و بیشتر جنبه‌ای فرهنگی داشت ولی به سرعت به یک حرکت سیاسی تبدیل شد. این مجمع که مجلهٔ ماهیانه‌ای نیز داشت در ۱۹۱۱ جای خود را به «توران نشر معارف جمعیتی» (جمعیت نشر معارف توران) داد که نشریه‌ای تحت عنوان ترک یوردو به سرپرستی یوسف آقچورا منتشر می‌ساخت. اهداف ترک یوردو به قرار زیر معین شده بود: «۱. نشریه [ترک یوردو] باید به شیوه‌ای نوشته شود که قرائت و درک آن برای تعداد هر چه بیشتری از

۱. زاره واند، پیشین، صص ۴۹-۵۱.

2. Poulton, op.cit., P. 75

3. Ibid., P. 82.

مردمان ترک‌نژاد میسر باشد... ۲. نشریه [ترک یوردو] باید برای ارائه و ترویج ایده‌آل‌هایی که برای تمامی ترک‌ها قابل قبول باشد، تلاش کند... ۴. نشریه [ترک یوردو] برای آگاه ساختن ترک‌ها نسبت به سرنوشت مشترکشان، سعی در ثبت رویدادهایی دارد که موجب بروز احساسات برادرانه می‌گردد، [رویدادهایی] که در تمامی جهان ترک رخ می‌دهند و جریان‌های فکری‌ای که در نقاط مختلف جهان ترک تولید شده‌اند. امید است که آثار ادبی‌ای که توسط گروه‌های قومی مختلف جهان ترک تولید می‌شوند در میان تمامی اعضای آن ملت توزیع شوند... ۶. نشریهٔ [ترک یوردو] برای شکل دادن به روحیه ملی در میان ترک‌های عثمانی تمامی سعی خود را مبذول خواهد داشت... ۷. دفاع از منافع جهان ترک، اصل مورد نظر نشریهٔ [ترک یوردو] در قبال سیاست‌های بین‌المللی است.»[1]

گذشته از آقچورا، پاره‌ای دیگر چهره‌های مهاجر چون احمدآقا اوغلو و علی حسین‌زاده نیز در ادارهٔ این نشریه دخیل بودند. تا این مرحله همان‌گونه که اشاره شد ترک‌گرایی بیشتر پدیده‌ای بود ساخته و پرداختهٔ سرزمین‌هایی ورای قلمرو عثمانی؛ مبانی نظری آن به صورت تحقیقات و بررسی‌های شرق‌شناسان فرنگی شکل گرفت و نخستین مباحث فرهنگی و سیاسی آن نیز در میان مجامع ترک زبان روسیه مطرح شد. ولی از این مرحله به بعد با اقتدار ترک‌های جوان در عثمانی، عرصه برای رواج پان‌ترکیسم در آن حدود نیز فراهم آمد.

طرز سوم سیاست

تبدیل زبان ترکی به زبان رسمی کشور یکی از نخستین اقداماتی بود که ترک‌های جوان پس از تسخیر قدرت در ۱۹۰۸ به عمل آوردند و با این اقدام مجموعه تلاش‌هایی برای ترک‌گردانی امپراتوری آغاز شد؛ در حالی

---

1. Ibid., P. 80.

که هنوز در مدارس ابتدایی تدریس به زبان‌های محلی امپراتوری مجاز بود ولی کلاس‌های آموزش ترکی صورتی اجباری یافت و در نظام اداری نیز ترک بودن به یکی از شرایط اصلی استخدام تبدیل گردید.

با این دگرگونی محافل ترک‌گرای پیش گفته که اکثراً از مهاجران مسلمان روسیه تشکیل شده بودند نیز جایگاه ویژه‌ای در تشکیلات جدید یافتند.[1] حتی در ۱۹۱۱ آقچورا و گاسپرالی و علی حسین‌زاده به عضویت کمیتهٔ مرکزی کمیتهٔ اتحاد و ترقی انتخاب شدند. تبلیغات پان‌ترکی در ۱۹۱۲ با تأسیس تشکیلاتی تحت عنوان «ترک اجاقی» (کانون ترک) که وظیفهٔ تشکیل جلسات و گردهمایی‌های سیاسی و آموزشی را عهده‌دار شد، گسترش چشمگیری یافت.[2]

یکی از نشانه‌هایی ریشه گرفتن پان‌ترکیسم در خاک عثمانی ظهور چهره‌هایی چون ضیاء گوکالپ بود. محمدضیاء معروف به گوکالپ در ۱۸۷۶ در دیار بکر متولد و در همان ایام تحصیل با گروهی از روشنفکران تبعیدی به آن دیار آشنا شد. پس از سفر به استانبول نیز درگیر فعالیت‌های سیاسی ترکهای جوان شد و در ۱۹۰۹ به نمایندگی از دیار بکر در کنگرهٔ کمیتهٔ اتحاد و ترقی شرکت کرد و به عضویت کمیتهٔ مرکزی اتحاد و ترقی درآمد. ضیاء گوکالپ فعالیت ادبی و سیاسی خود را با نشریهٔ ترک یوردو آغاز کرد و به تدریج یکی از ارکان عمدهٔ ترک‌گرایی کمیتهٔ اتحاد و ترقی شد. به اعتقاد او ترک‌ها می‌بایست از طریق کشف سنن و تاریخ گذشتهٔ خویش، محدودیت‌های ناشی از تأثیر فرهنگ‌های بیگانه را از میان برداشته، سپس از وحدت تمام اقوام و ملل ترک از کرانه‌های دریای سیاه گرفته تا کوه‌های تین‌شان چین، سرزمینی واحد و یکپارچه، یعنی توران

---

1. Lewis, *op. cit., PP.349-56; Shaw,* op.cit., P. 286;

زاره واند، پیشین، صص ۲۰-۹۷.

2. Hostler, op. cit., pp. 101-108.

بزرگ را تشکیل دهند. وی برای تحقق این هدف سه مرحله قائل بود: اول تحکیم اقتدار ترک‌های عثمانی بر قلمرو امپراتوری و ترک گردانی اقلیت‌هایش. مرحلهٔ دوم یا مرحلهٔ پان‌ترکی، جذب و ادغام نزدیک‌ترین خویشان ترک‌های عثمانی، یعنی آذربایجانی‌های ایران و مسلمان‌های قفقاز در چارچوب دولت ترک. سوم وحدت تمام ملل و اقوام تورانی آسیا در حول این محور ترک.[1]

سران کمیتهٔ اتحاد و ترقی و به ویژه انور پاشا (۱۸۸۱-۱۹۲۲) وزیر جنگ و طلعت‌پاشا (۱۸۷۴-۱۹۲۱) وزیر داخله که قدرت را در دست داشتند شروع جنگ جهانی اول را فرصت مناسبی جهت احیای امپراتوری تعبیر کردند و در کنار آلمان و متحدانش بر ضد روسیه و بریتانیا وارد جنگ شدند. اگرچه مقامات عثمانی در تبلیغات خود برضد متفقین تاکید خاصی بر اتحاد اسلام داشتند و تلاش گسترده‌ای جهت شوراندن جهان اسلام بر ضد قدرت‌های بزرگ مسیحی مبذول داشتند ولی تغییر و تحولات جبهه‌های جنگ نشان داد که انورپاشا و هوادارانش فارغ از مصالح نظامی کل امپراتوری، اهداف و برنامه‌های دیگری در سر دارند. تکلیف متحدین بالفعل و بالقوهٔ عثمانی در «جهاد» بر ضد قدرت‌های اروپایی در همان مراحل اولیهٔ جنگ روشن شد. کمیتهٔ اتحاد و ترقی از همان سالهای نخست اقتدار با اقداماتی که در زمینهٔ اعمال سیاست ترک‌گردانی خود و ممنوعیت فعالیت‌های سیاسی گروه‌های غیرترک در پیش گرفته بود، بسیاری از گروه‌های سیاسی عرب را از بابعالی ناامید ساخته بود و لهذا در پی آغاز جنگ نیز دولت بریتانیا توانست بدون دردسر چندانی عرب‌ها را بر ضد عثمانی‌ها برانگیزد. در ایران که با توجه به مظالم روس و انگلیس، افکار عمومی‌خواهان اتحاد ایران و عثمانی بر ضد متفقین بود، گروه کثیری از رجال سیاسی کشور یک حکومت موقت

---

1. Ibid.

بـه هـواداری از آلمـان و عـثمانی تشکیل دادنـد و بـر ضـد روس‌هـا و انگلیسی‌ها وارد جنگ شدند. اما بسیاری از آن‌ها نیز پس از تجارب دست اول خود از نیات و عملکرد واقعی قوای عثمانی در مناطق غربی ایران ـ چنان که در بخش بعدی این بررسی اشاره خواهد شد ـ متوجه شدند که اتحاد اسلام پوششی بیش نیست.

در سـال‌های پـایانی جـنگ در حـالی کـه صـحنهٔ اصـلی کـارزار در جبهه‌های بین‌النهرین و شام جریان داشت و هـرگونه تـاخیر و تـعللی در تقویت این جبهه‌ها می‌توانست به فروپاشی نـهایی دولت عـثمانی مـنجر شود، انور پاشا و یارانش به نحو فزاینده‌ای درگیر جبههٔ قفقاز شـدند. در واقع در حالی که مرحلهٔ نخست تحقق اندیشهٔ توران، یعنی تحکیم اقتدار ترک‌های عثمانی بر امپراتوری و ترک گردانی اقلیت‌هایش، با کشتار بیش از یک میلیون ارمنی و انبوهی از دیگر اقلیت‌های مسیحی چون آشوریان در ۱۹۱۵ آغاز شده بود، با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و فروپاشی نظام تزاری راه برای تحقق مرحلهٔ دوم که انضمام قفقاز و آذربایجان در قلمرو ترک‌ها بود گشوده شد. نیروهای عثمانی در دو ستون به سوی باکو و تبریز حرکت کـردند. ولی از آن‌جـایی کـه تـحولات واقـعی تـاریخی هـمیشه بـا رویاپردازی‌های شبه تاریخی همسو نیست، در حالی که ماجرای قفقاز و آذربایجان ادامه داشت مقاومت نـیروهای عـثمانی در دیگـر جـبهه‌های جنگ درهم شکست و با تسلیم عثمانی، پان‌ترکیسم نیز کـه بـرای مـدت زمانی کوتاه اندیشهٔ مسلط و حاکم بر واپـسین دورهٔ امپراتـوری عـثمانی گشته بود بـه صـف دیگـر تـلفات مشـابه جـنگ چـون پـان‌اسـلاویسم و پان‌ژرمانیسم پـیوست. در پـایان جـنگ نـه تـنها مستملکات امـپراتـوری ازدست رفته بود بلکه بخشهای وسیعی از سرزمین اصلی عثمانی‌ها نـیز در اشغال نیروهای بیگانه درآمد.

۲
سدّ ایران

همان‌گونه که ملاحظه شد ترک‌گرایی و گرایش‌های پان ترکی برآمده از آن تا حدود زیادی در ارتباط تحولاتی شکل گرفت که در مناطقی ورای امپراتوری عثمانی جریان داشت؛ ایران نیز از دو جهت در این دیدگاه اهمیتی اساسی یافت؛ نخست آن‌که زدودن نشانه‌های فرهنگ ایرانی و به ویژه آثار برجای مانده از زبان فارسی بر زبان و فرهنگ این مناطق هم در بخش‌های مسلمان‌نشین امپراتوری روسیه و هم در قلمرو عثمانی به یکی از مهم‌ترین پیش شرط‌های ابداع هویت جدیدی بدل شده بود که مدّنظر ترک‌گرایان قرار داشت. و دلیل دوم نیز آن بود که علاوه حضور طوایف ترک و ترک‌نسب در بخش‌هایی از ایران گروه چشمگیری از ایرانیان به ویژه در بخش‌های شمال‌غرب کشور به زبان ترکی سخن می‌گفتند و بدین جهت از نظر ترک‌گرایان قسمتی از تورانِ مورد بحث محسوب می‌شدند.

از آن‌جایی که در این مقطع موضوع «ترک‌های ایران» مجموعاً صورتی ابتدایی یا به عبارتی دیگر «اکتشافی» داشت مانند رشته انتشار مقالات محمدامین رسول‌زاده در نشریه ترک یوردو در معرفی «ترک‌های ایران» که بیشتر به وجود و حضور یک چنین گروه‌های جمعیتی‌ای در ایران معطوف بود تا صدور دستورالعمل‌هایی برای «رهایی» یا «بیداری» آن‌ها[1] ــ چنان که

---

۱. بنگرید به چاپ اخیر این مقالات که در اصل در سال ۱۳۲۸ ه.ق منتشر شدند:

در مراحل بعد رسم شد ــ در این دوره بیشتر این وجه نخست بحث بود که در میان ایرانیان بازتاب یافت. یعنی رشته تلاش‌هایی که در عثمانی و به تبع آن در قفقاز برای مقابله با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی آغاز شد.[۱]

از سرآغاز عصر تنظیمات در عثمانی، در کنار تلاش شخصیت‌ها و تحرکات تجددخواه برای تأسیس نهادهای جدید و پیشبرد اصلاحات مختلف، پشت سرگذاشتن بار سنگین میراث گذشته نیز مورد توجه قرار گرفت. آثار و نشانه‌های برجای مانده از زبان فارسی نیز از جمله بخش‌هایی از این میراث کهن محسوب شد که می‌بایست به دست فراموشی سپرده شود. اگرچه در این مراحل بیشتر نوعی اروپایی‌گری مدّنظر بود، یعنی حذف مظاهر برجای مانده از گذشته ــ از جمله آثار و نشانه‌های زبان و فرهنگ فارسی و عربی به نفع جنبه‌هایی از ادب و فرهنگ اروپایی ــ ولی به تدریج بر این اروپایی‌گری، ترکی گردانی نیز اضافه شد. به نوشتهٔ زنکوفسکی اگرچه «ایرانی‌زدایی» از خصوصیات مشترک تمامی تلاش‌هایی بود که هم در داخل ترکیه و هم در خارج آن برای دستیابی به نوعی احیاء ملیت ترک جریان داشت ولی در میان نقاط مختلف ترک‌نشین روسیه «... این مسئله به ویژه در آذربایجان [قفقاز] اهمیت یافت که در آن نفوذ ایرانی از شدّت و حدّت خاصی برخوردار بود».[۲]

←

Mehmed Emin Resulzadeh, *Iran Turkleri* Turk Dunyasi Arastirmalari Vakfi, Istanbul, 1963, 2. 7-44.

۱. در این مرحله چنین به نظر می‌آید که ایرانیان هنوز از رشته تلاش‌هایی که در حوزه‌هایی دوردستتر چون آسیای میانه برای زدودن زبان فارسی و فرهنگ ایرانی آغاز شده بود، اطلاع چندانی نداشتند. در این زمینه به مخالفت نشریهٔ ترک یوردو با انتشار نشریهٔ بخارای شریف به زبان فارسی می‌توان اشاره کرد (ج ۱، ش ۱۲، ۱۳۲۸ هـ.ق. به نقل از Akin, op. cit., p. 222) ظاهراً این مخالف‌خوانی‌ها بی‌تأثیر نیز نبوده است زیرا بخارای شریف در مراحلی پایانی نشر، زبان به ترکی گرداند و نام گویای توران بر خود گذاشت.

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به

وحدت ملّیه

انتشار مقاله‌ای از صالح‌بیک نام در یکی از شماره‌های روزنامهٔ ارشاد باکو ــ شمارهٔ ۲۶۶، ۱۳ شوال ۱۳۲۴ هـ.ق ــ که در آن به لزوم «تحریض و تشویق زبان ترکی در داخلهٔ آذربایجان...» اشاره شده بود به طرح مباحثی میدان داد که آن را می‌توان در زمرهٔ نخستین واکنش‌های ایرانیان در قبال این حرکت جدید محسوب داشت. روزنامهٔ حبل‌المتین در مقاله‌ای تحت عنوان «وحدت ملّیه حیات قوم است» به قلم «پارسی‌زاده پارسانژاد» با تأکید بر نقش اساسیِ زبان فارسی در حفظ استقلال ایران که با اشاراتی به پیشینهٔ کهن این زبان در ایران و متأخر بودن رواج زبان ترکی در آذربایجان توام بود، از این که ادیب صالح‌بیک لازم دانسته بود که «... عموم اهالی آذربایجان خصوصاً تبریز... در مکاتب خود زبان مادری خویش را که ترکی است به اطفال نوآموز آموزگاری کنند و نیز آهسته آهسته مکتوبات و مخابراتی را که در میان جماعت مستعمل می‌شود به ترکی بنویسند...» انتقاد کرد.[1]

طرح انتقادهایی از این دست بی‌جواب نماند. در یکی از شماره‌های بعدیِ ارشاد و در واکنش به مندرجات اخیر حبل‌المتین، «... در مقاله‌ای به امضای یک نفر ترک آذربایجانی در تحت عنوان 'جواب به یک بند از حبل‌المتین' ...» از این که «... یکی از آقایان فارسی تجاوزات بی‌مانند به ملیّت و زبان ما ترکان آذربایجان نموده...» بود گلایه‌ای مطرح شد. اگرچه نویسندهٔ این یادداشت خاطر نشان کرده بود که چون اینک «... وقت بعضی حرف‌ها نیست و برای عموم مسلمین خصوصاً ما ایرانیان اتحاد و

→

Serge A. Zenkovsky, *Panturkism and Islam in Russia*, Harvard University Press, Cambridge, Massachusett, 1967, p. 99 and also 30-32.

۱. حبل‌المتین، ش ۲۲، س ۱۴، ۲۹ ذیقعده ۱۳۲۴ / ۱۴ جنوری ۱۹۰۷. (بنگرید به پیوست‌ها ــ مقالات و گزارش‌های ضمیمه ــ از این پس «ضمایم» ــ پیوست شمارهٔ ۲)

اتفاق لازم است لهذا اکثر جواب را سکوت عنه گذاشته...» است ولی لازم دانسته بود که «... محض جلوگیری از این هجمات و تجاوزات نامعقول مختصر جوابی به مقالهٔ حبل‌المتین نوشته و از حضرات فارسیان...» خواهش کند که من بعد هم «...این‌گونه تجاوزات ملیّه را ترک نموده و هم ترکان عثمانی را در جراید خود به خواری ذکر نکنند زیرا ترکان عثمانی برادران ملی ما هستند و محبت ما با آن‌ها با خون اندرون شده با جان بدر رود...»[1]

«یک نفر آذربایجانی پارسی‌نژاد» در مقام پاسخ‌گویی به این یادداشت رکن اصلی استدلال خود را بر دو نکتهٔ استوار کرد؛ یکی تفاوت نژادی ایرانیان و ترکان و دیگری نیز تقدم تاریخی زبان فارسی بر زبان ترکی از لحاظ رواج و کاربرد در حوزه‌های شمال‌غرب ایران. این که «... نژاد ترک غیر از نژاد ایرانی است، چه ایرانی خود را اولاد دارا و جمشید و کاوه و فریدون می‌شناسد و ترک و تاتار نسب خود را به تیمور و بابر و چنگیز می‌رساند...» و آن‌که اهل آذربایجان تا بیش از غلبهٔ مغول‌ها به زبان فارسی «... تکلم می‌نمودند [و] بعد از غلبهٔ تاتار به واسطهٔ سخت‌گیری‌ها و شدت فشار حکمرانان غاصب مجبور به تکلم زبان ترک شدند و به طول زمان استبداد زبان اصلی و مادری خود را از دست دادند...»[2]

در اشاره به دیگر واکنش‌هایی که در این دوره در برابر تحرکات جاری در عثمانی و قفقاز برای زدودن آثار و نشانه‌های زبان فارسی و فرهنگ ایرانی آغاز شده بود، از چند نمونهٔ دیگر نیز می‌توان یاد کرد. از جمله مقاله‌ای از ابوالقاسم مصباح مراغه‌ای مدیر مدرسهٔ ایرانیان حاجی طرخان تحت عنوان «مکتوب از اسلامبول» که مجادلات جاری میان بعضی‌ها را که می‌گویند «... زبان ایرانیان فارسی است و باید در همه‌جا فقط فارسی معمول شود...» و آن‌هایی که می‌گویند «... خیر، آذربایجان

---

۱. حبل‌المتین، ش ۳۹، س ۱۴، ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ / ۲۷ مه ۱۹۰۷. (ضمایم، پیوست ۳)
۲. همان.

اصلاً ترک بوده، باید کتاب‌های ترک تألیف و تدریس نمود...» اصولاً مهم نمی‌دانست و فقدان یک برنامهٔ آموزشی سراسری را مهم‌تر از تمامی این مسائل تلقی می‌کرد و بر تشکیل یک «مکتب ایرانی» تأکید داشت[۱] و یا مقالهٔ مهمی از حسین دانش که در آن برخلاف نظر مصباح مراغه‌ای این موضوع مسئله‌ای مهم و حیاتی ارزیابی شد که می‌بایست برای برطرف ساختنش اقدام شود.[۲]

با این‌حال همان‌گونه که در آغاز این بخش نیز خاطر نشان شد در این مرحله پان ترکیسم هنوز مراحل اولیهٔ خود را طی می‌کرد؛ نه فقط تبلیغ و ترویج آن به چند محفل سیاسی پراکنده محدود بود بلکه هنوز محتوای ستیزه جویانهٔ صریحی نیز نیافته بود. برای مثال رسالهٔ مهم تورکلر بو محاربه ده نه قازانه بیلیرلر؟ ـ (ترکان از این جنگ چه دستاوردی می‌توانند داشته باشند؟) ـ م. قوهن که در آستانهٔ جنگ اول جهانی منتشر شد[۳] در بحثی

---

۱. حبل‌المتین، ش ۳۲، س ۱۴، ۱۷ صفر ۱۳۲۵ / ۱ آپریل ۱۹۰۷.

۲. اگرچه در این مقالهٔ حسین دانش که آن نیز ـ «وحدت ملّیه حیات قوم است» ـ نام داشت حبل‌المتین ش ۳۹ و ۴۰، س ۸، ۵ و ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۱۹ / ۲۲ جولای ۱۹۰۱) ـ به مضامین مورد بحث در عثمانی و مستملکات مسلمان‌نشین روسیه اشاره نشده بود ولی نظر به حضور حسین دانش در استانبول و درگیری‌اش در حیات فرهنگی ایرانیان و ترکان آن حدود، این مقالهٔ مهم را نیز می‌توان در زمرهٔ واکنش‌های ایرانیان نسبت به ترکگرایی قلمداد کرد.

برای آگاهی بیشتر از زندگانی و آثار حسین دانش که در اشاره به تحولات بعدی این موضوع نیز در ادامهٔ این بررسی باز هم از او یاد خواهد شد بنگرید به رحیم رئیس‌نیا، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۷۴، ۳ج، ج ۲، صص ۵۹۷ـ ۵۸۶.

۳. م. قوهن، تورکلربو محاربه ده نه قازان بیلیرلر؟ چیقاران تورک یوردی کتابخانه سی، استانبول، ۱۳۳۰.

این رسالهٔ مهم از موسی کوهن که خود را تکین آلپ نیز می‌خواند در همان ایام از سوی بخش اطلاعات بحریهٔ بریتانیا به زبان انگلیسی ترجمه شد:

Tekin Alp, *The Turkish and the Pan Turkish Ideal* (London. transl. London War Staff Intelligenge Division, Admiralty, 1917).

(در اینجا لازم می‌داند که از دوست گرامی آقای کاوهٔ احسانی که تصویری از نسخهٔ اصلی این رساله را از مجموعهٔ دانشگاه شیکاگو تهیه و ارسال داشتند، تشکر گردد.)

که راجع به ایران و «آذربایجان تورکلری» مطرح می‌کند، در عین تکرار دیدگاه‌های پیش گفتهٔ این گروه مبنی بر ترک بودن آذربایجانی‌ها، این موضوع را دلیلی بر لزوم اتحاد بیش از پیش ایران و عثمانی تعبیر می‌کند. که بیشتر با سیاست رسمی بابعالی در آن دوره ــ اتحاد اسلام ـ هم‌سویی داشت ــ تا استدلالی در جهت جدایی بخشی از ایران و انضمام آن به توران زمین که بعدها به سیاست رسمی این گرایشات تبدیل شد.[1]

اگرچه در این دوره ایران بارها هدف توسعه‌طلبی ارضی عثمانی قرار گرفت ــ چه در خلال سال‌های مقارن با انقلاب مشروطیت که بخش‌های وسیعی از مرزهای غربی ایران تحت اشغال نیروهای نظامی عثمانی قرار داشت و چه در مراحل اولیهٔ جنگ جهانی اول که به بهانهٔ رویارویی با نیروهای نظامی روسیه، عین همین تجربه تکرار شد ــ ولی تا جایی که بررسی شده است، پیش آمد چنین تحولاتی در آن دوره بیشتر در چارچوب رویارویی سنتی و کشمکش‌های مرزی‌ای دیده می‌شد که از دیرباز میان ایران و عثمانی جریان داشت و نه چیز دیگر. تنها از مراحل پایانی جنگ اول جهانی به بعد و به ویژه پس از سقوط امپراتوری روسیه و بازشدن راه «توران» بر نظامیان عثمانی بود که به تدریج سمت و سوی سیاست جدید ترکان جوان آشکار شد و مباحثی از قبیل ترک خواندن مردم آذربایجان و قس علی‌هذا که پیشتر نیز مطرح شده بود معنای واقعی و عملی خود را نشان داد.

غمض عین دوستانه

در آغاز جنگ طیف وسیعی از نیروهای سیاسی ایران در مخالفت با روس و انگلیس راه همکاری با آلمان و عثمانی را در پیش گرفتند. با فروپاشی جبههٔ کرمانشاه و سقوط حکومت موقت نظام‌السلطنه در آن

---

۱. همان، صص ۴۲-۳۳.

حدود بعد از مراحلی چند، بسیاری از این نیروها در استانبول و دیگر نقاط عثمانی توطن گزیدند و در این مرحله بود که با پان ترکیسم نوپای ترک‌های جوان و برنامه‌های آن برای رهایی «ترکان» ایران آشنا شدند. پیش آمد مجادلاتی چون ترک خواندن زرتشت از سوی سلیمان نظیف و واکنش‌های منظوم و منثور تعدادی از ادبا و سخنوران ایرانی از جمله عارف قزوینی و حسین دانش نیز یادگار این دوره بود.[1]

با این حال از آن‌جایی که هنوز هم بسیاری از سیاسیون کشور و هم‌چنین افکار عمومی کماکان روس و انگلیس را دشمن اصلی ایران می‌دانستند و به نتایج احتمالی همراهی و اتحاد با آلمان و عثمانی امیدوار بودند، از هرگونه رویارویی صریح با این مقوله اکراه داشتند. برای

---

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کلیات دیوان شادروان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد، تهران: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر، چ ۵، ۱۳۴۷، بویژه توضیحات مربوط به غزلِ «زمن بگو به سلیمان نظیف تیره ضمیر» که در سال ۱۳۳۶ در استانبول سروده شد (صص ۹۸-۲۹۳). برای گزارشی از بازتاب این تحولات و مباحث در ایران بنگرید به روزنامهٔ ایران ۲۵ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ / ۲۹ سنبله ۱۲۹۸.

حسین دانش نیز در همین ایام رساله‌ای در استانبول منتشر کرد تحت عنوان کنجکاوی در زرتشت با عنوان فرعی «به وسیلهٔ نوروز فیروز سال ۱۹۱۸ و به رسم یادگاری و ارمغانی برای هموطنان و هم‌زبانان ایرانی در قسطنطنیه به زیور طبع آراسته گردید» (استانبول، شهزاده باشی، اوقاف اسلامیه مطبعه سی، ۱۹۱۸، ۱۳ ص)

سفارت ایران ضمن ارسال نسخه‌ای از این رساله به وزارت امور خارجه این توضیح را نیز افزود: «حسین‌خان دانش که شاید معروف آن وزارت جلیله است در حملاتی که از طرف نویسندگان عثمانی بر ایرانیان شده همیشه جواب‌هایی که مقتضی بود در هر وقت [ناخوانا] داده و نوشته است و اخیراً در نزاع دائر بر ترک بودن حضرت زرتشت جواب خیلی خوبی نوشته و پس از آن در هر جا و هر موقع وظیفهٔ خود را منحصراً به بحث از حضرت زردشت نموده و به این مناسبت قصیدهٔ نوروزیه هم در موقع عید انشاء و اینک داده است طبع نموده‌اند، یک نسخه از آن را لفاً تقدیم می‌دارد. محمدعلی [ناخوانا] (سفارت کبرای دولت علیه ایران، شمارهٔ ۱۸۹۷/۲ ۲۰ ۱۳۳۶، اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۱۴/دوسیهٔ ۲ ۳۶ [۱۳] [بیشتر اسنادی که در این کتاب مورد استناد قرار گرفته‌اند، از اسناد وزارت امور خارجه می‌باشند، لهذا از این پس فقط محل سایر اسناد ذکر خواهد شد.]

نمونه‌ای از این اکراه و بی‌میلی می‌توان به یکی از سرمقاله‌های نشریه کاوه ـ ارگان کمیتهٔ ملیون برلن ـ اشاره کرد که در گزارشی از مندرجات روزنامهٔ خاور که در آن ایام در استانبول به زبان فارسی منتشر می‌شد برخی از جوانب این بحث را مورد توجه قرار داد. اگرچه در این مرحله، یعنی در مراحل پایانی جنگ در تابستان ۱۳۳۷ هـ.ق / ۱۹۱۸ میلادی، نیروهای عثمانی در حوزهٔ تحت اشغال خود در آذربایجان یک سیاست آشکار پان ترکیستی در پیش گرفته و چنان که بازداشت و تبعید شیخ محمد خیابانی و تنی چند از یارانش نیز نشان داد[1]، در سرکوب مخالفین این خط مشی نیز تردیدی به خود راه ندادند ولی کاوه در اشاره به ابراز نگرانی روزنامهٔ خاور از این بابت هنوز هم بر لزوم «اتحاد و دوستی این دو ملت شرق» تأکید داشت و اشاره‌ای سربسته را کافی دانست: «...این لشکرکشی‌های آخری عثمانی... به آذربایجان... جهت معقولی نداشت و بعضی حرف‌ها و خیالاتی... که بعد از شکست روس به واسطهٔ هیجان مفرط خیالات خام و تندروی در میانهٔ جوانان عثمانی پدید شده و در نشریات و بیاناتشان ظهور کرد...» که به عقیدهٔ کاوه «... نسبت به وحدت ملی ایران آثار سوء قصد از آن استشمام...» شد.[2] نگرانی‌های ابراز شده از سوی رجال و شخصیت‌های ایرانیِ مقیم استانبول نیز که در خاور منعکس شده بود از این سطح مجمل و سربسته فراتر نرفت.[3]

همین اکراه و بی‌میلی را در پیش‌آمدِ آذربایجان نامیدن اران و ریشه‌یابی علل آن نیز می‌توان ملاحظه کرد. در حالی که نقش اصلی و تعیین‌کنندهٔ نیروهای نظامی عثمانی در آذربایجان نامیدن خانات

---

۱. بنگرید به علی آذری، قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه، چ ۴، ۱۳۵۴، صص ۲۰۵-۲۰۴.

۲. کاوه، ش ۳۳، س ۳، ۴ تیرماه ۱۲۸۸ / ۱۰ صفر ۱۳۳۷ (دورهٔ تجدید چاپ شدهٔ ایرج افشار، انتشارت امیرکبیر، تهران: ۱۳۵۶، ص ۲۵۳).

۳. همان.

مسلمان‌نشین قفقاز و هدف آن‌ها از این امر ــ دستیابی بر حوزه‌های جنوبی این حدود یعنی اصلِ آذربایجان ــ برای بسیاری از ناظران امر و به ویژه ایرانیان مقیم استانبول پنهان نبود، ولی ترجیح دادند که یا در این مورد سکوت کرده و همان‌گونه که ملاحظه کردیم به نحوی سربسته از کنار آن بگذرند و یا هنگامی هم که وارد بحث می‌شوند یک نشانی غلط بدهند.[۱]

در واقع در این مرحله فقط دموکرات‌های آذربایجانی، شیخ محمدخیابانی و هواداران او بودند که با توجه به تجارب دست اولی که از پان ترکیسم داشتند، بعد از عقب‌نشینی عثمانی‌ها از آذربایجان و شروع یک دور جدید از فعالیّت‌های حزبی تصمیم گرفتند مِن بعد «... در تمام حوزه‌های حزبی مطلقاً به فارسی تکلم نموده و زبان ملی را جداً مطمع نظر...» قرار دهند. توقف انتشار گاه به گاه مطالب ترکی در جرایدی که در این ایام در آذربایجان منتشر می‌شدند ــ از جمله روزنامهٔ تجدد ارگان دموکرات‌های تبریز ــ خود از نشانه‌های مهم این حرکت جدید بود.[۲]

کسروی در توضیح جوانبی چند از این «تجربهٔ دست اول» به انتشار روزنامهٔ آذر آبادگان اشاره دارد. این نشریه که در زمان چیرگی کوتاه مدت عثمانی‌ها بر تبریز منتشر شد روزنامه‌ای بود که «... گفتارهای آن را

---

۱. انتساب این امر به «دربار مستبدهٔ روس» از جملهٔ این نشانی‌های غلط بود. برای مثال روزنامهٔ ارشاد در همان مراحل نخست آذربایجان نامیده‌شدن اران سرمنشاء این فکر را از جانب روس‌هایی می‌دانست که «با حکومت جدید روسیه [پس از انقلاب ۱۹۱۷] نتوانسته‌اند متحد شوند» و یا روزنامهٔ زبان آزاد که «کمیتهٔ مساوات» را حاصل تبلیغات «امپریالیسم روس» تلقی کرد و یا روزنامهٔ جنگل که مساواتی‌ها را «مقلد دربار مستبدهٔ روس» توصیف کرد.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به آذربایجان در موج‌خیز تاریخ، نگاهی به مباحث ملیّون ایران و جراید باکو در تغییر نام اران به آذربایجان، ۱۲۹۸ ـ ۱۲۹۶ شمسی (با مقدّمهٔ کاوه بیات). تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۹، ص ۱۱.

۲. روزنامهٔ ایران ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ هـ.ق (ضمایم، پیوست شمارهٔ ۴)

میرزاتقی‌خان رفعت می‌نوشت و نیک به یاد دارم که نخستین گفتار آن زیر عنوان، 'آذربایجان نه دیمکدر؟' در پیرامون نام آذربایجان و نویسندهٔ مغرض گفته‌های پوچ و بی‌مغز برهان قاطع و دیگر فرهنگ‌ها را به گواهی آورده بود...» ولی همان‌گونه کسروی می‌افزاید «... این روزنامه نیز پیش نرفت و پس از چند شماره‌ای از بین رفت لیکن در نتیجهٔ آن در همان روزها دموکرات‌ها یک جلسهٔ عمومی برپا کردند و از رفتار میرزا تقی‌خان گفتگو به میان آورده و او را یک مرد بدخواه کشور دانسته، از میان فرقه بیرون کردند و در همان نشست تصمیم گرفته شد که پس از آن گفتگو در مجالس حزبی با فارسی باشد. آن روز بیش از هزارتن حاضر بودند و نیک به یاد دارم که چون پیشنهاد دربارهٔ گفتگو با فارسی به میان آمد و تصمیم گرفته شد، گفتارها از همانجا به فارسی تبدیل گردید...»[1]

بدین ترتیب تنها در پی تحولاتی چون فروپاشی کامل امپراتوری عثمانی و لهذا بر باد رفتن تصور پیشین دربابِ مواهب و مزایای احتمالیِ اتحاد با عثمانی بود که بالاخره در طرح و بحث مضامینی از این دست صراحت بیشتری به کار رفت و از اشاره به اصل و ریشهٔ کار نیز خودداری نشد.[2]

---

۱. پیمان، سال ۷، شمارهٔ ۷، صص ۷۸-۴۷۷.

۲. برای مثال بنگرید به یادداشت «آذربایجان و قفقاز» مندرج در کاوه (ش ۴ و ۵، س ۵، ۷ دی ۱۲۸۹، پیشین صص ۲۱-۳۲۰) و یا رشته مقالات مهم حسن ملکزادهٔ تبریزی یکی از افسرانِ ایرانیِ فعال در نهضت مهاجرات و ناظرانِ عینی فعالیت‌ها و دیدگاه‌های پان ترکیسی در عثمانی که در تحت عنوانِ «پان تورانیزم، آذربایجان قفقاز یا راه ترکستان» در تابستان ۱۲۹۸ در روزنامهٔ ایران منتشر شد. بنگرید به آذربایجان در موج‌خیز تاریخ، پیشین، صص ۱۵۹-۱۵۰.

فصل دوم
آتش نهفته

۱
غائلهٔ روشنی‌بیگ

در اواخر تیرماه ۱۳۰۲ روشنی‌بیگ نام که در سال‌های جنگ جهانی اول نیز مدتی را در ایران سپری کرده بود[1] در مرکز ترک اجاقی استانبول سخنانی ایراد کرد که بازتاب آن را در محافل مطبوعاتی و هم‌چنین دوایر دولتی ایران، باید سرآغاز طرح و بحث گستردهٔ موضوع پان ترکیسم در ایران دانست. بحث اصلی وی ــ مطابق معمول ــ بر «ترک» بودن بخش وسیعی از ایران قرار داشت؛ این که «... در جبال معظم ایران غیر از آثار ترک و خون ترک چیز دیگری دیده نمی‌شود و علت عمدهٔ آن...» را نیز «اسامی کوه‌ها» دانست که «... به ترکی خوانده می‌شوند.» به گفتهٔ وی «... در آذربایجان ایران اقلاً سه میلیون الی سه میلیون و نیم ترک موجود است. در گیلان فقط یک قوم گیلکی زبان موجود است که از نژاد فارس می‌باشند. از آن‌جا گذشته تا کوه‌های پامیر تمام ترکمن می‌باشند...» و از این موضوع نتیجه گرفت که «ایران شمالی کاملاً ترک است.» اگرچه وی به

---

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به «روشنی کیست و چه می‌گوید؟»، ستارهٔ ایران، ۲۳ سنبلهٔ ۱۳۰۳ (ضمایم، پیوست شمارهٔ ۱۰)

حضور عناصر غیرترک در قلمرو ایران اذعان داشت؛ از جمله «دومیلیون نفوس کرد» در جنوب ساوجبلاغ ولی بر این باور بود که در «...قسمت فارسی ایران نیز دستجات مختلف ترک دیده...» می‌شد. در واقع چنین به نظر می‌آید که از نظر او فقط در «...صحاری ایران از فارسی‌های قدیم دیده...» می‌شدند و بس.[1]

اگرچه در این تعبیر و تفسیر تاریخی جای چون و چرا بسیار بود ولی آنچه آن را به موضوعی موهن و بحث‌انگیز تبدیل کرد ملاحظات روشنی‌بیگ دربارهٔ ایران معاصر بود و این‌که به زعم وی اصلاً ایرانی در کار نیست؛ روشنی‌بیگ ضمن مقایسه ایرانیان و ترک‌ها، با اظهار این مطلب که ترک‌ها «... برای حفظ حیثیت و شرافت عثمانی... خون خود را می‌ریختند در صورتی که ایرانی‌ها یک قطره خون برای ایران نریخته‌اند...» این پرسش را مطرح کرد «... پس این دولت چگونه زندگانی می‌کند؟» و بلافاصله نتیجه گرفت اگرچه نه سیاستی وجود دارد و نه دولتی و «... بعضی اوقات ... [هم]... موجودیت خود را به نظر ظاهر می‌کنند ولی اگر عمیقانه نظر کنیم ملاحظه می‌کنیم که در حقیقت چیزی وجود ندارد.»[2]

روشنی‌بیگ در بخشی دیگر از این سخنان آشفته، در توضیح بیشتر افزود: «... مملکت شاهنشاهی ایران از یک قرن به این طرف وجود ندارد. ایران امروز مستملکهٔ روس و انگلیس است. تجارت بزرگ حکومت ایران

---

۱. از سخنان روشنی‌بیگ سه گزارش در دست است؛ یکی ترجمهٔ نشریهٔ ایرانشهر از متن منتشر شده در ینگی مجموعه استانبول تحت عنوانِ «عقیدهٔ عثمانی‌ها دربارهٔ ایرانیان» (ایرانشهر، س ۲، ش ۲، ۲۴ میزان ۱۳۰۲، صص ۹۴-۸۷)، دیگری مطلبی تحت عنوان «معلومات مهمی راجع به ایران» به نقل از «جراید اسلامبول» در سلسله مقالات روزنامهٔ میهن به نام «ایران و ترک» (۶ سنبله ۱۳۲) ترجمه و منتشر شده است (ضمایم، پیوست شمارهٔ ۵ همین کتاب) و هم‌چنین گزارش وزارت خارجه از این سخنرانی که در این بررسی مورد استناد قرار دارد؛ دارالترجمهٔ وزارت امور خارجه، ترجمه از روزنامهٔ ایلری ترکی مورخهٔ ۷ ذیحجهٔ ۱۳۴۱ (آرشیو وزارت امور خارجه ایران $\frac{\text{کارتن ۱۵}}{\text{دوسیه ۳۶}}$ ۱۳۴۱)

۲. همان.

وطن‌فروشی است. ترک‌های قفقازیه در نتیجهٔ استیلای روس‌ها تا اندازه‌ای بوی تمدن را شنیدند ولی ایران تریاک را از چین گرفت و به ترک‌های اتباع خود داد و تنها علت حاکمیت ایرانی‌ها بر ترک‌ها قوهٔ جبریه و زور است...»[۱]

اظهار نظرهای مشابهی دربارهٔ تشیع و هم‌چنین گزارش زننده‌ای دربارهٔ وضعیت زنان ایرانی که در ترجمهٔ وزارت خارجه از این مقاله به عنوان آن‌که «از نقطه نظر سیاسی قابل دقت نیست»[۲] منعکس نشد ولی در گزارش جراید از این ماجرا آمده است، از دیگر نکاتی بودند که در ادامهٔ این مقاله مطرح شدند.

با این حال بحث اصلی روشنی‌بیگ در حول و حوش مسائل قومی و زبانی دور می‌زد و پیش‌بینی آن‌که متلاشی‌شدن ایران به دلیل «همین اختلاط نژاد و زبان» اجتناب‌ناپذیر است. به نوشتهٔ او «... همان‌طوری که عناصر متشکلهٔ امپراطوری عثمانی به تدریج باعث انقراض امپراطوری عثمانی گردیدند، ایران هم به عاقبت عثمانی دچار خواهد شد و بدون شک در آن موقع ترک‌های آذربایجان ایران یک سلطنت ترک تأسیس خواهند نمود.»[۳]

با انتشار مقالهٔ روشنی‌بیگ بحث پان ترکیسم که تا پیش از این در میان ایرانیان بیش‌تر به صورتی ضمنی و تلویحی بازتاب داشت، جنبه‌ای صریح و آشکار یافت.

واکنش رسمی

نخستین واکنش را سفارت ایران در استانبول نشان داد که ضمن ارسال گزارشی از این سخنرانی خاطرنشان ساخت که شرح منتشر شده در جراید استانبول که نسخه‌ای از آن را نیز جهت استحضار وزارت امور

---

۱. همان. ۲. همان.
۳. همان.

خارجه ارسال داشته بود، فقط خلاصه‌ای از این کنفرانس را در بردارد؛ روشنی‌بیگ در کنار این سخنان مسائل دیگری را نیز مطرح کرده بود که توسط سانسور دولتی از انتشار آن جلوگیری شده بود، از جمله آنکه گفته بود نیروی نظامی ایران «... حالیه... چهل‌هزار نفر نظامی است که ظاهراً سر و رویی دارند ولی باطناً فاقد روح جنگی و رشادتند و وزیر جنگ ایران دست نشاندهٔ انگلیس است و باید ما ترک‌ها هوشیار باشیم که دچار زحمت غیرمترقبی نشویم...» علاوه بر این وی از پنجرهٔ عمارت «ترک اجاقی» که روبه‌روی سفارت بود «... نگاه به بیرق سفارت کبری کرده گفته است وظیفهٔ ما ترک‌ها است این پردهٔ متعفن را که به منزلهٔ کهنهٔ بی‌نمازی است پاره کرده به جای آن بیرق ترک را نصب کنیم...»[1]

اسحق‌خان مفخم‌الدوله نمایندهٔ سیاسی ایران در استانبول ضمن ملاقات با عدنان بیگ نمایندهٔ حکومت آنکارا در امور خارجی خواستار «توقیف و تنبیه» روشنی‌بیگ شده و درخواست کرد که «... از طرف حکومت آنقوره از سفارت کبری ترضیه بخواهند و در روزنامه‌جات اظهار تأسف کنند...». در حالی که عدنان‌بیگ مراتب را به صورت تلگرافی به حکومت آنکارا ابلاغ و منتظر دستورالعمل بود، مفخم‌الدوله فرصت را غنیمت شمرده و با اشاره به گزارش‌های پیشینش درباب جدیّت «... عثمانی‌ها در اجرای پلتیک پان ترکیزم...» و فعالیت‌های تبلیغاتی «عمال آن‌ها در داخله و ممالک اسلامی» هشدار داد «...هرچند ایرانی رشید وطن‌پرست مقیم آذربایجان را هیچ‌کس نمی‌تواند از صراط مستقیم خارج کرده، از دامان مادر عزیز وطن داریوش دور نماید ولی باید مخصوصاً در آذربایجان هوشیار بود و در ترویج لسان شیرین ملی و معارف کوشش نمود و از ورود کتب ترکی در آن قسمت مهم ایران

---

۱. سفارت کبرای دولت علیه ایران، اسلامبول [از این پس «سفارت استانبول»]، نمرهٔ ۳۱۱، مورخهٔ اول اسد ۱۳۰۲ ($\frac{۱۵}{۳۶}$ ۴۱)

جلوگیری به عمل آورد...». او در پایان اظهار اطمینان کرد که «... مراتب را به وزارت جلیلهٔ جنگ اطلاع خواهند داد.»[۱]

سفیر ایران در استانبول در ادامهٔ گزارش خود از اقداماتی که در این زمینه مبذول کرده بود اطلاع داد که دستور داده است در «... عید جدید ملی ترک [که] مصادف با واقعهٔ ناگوار ترک اجاقی شده بود... بیرق سفارت کبری را که معمولاً به مناسبت این نوع اعیاد می‌افراشتند بلند نکنند...». اقدامی که به نوشتهٔ مفخم‌الدوله «... اسباب تعجب عثمانی‌ها شده اثر منظوره را نمود. در روز نامجات هم نوشتند و در ضمن چند روزنامهٔ مهم اسلامبول را از مسئله کاملاً آگاه کرده و قرار شد مقالاتی در تأسف از واقعه و لزوم اتحاد دولتین اسلامی بنویسند...». حتی هنگامی که عدنان‌بیگ به سفارت آمد و قصد داشت این قضیه را به صورتی دوستانه خاتمه دهد مفخم‌الدوله قبول نکرده «جداً در ترضیه خواستن رسمی از طرف حکومت آنقره و هیئت مدیرهٔ ترک اجاقی و... تنبیه روشنی‌بیگ...» برآمد و اظهار داشت «... اگر مراتب مجری نشود مسافرت به آنقره را موقوف خواهد...» کرد.[۲]

اگرچه چندی بعد عدنان‌بیگ به سفارت آمد و از بابت اظهارات روشنی‌بیگ رسماً معذرت خواست و قرار شد علاوه بر انعکاس این موضوع در جراید رئیس ترک اجاقی نیز به سفارت آمده و عذرخواهی کند[۳] ولی تأثیر این واقعه، تأثیر دیرپایی بود.

سفارت ایران در پایان همان گزارش بار دیگر جوانب کلی این واقعه را مورد تأکید قرار داده و نتیجه گرفت که این موضوع «... احساسات همسایگان

---

۱. همان.

۲. وزارت امور خارجه، رمز سفارت استانبول، نمره ۲۲۷۵، ۱۱ اسد ۱۳۰۲ ($\frac{۱۵}{۳۶}$ ۴۱).

۳. سفارت استانبول، نمره ۳۶۹، ۱۳ اسد ۱۳۰۲ ($\frac{۱۵}{۳۶}$ ۴۱).

عثمانی / ترک را نسبت به ایران کاملاً آشکار نموده و خیالات و پلتیک آتیه حکومت جدید را نسبت به ما هویدا نموده...» است و بـه هـمین دلیـل بـه دولت توصیه کرد که در درجهٔ اول به جراید اعلام کند «... عـجالتاً دست از تمجیدات شاعرانـه درخـصوص عـثمانی‌ها و تـرک‌ها بـرداشته، صـفحات روزنـامه را صـرف مـطالب مـهمه و مـفید نـمایند...» کـه اشـاره‌ای بـود بـه گزارش‌های روز به روز جراید ایران از نهضت مقاومت ملی مصطفی کمال و همدلی با آن. توصیهٔ دیگر سفارت آن بود که «... ثانیاً با ایرانیان ترکی لهجه بـیش‌تر رأفت و مـهربانی فـرمایند و در آذربـایجان از عـمل پـان تـورکیزم و خیالات ایران ویران کن آن‌ها جلوگیری نموده، در انتشار زبان شیرین ملی و تدریس تاریخ ایران و ترویج معارف کوشش کامل کنند...»[1]

دولت چنان که در بخش بعدی این بررسی ملاحظه خواهد شد برای مقابله پان ترکیزم و اتخاذ تدابیر فرهنگی لازم اقداماتی به عمل آورد ولی برای خاتمه دادن به «تمجیدات شاعرانهٔ» جاری نسبت به ترک‌ها احتیاج به حکم و فرمانی نبود؛ صِرف انتشار خبر مربوط به سخنان روشنی‌بیگ در این امر کارساز واقع شد.

واکنش مطبوعاتی

روزنامهٔ میهن که خود متن سخنان روشنی‌بیگ را ترجمه و منتشر کرده بود نخستین نشریه‌ای است که در مقام مقابله برآمد. میهن نیز همانند سفارت ایران در استانبول، انتشار چنین سخنانی را مبیّن یک دگـرگونی عـمده و جـدید در خـط مشـی مـنطقه‌ای دولت تـرکیه مـی‌دانست ولی بـرخـلاف سفارت که در این تعبیر به ذکر مواردی کلی اکتفا کرد میهن به نگرانی‌هایی میدان داد که اگرچه از لحاظ تاریخی دقیق به نظر نمی‌آید ولی گویای نوع سوءظن دیرینه‌ای بود که ایران در این رابطه احساس می‌کرد.

---

۱. همان.

میهن ضمن اشاره به همدلی عمومی ایرانیان با حرکت مصطفی کمال پاشا که روشن‌ترین نمونهٔ آن در زمان فتوحات سال گذشته کمالیون ـ بر ضد مهاجمان یونانی ـ آشکار شد که «... در و دیوار تهران با عکس‌های غازی کمال پاشا زینت یافته و غریو هلهله و شادمانی قارس‌ها تا باب عالی می‌رفت...» و هم‌چنین اقدام ایران در اعزام هیئتی به آنکارا، خاطرنشان ساخت که در ادوار قبلی نیز یعنی در سال‌های پیش از جنگ اول جهانی و حتی در خلال جنگ نیز که دولت عثمانی بحث اتحاد اسلام را مطرح کرد، بازهم ایرانیان رویه مساعدی در قبال آن اتخاذ کردند زیرا «... ما اتحاد اسلام را از نقطه‌نظر مذهبی تلقی نموده و بدون عنوان شیعه و سنی، به نام عظمت اسلام همیشه با سایر برادران اسلامی خویش هم‌صدا گردیدیم غافل از این که یک روزی 'اتحاد اسلام' به 'اتحاد ترک' تبدیل و جنبهٔ سیاسی به خود گرفته و در اول مرحله ایران را هدف خویش قرار خواهد داد...»[۱]

از نظر میهن این خط‌مشی جدید هم حاصل یک دگرگونی عمده در تحولات منطقه‌ای بود و هم پدیده‌ای بود که ریشه به گذشته‌ها می‌برد. تا جایی که این امر به تحولات جدید منطقه مربوط می‌شد میهن آن را از نتایج کنفرانس لوزان و توافق انگلیسی‌ها و ترک‌ها در مورد منطقه می‌دانست؛ در پی سست‌شدن همراهی پیشین کمالیون و روسیه شوروی، یا به تعبیر میهن «... در نتیجهٔ بی‌وفایی ترک‌ها ـ که صنعت ملّی آن‌هاست ـ نسبت به روس‌ها و توافق کامل بین عصمت پاشا و کرزن یک عده مواد سرّی نیز بین ترک و انگلیس امضاء و رد و بدل گردید [که] یکی از آن مواد مسلماً قضیهٔ بین‌النهرین و موصل بوده و در اینجا کرزن شاهکار سیاسی خود را به ترک‌ها زده و یک بالش نرمی راجع به آذربایجان قفقاز و آذربایجان ایران زیر سر آن‌ها گذارده و بالاخره از جیب خلیفه یک حاتم بخشی‌هایی کرده است...»[۲]

---

۱. همان.

۲. روزنامهٔ میهن، ۶ سنبله ۱۳۰۲.

تحولات جاری در ترکیه و بین‌النهرین نیز به نوشتهٔ میهن موید آن بودند که مصالحه‌ای به عمل آمده است؛ اقدام انگلیس‌ها در بین‌النهرین در اخراج علما و روحانیون شیعی از عتبات و تقارن آن با افزایش فشار حکومت جدید ترکیه بر ایرانیان که «...طی اولین حکم خود امر می‌دهد که ایرانیان مقیم عثمانی یا از مملکت آن‌ها خارج شوند و یا ترک تابعیت ایران نمایند...»، این که «... در همان اوقاتی که وزیرمختار جدیدالورود ترک را ایرانیان مهمان‌نواز در میان غریو و هلهلهٔ شادمانی از سرحد مملکت تا پایتخت روی دست وارد نموده و تمام جراید ایران با یک شعف و سرور بی‌آلایش او را استقبال می‌نمودند...» روشنی‌بیگ نیز در مقام نطق و سخنرانی بر می‌آید خود از یک خط‌مشی جدید حکایت داشت؛ «این نطق روشنی‌بیگ نیست. بلکه سیاست جدیدی است که دولت تازه متولد شدهٔ ترکی نسبت به ایرانی اتخاد نموده...» است.

از سوی دیگر و در یک نگاه تاریخی، میهن این پدیده را تداوم همان رویارویی و تقابل دیرینهٔ ایرانیان و ترک‌ها می‌دانست که از نو و به صورتی جدید سرباز کرده است. به نوشتهٔ میهن «... خطرناک‌ترین دشمن این مملکت از سه هزار سال قبل ترک بوده و امروز هم همان ترک خواهد بود و ایران مجبور است همان سیاست دیرینه خود را دوباره با ترک‌ها تجدید و همان ضربت شمشیر ایرج، فریدون، سیروس، رستم... تا برسد به نادر افشار و آقامحمدخان قاجار را یک بار دیگر به آن‌ها بچشاند...»[1]

«روشنی‌بیگ ایران»

حال اگر این تفسیر و تعبیر سیاسی مدیر میهن را هم از لحاظ شیوهٔ بیان تند و افراطی و هم از لحاظ محتوایی نادرست بدانیم، زیرا تاجایی که اطلاع در دست است در مذاکرات لوزان چنین توافقی میان کرزن و عصمت اینونو حاصل نشده بود و از «سه هزار سال» قبل نیز

---

۱. همان.

خطرناک‌ترین دشمن ایران ترک‌ها نبوده‌اند، وجه «فرهنگی» مقابلهٔ میهن با روشنی‌بیگ را باید افتضاح دانست. ابوطالب شیروانی در پاسخ به تک‌تک مواردی که روشنی‌بیگ عنوان کرده بود ــ دررشته مقالاتی که در دو شمارهٔ میهن منتشر شدند ــ لحنی را به کار برد که از لحاظ زشتی و زنندگی از سخنان خود روشنی‌بیگ هیچ کم نداشت؛ وی که ریشهٔ امپراطوری عثمانی را «... از غلامی و غلام بچگی دربار خلفای عباسی...» می‌دانست که «... در سایه خیانت به ولی نعمت‌های حقیقی خود جانشین عظمت آن‌ها گردید...» به رغم تلاش گاه به گاه در ارائهٔ استدلال‌هایی منطقی در رد شبهات روشنی‌بیگ، بیشتر بر «... قساوت، شقاوت و عادت به خون‌ریزی...» ترک‌ها تأکید داشت و اصولاً علت اصلی عقب‌ماندگی نسبی ایران از قافلهٔ تمدن را نیز در رویارویی ششصدسالهٔ ایران با ترک‌ها می‌دانست. در این مقالات، هرچه روشنی‌بیگ در توصیف ایرانیان عنوان کرده بود از فقدان غیرت ملی گرفته تا شیوع بیماری‌های مقاربتی، وضعیت نابسامان زنان، چیرگی علماء بر حیات اجتماعی کشور و غیره...، ابوطالب شیروانی دو چندان بر آن‌ها گذاشت و نثار خود ترک‌ها کرد.[1]

این رشته مقالات به اندازه‌ای زننده بود که مقامات ترکیه که تا این مرحله به علت سخافت مشابه سخنان روشنی‌بیگ در موضع دفاعی قرار داشتند، در مقام اعتراض بر آمدند؛ جلال بیگ نایب اول سفارت ترکیه در ایران در ملاقاتی با میرزا اسحق‌خان رهبر مدیر ادارهٔ دوم وزارت امور خارجه، طی تسلیم یک یادداشت رسمی به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۲۳ / ۱۲ شهریور ۱۳۰۲ در این زمینه خواستار آن شد که وزارت خارجه به صورت کتبی از این بابت اظهار تأسف کند. در این نامه آمده بود «... نسبت به ملت نجیب و معظم دوستدار که برای حفظ استقلال و مقام خود سنوات متمادی در مقابل دول قویه و معظم قیام به دفاع ملی نموده و در صلح

---

۱. همان.

لوزان احترام و نظر قدرشناسی دنیای متمدن را جلب به خود نموده، جسارت و گستاخی از طرف هرکس به عمل آید از طرف دوستدار با شدت و سختی تلافی خواهد شد.»[۱]

در پی اقدامات سفارت ایران در استانبول که با اظهار تأسف عدنان‌بیگ و به دنبال آن عذرخواهی رئیس و منشی ترک اجاقی در سفارت و بازتاب خبر این دیدار در جراید محلی توام گردید[۲] و هم‌چنین احضار مدیر روزنامه میهن به وزارت خارجه و تأکید بر تمایل وزارت امور خارجه ایران بر آن‌که «... حتی‌الامکان از هر امری که موجب رنجش اولیاء دولت عثمانی باشد پرهیز گردد...»[۳] از لحاظ تحولات جاری در سطح روابط سیاسی ایران و ترکیه بدین موضوع خاتمه داده شد. از این رو هنگامی که میرزا رضاخان ارفع نمایندهٔ ایران در جامعهٔ ملل نیز طی ارسال نامه‌ای به وزارت خارجه از مندرجات جراید استانبول شکایت کرد که «... دل هر ایرانی از خواندن آن خون می‌شود...» و در ادامه افزود «... گمان ندارم در دنیا هیچ دشمنی در حق دشمن جانی خود این‌گونه الفاظ قبیح مستهجن... استعمال کرده باشد...» و از آن متأسف بود که اینک در مقابل تلاش‌های وی در «... حفظ الغیب‌ها و همراهی‌ها و حمایت... [در] ... مجمع اتفاق ملل دربارهٔ ملت عثمانی...» با یک چنین واکنشی روبه‌رو شده است،[۴] وزارت امور خارجه ضمن ارسال شرحی از اقدامات دولت در تهران و استانبول و نتایج حاصله، ختم این قضیه را به وی اطلاع داد.[۵]

---

۱. ترجمهٔ نامهٔ شمارهٔ ۱۰۲ / ۵۷۱، ۳ سپتامبر ۱۹۲۳ سفارت ترکیه (۱۵/۳۶ ۴۱).
۲. سفارت استانبول، نمرهٔ ۴۳۶، ۲۸ رسد ۱۳۰۲ (۱۵/۳۶ ۴۱).
۳. یادداشت بدون سربرگ مورخ ۱۳ سنبله، (۱۵/۳۶ ۴۱).
۴. [هیئت نمایندگی ایران در جامعهٔ ملل] Delegation de perse á la Societe des Nation نمرهٔ ۲۱۸، ۱۱ محرم ۱۳۴۲ / ۱ سنبله ۱۳۰۲ (۱۵/۳۴ ۱۳۰۲)
۵. خارجه، نمرهٔ ۱۳۹۹۸، ۳ میزان ۱۳۰۲ (۱۵/۳۴ ۱۳۰۲)

در حوزهٔ مباحث مطرح شده در جراید دو کشور نیز با تذکری که به مدیر روزنامهٔ میهن داده شد، و از آن مهم‌تر با وارد شدن عناصر معقول‌تری در این موضوع و مباحث سنجیده‌تری که مطرح شد، ابعاد تند این رویارویی فروکش کرد.

اجتناب از مقابله به مثل

آخرین نوشته‌ای که در روزنامهٔ میهن تحت عنوان کلی «ایران و ترک» منتشر شد مقاله‌ای بود به قلم علی صادقی تبریزی که در آن به جای پاسخ جزء به جزء به فرمایشات روشنی‌بیگ که اصولاً عمل بیهوده‌ای بود، در شناخت جوانب کلی‌تر این بحث سعی شد؛ صادقی تبریزی نیز از آنکه به رغم همراهی و همدلی مستمر ایرانیان با عثمانی‌ها ــ از «... جان‌فشانی ده‌ها هزار جوان رشید این مملکت برای حفظ اسلام و تقویت عثمانی‌ها در اثنای جنگ...» گرفته تا «... آن همه غمخواری ایرانی‌ها در روزهای تیرهٔ ترک‌ها، جشن و شادمانی که در موقع فتوحات آن‌ها...» ــ اینک یک چنین پرده‌ای نمایان شده بود که یادآور «دندان‌های درندهٔ مغول‌های قدیم» و «گزارشات تلخ صفحات تاریخ راجع به مناسبات ایران و ترک» بود، احساس تأسف می‌کرد. اما وی این مقوله را به سطح آراء و عقاید روشنی‌بیگ، «این شخص مجهول‌الهویه [که] در نظر یک نفر ایرانی دارای هیچ‌گونه اهمیتی نبوده و به خودی خود... قابل اعتنا نیست» محدود و منحصر ندانسته، طرح آن‌ها را در یک «موسسهٔ مهم اسلامبول یعنی کانون ترک... و بالاخره در جلو چشم زمامداران کمالیون...» مهم تلقی می‌کرد. از نظر صادقی تبریزی این موضوع با دو تحول دیگر در آن سامان ارتباط مستقیم داشت؛ یکی فشار طاقت‌فرسای دولت جدید ترکیه بر حدود چهل هزار نفر از اتباع ایران برای ترک تابعیت ــ «یا از مملکت ما بروید و یا ترک شوید» ــ و دیگری نیز فعالیت‌های تبلیغاتی محمدامین رسول‌زاده و بقایای حزب مساوات که در بخش بعدی این بررسی بدان اشاره خواهد شد.[1]

---

۱. میهن، ۱۲ سنبلهٔ ۱۳۰۲. (ضمایم، پیوست شمارهٔ ۶)

روزنامهٔ وارلیق چاپ ساری قمیش در پاسخ اظهارات علی صادقی تبریزی، مقاله‌ای منتشر کرد که به رغم نکات بحث انگیزش، در مجموع از مباحث سخیف پیشین ــ به ویژه سطح آراء امثال روشنی‌بیگ ــ فاصله داشت؛ در این مقاله که «به برادران ایرانیمان» نام داشت روزنامهٔ وارلیق پس از اشاره‌ای به مباحث مطرح شده از سوی روشنی‌بیگ و «انعکاس الم‌آور» آن در ایران از این که «...نطقی که در یک موسسه خصوصی عاری از هر نوع رسمیت... ایراد گردیده یک چنین عکس‌العمل شدیدی تولید نماید...» اظهار شگفتی کرده بود «... مخصوصاً که ناطق هم شخصی مجهول‌الهویه و یک آدم بی‌سروپایی [بود] که دارای سابقهٔ سوء می‌باشد.»[1]

از نظر روزنامهٔ وارلیق بحث روشنی‌بیگ از چند جنبهٔ اساسی خطا و نادرست بود؛ نخست آن‌که وی می‌بایستی بداند که «...مابین ترک‌ها و فارس‌های ایران غیر از فرق زبان هیچ نوع تفرقه و بیگانگی موجود نیست. وحدت مدنیّت، مذهب و آداب معاشرت با یک روابط محکم و تاریخی این دو عنصر را به هم مربوط و متجانس...» کرده بود. خطای دیگر روشنی‌بیگ نیز در آن بود که «... مقام لایق فارس‌ها را نفهمیده، آن‌ها را در قبول تمدن از ترک‌های ایران پست‌تر محسوب نموده است. در صورتی که مدنیّت ایران در فارس‌ها طلوع کرده، پایه عرفان و نکته‌سنجی فارس‌ها بدون شبهه بلندتر از تصورات او است...»[2]

اگرچه این بحث چنان که در بخش بعدی این بررسی نیز ملاحظه خواهد شد ــ از لحاظ تعبیر خاصی که از مقولهٔ «ترک و فارس» ارائه می‌داد باز هم مورد نقد جراید ایران قرار گرفت، ولی به هر حال در تصحیح سمت و سوی مخرّبی که این مقوله در خلال رویارویی قلمی روشنی‌بیگ و میهن به خود گرفته بود موثر واقع شد.

---

۱. به نقل از ترجمهٔ فارسی آن در میهن، ۲۴ جدی ۱۳۰۲. (ضمایم، پیوست شمارهٔ ۸)
۲. همان.

عملکرد ایرانیان در جنگ اول جهانی یکی از دیگر مضامینی بود که در بخش بعدی مقالهٔ وارلیق مورد بحث قرار گرفت. از نظر وارلیق «... ترک‌ها برای محافظت عراق در جنگ عمومی آنچه که از دستشان بر می‌آمد کوشیدند ولی ایرانی‌ها با یک خونسردی در آن موقع تماشاچی شده، به کمک ما نیامدند و با این بی‌حسی که ابداً شایستهٔ شرایط اسلامی نبود مسلمین آسیای وسطی را دچار فلج کرده و حتی موقعی که انگلیسی‌ها از محمره که خاک ایران است فرقه‌های نظامی خود را به طرف عراق سوق می‌دادند اعتراض نکردند. هرگاه ایران داخل جنگ می‌شد افغانستان هم قیام کرده، سایر ملل اسلامی هم به این روز سیاه نمی‌افتادند. البته جزای اشخاص تنبل، نکبت و محرومیت می‌باشد.»[1]

میرزاعلی خان صادقی تبریزی در پاسخ خود به مقالهٔ وارلیق در عین حال که از لحن متفاوت و سعی آن در فاصله گرفتن از آراء کسانی چون روشنی‌بیگ استقبال کرد، جدایِ از اشارات و کنایات نهفته در این مقاله، دو نکتهٔ اصلی آن را مورد بحث قرار داد؛ یکی موضوع عملکرد ایرانیان در خلال جنگ اول جهانی بود و دیگری نقش زبان در تبیین هویت ایرانی که نکته‌ای است در ارتباط مستقیم با مضمون اصلی این بررسی.

میرزاعلی‌خان صادقی درباب موضوع نخست به درستی در اشاره به نهضت مهاجرت از نقش چشمگیر ایرانیان در هواداری از آلمان و عثمانی یاد می‌کند که به رغم «مخاطرات عظیمهٔ جنگ بین‌الملل با تهدیدات روس و انگلیس و وجود صدهاهزار قشون متفقین... نتوانست از ابراز احساسات ایرانی‌ها نسبت به ترک‌ها جلوگیری نماید...» و در ادامه از «خون بیست هزار نفر ژاندارم منظم ایران و مجاهدینی» سخن می‌گوید که فقط براساس «احساسات مذهبی و دیانتی» در کنار عثمانی‌ها جان باختند.[2]

---

۱. به نقل از میهن، ۲۴ جدی ۱۳۰۲. ۲. همان.

وارلیق در اشاره به آراء نادرست روشنی‌بیگ بـه درسـتی خـاطرنشان ساخته بود که «... روشنی‌بیگ باید بداند که مـابین تـرک‌ها و فـارس‌های ایران غیر از فرق زبان هیچ نوع تفرقه و بیگانگی موجود نیست. وحـدت مدنیّت، مذهب و آداب معاشرت، با یک روابط محکم و تاریخی این دو عنصر مهم را به هم مربوط و متجانس نموده است. بنابراین روشنی‌بیگ که می‌خواسته ابرو درست کند، چشم را نیز کور کرده است. یعنی علاوه بر این که حرف‌های وی توجه ترک‌های ایرانی را جلب ننموده، آن‌ها را از ما رنجانده است...»[۱] ولی علی صادقی به این نـیز راضـی نـبود و بـعد از اشاراتی به بحث زبان در دورهٔ جنگ‌های بـالکان و تأثیر آن در جـدایـی آلبانی از امپراتوری عثمانی و هم‌چنین مطالب قاموس‌الاعلام شمس‌الدین سامی درباب آذربـایجان خـاطرنشان سـاخت کـه اهـالی آذربـایجان «... مخصوصاً منورالافکاران آن ایالت هیچ‌گونه علاقه‌ای به این زبان نداشته و به کرّات جداً از دولت و وزارت معارف درخواست کرده‌اند که با عطف توجهی جدّی به معارف آذربایجان گـریبان آن‌هـا را از دست ایـن لسـان بیگانه، یادگار تلخ استیلای مغول خلاص نمایند...»[۲] به همین جهت علی صادقی در ادامهٔ این بحث لازم دانست که با توجه به ملاحظات فوق بـه اطلاع نویسندهٔ وارلیق برساند که «... این بـنده تـبریزی هسـتم ولی تـرک نیستم. و همان اندازه که به تبریزی بودن خود مفتخرم، بـه هـمان انـدازه کسانی که تبریزی را منتسب به ترک بخوانند به آن‌ها اعتراض دارم.»[۳]

اگرچه این دور از بحث پان ترکیسم از دل غائلهٔ روشنی‌بیک سـر بـر آورد و در زمینه مناسبات ایران و ترکیه جریان یافت، ولی این موضوع در نهایت به بحث آذربایجان و تلاش گروه‌های ترک‌گرا بـرای قـلب هـویت ایرانی آن می‌رسید، کما این که این بار نیز چنین شد. علاوه بر طرح نکات

---

۱. همان. ۲. میهن، ۹ دلو ۱۳۰۲.
۳. همان.

فوق در رابطه با بحث آذربایجان از سوی علی صادقی تبریزی و دیگر نکات مشابهی که در نوشته‌های پیشین صاحب‌نظران ایرانی بدان‌ها اشاره شد، پیش آمد رخدادهایی چند در قفقاز نیز یکی دیگر از عرصه‌های اصلی این رویارویی را معین کرد.

۲
میان پردهٔ قفقازی

با انتشار کتاب آذربایجان جمهوریتی محمدامین رسول‌زاده در استانبول در سال ۱۳۰۲ و بازتاب پاره‌ای از مفاد آن در میان ایرانیان یکی دیگر از زمینه‌های این رویارویی نیز مورد توجه قرار گرفت. انتشار این کتاب که به توصیف چگونگی تاسیس دولتی به نام آذربایجان در اواخر جنگ اول جهانی در قفقاز و اضمحلال بعدی آن به دست بلشویک‌ها اختصاص داشت،[1] باعث آن شد که دامنهٔ بحث به قفقاز و به تبع آن آذربایجان نیز باز شود؛ یعنی یکی از مهم‌ترین و در عین حال بحث ناشده‌ترین عرصه‌های رویارویی جاری میان هویت ایرانی و گرایش‌های ترک‌گرا.

در اوائل خرداد ۱۳۰۲ سفارت ایران در استانبول ضمن

---

۱. رسول‌زاده محمدامین، آذربایجان جمهوریتی، کیفیت تشکلی و شمدیکی وضعیتی، ملی آذربایجان نشریاتی: صایی ۱، شهزاده‌باشی: اوقاف اسلامیه مطبعه سی، ۱۳۳۹-۱۳۴۱.

اگرچه در همان ایام برای ترجمهٔ این کتاب به فارسی تلاش‌هایی به عمل آمد و بخشی از آن نیز به سفارش دکتر محمودافشار ترجمه شد (بنگرید به ایرج افشار «تازه‌ها و پاره‌های ایرانشناسی» (۳۱)، در مجلهٔ فرهنگی و هنری بخارا (ش ۲۴، خرداد - تیر ۱۳۸۱، صص ۵۵-۵۴) ولی ترجمهٔ کامل و انتشار نهایی این کتاب تنها در سال‌های اخیر صورت پذیرفت:

محمد امین رسول‌زاده، جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن، ترجمهٔ تقی سلام‌زاده، تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۰.

ارسال نسخه‌ای از کتاب مزبور به وزارت امور خارجه، خاطرنشان ساخت که «... رسول‌زاده چند سال است خود را وابسته به حکومت آذربایجان قفقاز نموده و برای اتحاد و استقلال اقوام ترک پروپاگاندهایی شروع نموده که مهم‌تر از همه مجموعهٔ فوق‌الذکر می‌باشد. مشارالیه در ضمن شرح تاریخ آذربایجان و عادات و اخلاق اهالی آن سعی می‌کند که تبریز را مرکز آذربایجان یعنی قطعات واقعه در طرفین رود ارس به قلم داده و بفهماند که از قدیم‌الایام ملل ساکنه در شمال و جنوب رود مزبور دارای زبان و اخلاق مشترک بوده و در حقیقت از یک نژاد و اصل می‌باشند و هیچ تناسبی ندارد که نام خود را ایرانی گذارده و یا مقهور نفوذ لسانی و اخلاقی 'فارس' بشوند...»[1]

در مورد همین کتاب بود که علی صادقی تبریزی در یکی از نوشته‌هایش ضمن ابراز گلایه از محمدامین رسول‌زاده که «در دورهٔ اول مشروطیت در کنف رأیت ایران در تهران زندگی می‌کرد و ایرانی‌های انقلابی او را مثل یک ایرانی تلقی کرده، سردبیری جریدهٔ مهم ایران‌نو را به او محول و در سیاست مملکت دخالتش دارند...» ولی وی در عوض، پس از مدتی زندگی در اسلامبول و به محض بازگشت به قفقاز «... اولین کاری که کرد و قدمی که برداشت ضدّیت با ایران بود...» به نقش اساسی او در تاسیس «حکومت مقوایی» مساوات اشاره کرد که «... اسم آذربایجان ایران را که از زمان ایران بودن ایران، اسم این ایالت... بوده است، دزدیده به روی بادکوبه نهاد.» به نوشتهٔ علی صادقی، رسول‌زاده اینک نیز «... کتاب بلند بالایی به اسم 'جمهوریت آذربایجان' تألیف... و چون می‌خواهد خود آذربایجان را سرقت کرده و به خیال خود جزو قفقاز نماید، بنابر این اسم آذربایجان را شامل هر دو قرار داده است...»[2]

---

۱. سفارت استانبول، نمرهٔ ۱۴۵۰، ۷ جوزا ۱۳۰۲ ($\frac{15}{36}$ ۱۳۰۲).
۲. میهن، ۱۳ سنبله ۱۳۰۲.

علی صادقی در ادامهٔ این بحث، با اشاره به واکنش گروه شیخ محمد خیابانی در تبریز که در برابر آذربایجان نامیدن خانات مسلمان‌نشین قفقاز آذربایجان را «آزادستان» نام نهادند، از قول تقی‌زاده می‌نویسد که گفته بود «... ما به محض این که مشاهده کردیم که اسم آذربایجان را از ما دزدیده‌اند عوض این که در صدد استرداد حق خود برآییم از آن صرف‌نظر نموده، اسم من در آوردن آزادی ستان را اختراع و روی آن گذاشتیم...»[1]

طرح موضوع کتاب رسول‌زاده، طبیعتاً موضوع حزب مساوات و فعالیت‌های احتمالی عوامل آن را در ایران نیز به دنبال آورد و در این زمینه نیز گزارش‌هایی واصل شد ولی بنا به دلایلی چند از جمله تلاش هم‌زمان رسول‌زاده برای نزدیکی با مقامات ایرانی به خاطر جلب حمایت آن‌ها از برنامه‌های سیاسی مساواتی‌ها در قفقاز که ظاهراً به کمرنگ‌شدن فعالیت‌ها آشکار آن‌ها در حوزهٔ ایران منجر شده بود،[2] جنبهٔ مساواتی این ماجرا استمرار چندانی نیافت. مع‌هذا موضوع قفقاز در چارچوبی دیگر،

---

۱. همان.

اشارهٔ میرزاعلی‌خان صادقی به یادداشتی است که در زمستان ۱۲۸۹ تحت عنوان «آذربایجان و قفقاز» در نشریه کاوه منتشر شد. در این یادداشت که احتمالاً به قلم تقی‌زاده بود در کنار تاکید بر نادرستی آذربایجان نامیدن اران، دلایل اصلی پیش آمد این تحریف و تصرف نیز خاطرنشان گشت: «... این فقره بلاشک اثر یک سوء نیت بلکه سوء قصد بود از طرف معلمین عثمانی این مملکت ـ [جمهوری آذربایجان قفقاز] ـ که مشّاق و استاد موسیقی سیاست و ادارهٔ آن شده بودند. این دسته خام خیال همان بلندپروازی‌ها و مالیخولیاهای موهومی را که اسباب خرابی مملکت خودشان شد در قفقاز و ماوراءالنهر و قازان وعظ و تبلیغ می‌کردند.»

(کاوه، ش ۴ و ۵، س ۵، ۷ دی ماه ۱۲۸۹ / ۲۱ مه ۱۹۲۰، همان، ص ۳۲۰)

۲. برای آگاهی از تلاش‌های ناموفق محمدامین رسول‌زاده برای نزدیکی به ایران بنگرید به «یک نامه از محمدامین رسول‌زاده» در فصلنامهٔ فرهنگی و اجتماعی گفتگو (ش ۳۳، خرداد ۱۳۸۱، صص ۶۹-۵۷).

کماکان اهمیت خود را به عنوان یکی از عرصه‌های اصلی این رویارویی حفظ کرد.

هنوز مدت زمانی از فروخفتن تنش حاصله از گفتارهای روشنی‌بیگ نگذشته بود، که با ترور مایل تویسرکانی، مدیر اعزامی وزارت معارف ایران برای سرپرستی مدرسهٔ اتحاد ایرانیان در باکو در زمستان ۱۳۰۲، حرکات و تبلیغاتی که برای امحاء زبان و فرهنگ ایرانی در قفقاز آغاز شده بود جنبه‌ای عینی و ملموس یافت.

مدرسهٔ اتحاد ایرانیان باکو

از سال‌های نخست قرن حاضر با توسعهٔ صنعت نفت در حوزهٔ باکو به طور اخص و هم‌چنین توسعهٔ کلی مناسبات تجاری و اقتصادی در بخش‌هایی از قفقاز و آسیای میانه که تحت ادارهٔ امپراتوری روس قرار داشت، تعداد روزافزونی از ایرانیان در جستجوی کسب و کار بدین نقاط رهسپار شده و توطن گزیدند. تامین نیازهای آموزشی و فرهنگی این گروه از ایرانیانِ مهاجر یکی از نخستین خواسته‌هایی بود که هم‌زمان با پیروزی انقلاب مشروطیت در ایران مطرح گردید؛ خواسته‌هایی که مآلاً به تاسیس یک رشته مدارس محلی در نقاط مختلف قفقاز و آسیای میانه منجر شد. مدارس مظفری در عشق‌آباد، اتفاق ایرانیان در تفلیس، تمدن در صابونچی و اتحاد ایرانیان باکو ــ موضوع اصلی این بررسی ــ از مهم‌ترین آن‌ها بودند.[1]

اندک زمانی بعد از تاسیس «انجمن خیریهٔ ایرانیان در بادکوبه» در سال ۱۳۲۳ هجری قمری که از ترکیب هفت‌تن از تجار ایرانی ــ و در رأس

---

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به محمدحسین خسروپناه «کارنامه و زمانهٔ ایرانیان مهاجر در قفقاز»، نگاه نو، شمارهٔ ۴۳، زمستان ۱۳۷۸؛ و برای آگاهی از ابعاد کلی فعالیت‌های فرهنگی ایرانیان قفقاز بنگرید به نظامعلی دهنوی، ایرانیان مهاجر در قفقاز، فعالیت‌های فرهنگی در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۳۱ م، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، [وزارت امور خارجه] ۱۳۸۳.

آن‌ها حاج ملاحسین تبریزی ــ از یک‌سو و نماینده‌ای از سوی کنسولگری ایران که در آن زمان تحت تصدی معاضدالسلطنهٔ پیرنیا قرار داشت، تشکیل شده بود در پانزدهم شعبان ۱۳۲۴ مدرسهٔ اتحاد ایرانیان تاسیس شد.[۱] در دورهٔ نخست فعالیت‌های این مدرسه که تا پیش آمد تحولات ناشی از انقلاب ۱۹۱۷ و فروپاشی امپراتوری تزاری ادامه داشت مدرسهٔ اتحاد که به ترتیب تحت سرپرستی کسانی چون میرزاحسین‌خان کمال، میرزا علی‌اکبرخان دهخدا، میرزا محمودخان پرورش، میرزا علی محمدخان تربیت و بالاخره میرزا عبدالله عبدالله‌زاده قرار داشت، با توجه به عواملی چون نحوهٔ مدیریت مدیران مزبور، چگونگی رسیدگی و سرپرستی کنسولگری یا انجمن خیریهٔ ایرانیان، فراز و نشیب‌های مختلفی را پشت سر گذاشته ولی در مجموع در تربیت چندین نسل از نوجوانان ایرانی و فراهم‌آوردن موجبات آشنایی آنان هم با زبان فارسی و هم علوم جدید، کارنامهٔ موفقی داشته است.[۲]

در پی انقلاب ۱۹۱۷ در حالی که باکو به یکی از عرصه‌های اصلی زد و خورد نیروهای داخلی و خارجی تبدیل شده بود، امور مدرسهٔ اتحاد نیز مختل گردید. در پی فروکش کوتاه مدت این رشته اغتشاشات، کنسولگری ایران که در این دوره تحت سرپرستی میرزا محمدخان ساعدالوزاره (ساعد) قرار داشت، و انجمن خیریهٔ ایرانیان، با خارج ساختن ساختمان مدرسه از اشغال نیروهای نظامی دولت بریتانیا و گردآوری بخشی از اسباب و اثاثیهٔ برجای ماندهٔ آن، مدرسه را از نو و این بار تحت مدیریت میرزا محسن‌خان تبریزی برقرار ساختند.[۳] با آن‌که در

---

۱. یدالله مایل تویسرکانی به وزارت معارف، نمرهٔ ۱۳، ۱۵ جوزا ۱۳۰۳ (سازمان اسناد ملی ایران [از این پس ساما] / معارف [از این پس م] / ۲۱۶۵).

۲. همان؛ همچنین بنگرید به سلام‌الله جاوید، ایران سوسیال دمکرات (عدالت) فرقه سی حقیندا خاطره‌لریم، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۹، صص ۶-۱۴.

۳. گزارش مایل تویسرکانی به وزارت معارف، شمارهٔ ۱۹، ۳۰ اسد ۱۳۰۳. (ساما / م ۲۱۶۵).

پی استقرار هیئت اعزامی ایران به قفقاز تحت سرپرستی سیدضیاءالدین طباطبایی در سال ۱۲۹۸ شمسی تلاش‌های جاری برای اعادهٔ فعالیت‌های آموزشی مدرسهٔ اتحاد ایرانیان شتاب بیش‌تری یافت،[1] ولی در نهایت با هجوم بلشویک‌ها و سقوط جمهوری مستقل آذربایجان در بهار سال بعد این سعی و تلاش نیز به جایی نرسید و بازهم رشته امور از هم گسست.

یک بار دیگر ساختمان مدرسه تحت اشغال نظامی قرار گرفت ــ ولی این‌بار توسط ارتش سرخ ــ و هنگامی هم که در اواسط پاییز همان سال با جاافتادن نسبی نظام جدید و در پی تلاش‌های داداش بنیادزاده کمیسر معارف جمهوری، بسیاری از مدارس باکو ــ از جمله اتحاد و تمدن صابون‌چی ــ از نو افتتاح شدند، از وجه ایرانی امر نشان چندانی برجای نمانده بود. محمد ساعدالوزاره در گزارشی از این تحولات ضمن اشاره به عوارض ناشی از قطع حمایت مالی ــ چون «... مالیه مدرسه که عبارت از وجوه مأخوذه از کنسولگری بود. به واسطهٔ نقص عایدات تذکره به کلی از میان رفته...» است ــ خاطرنشان ساخت که به همین دلیل «... اصول تدریس به واسطهٔ عدم معلمین فارسی‌دان در زمین‌مانده بود...» و بر این اساس «... حکومت وقت در صدد بود اثاثیهٔ مدرسه را ضبط و آن را مطابق اصول و تعلیمات خود اداره نماید...» هر چند که وی موفق شده بود عجالتاً مدارس مزبور را به شناسایی رسمی کمیسریای معارف رسانده و از انحلال و ادغام آن‌ها جلوگیری به عمل آورد. ساعد در ادامهٔ این گزارش ضمن تأکید بر لزوم حمایت مادی و معنوی دولت از این مدارس، از وزارت امور خارجه درخواست کرد که «... برای تشویق مرام ایرانیّت و پیشرفت مقاصد و توسعهٔ زبان ملی... در این مورد مساعدت و کمکی

---

۱. رضا آذری شهرضایی (به کوشش)، هیئت فوق‌العادهٔ قفقازیه، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹، صص ۹۸-۹۷، ۱۱۷، ۱۲۶-۱۶۰.

فرمایند که کمتر کمک خرج معلمین و مدرسه را در بودجهٔ نمایندگی بادکوبه منظور دارد و از وزارت مالیه و معارف احکام لازم را برای مالیه قفقاز صادر فرمایند...»[۱]

یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌هایی که در این میان رخ داده بود که تأثیر مستقیمی بر سرنوشت نهادهایی چون مدرسهٔ اتحاد ایرانیان بر جای گذاشت، نابودی زمینه‌های محلیِ حمایت از این نهادهای مستقل بود؛ جامعهٔ تجار و پیشه‌وران ایرانیِ آن حدود که عامل اصلی در برپایی و پشتیبانی مالی و معنوی از یک چنین نهادهایی بودند در خلال آشوب جنگ و انقلاب و به دنبال آن چیرگی بلشویک‌ها، به تدریج نابود و مضمحل شدند.[۲]

در پی مکاتباتی چند، از جمله تسلیم گزارش‌های ارسالی از سوی ساعد در این زمینه به وزارت معارف[۳] و ارائهٔ پیشنهادی از سوی وزارت معارف به مجلس شورای ملی در آبان ۱۳۰۱ مبنی بر اختصاص بودجه‌ای به مدارس ایرانی خارج از کشور، و پس از تأکید مجدد وزارت معارف بر لزوم «... تربیت و تعلیم ایرانیان مقیمین خارجه و ترویج انتشار زبان و ادبیات فارسی...» در آن نقاط بالاخره در سال ۱۳۰۲ گام‌هایی عملی در این جهت اتخاذ شد.[۴]

در یکی از آخرین گزارش‌هایی که ساعد در مهرماه ۱۳۰۲ در این زمینه ارسال داشت آمده بود که «... محض استحضار اولیاء آن وزارت جلیله به عرض می‌رساند که صدی بیست و پنج معلمین بادکوبه عثمانی

---

۱. وزارت امور خارجه، سواد راپرت نمایندگی بادکوبه، نمرهٔ ۸۹۵، ۲۴ دلو ۱۳۰۰ (ساما / م ۲۱۶۵).

۲. میرزا شفیع رفیع‌زادهٔ تبریزی به وزارت معارف، ۱۵ دلو ۱۳۰۳ (ساما / م ۲۱۶۵).

۳. وزارت امور خارجه، سواد راپرت نمایندگی باکو، نمرهٔ ۲۲۳/ ۹۴۶۵، ۱۲ حوت ۱۳۰۰ (ساما / م ۲۱۶۵)

۴. وزارت معارف، ۲۱ حمل ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

هستند و در ترویج زبان و معارف عثمانی زحمات زیاد می‌کشند و در این موقع چنانچه وزارت جلیلهٔ معارف اقدام [به] اعزام دو نفر معلم با حقوق مکفی به بادکوبه نماید... حسن اثری نموده و موجبات ترقی معارف و زبان فارسی در بادکوبه خواهد بود.»[1]

مایل تویسرکانی

در آبان همان سال وزارت معارف بـه وزارت خـارجـه اطـلاع داد کـه عن‌قریب مایل تویسرکانی را برای مدیریت مدرسهٔ اتحاد و تدریس زبان فارسی بدانجا اعزام خواهد داشت؛ «... وزارت معارف نظر به وثوقی که به مشارالیه دارد معتقد است کـه پس از ورود ایشـان در اوضـاع مـدرسهٔ بادکوبه تغییرات محسوسی حاصل خواهد شد و ترویج زبان فـارسی در آنجا پیشرفت خواهد نمود...»[2] در حالی که ساعد نیز در پی ملاحظهٔ ابراز علاقهٔ مرکز، با استخدام آقـامیرزا خـلیل‌زاده نـامی جـهت تـدریس زبـان فارسی ــ علاوه بر دیگر معلمان موجود مدرسهٔ اتحاد ــ دست به کار شده بود، مایل تویسرکانی هم در اواخر پاییز ۱۳۰۲ وارد باکو شد.[3]

هنوز مدتی از این تحرک جدید نگذشته بود که روشن شد برخـلاف برآوردهای پیشین که عمدهٔ مشکلات را در مسائلی چون کـمبود بـودجه ملاحظه می‌کرد، دشـواری اصـلی در نـاحیهٔ دیگـری نـهفته است؛ مـایل تویسرکانی در نخستین گزارشی که چند روز بعد از ورود به باکو ارسـال داشت ضمن اشاره به خودداری مقامات شوروی از پذیرش وی در مقام مدیر و معلم مدرسهٔ اتحاد ــ «... به بهانهٔ این که این مدرسه دولتی است و وزارت معارف ایران حق مداخله در آن ندارد...» ــ بر این نکته نیز تأکید

---

۱. نمایندگی سیاسی ایران در قـفقازیه بـه وزارت امـور خـارجـه، بـی‌شماره، ۲۴ مـیزان ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

۲. وزارت معارف به وزارت خارجه، بی‌شماره، ۱۵ عقرب ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

۳. مایل تویسرکانی به وزارت معارف، نمرهٔ ۴، ۲۴ جدی ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

نهاد که «... در آذربایجان فعلاً برای ترویج زبان ترکی اونیورسیته‌ها تهیه شده و هیئت مبلّغین مخصوص به تمام نقاط اعزام نموده و پروپاگاند شدید علیه زبان فارسی می‌شود و چون یگانه رقیب خود را در عالم علم و ادب فقط فارس و فارسی تشخیص داده‌اند به طوری از تدریس و متداول شدن زبان فارسی تحاشی دارند که مافوق آن متصور نیست. بنابراین مدرسهٔ مزبور نیز در عده سایر مدارس آذربایجان محسوب می‌شود و همان تبلیغات نیز در مدرسه جاری است. اطفال ایرانی ابداً زبان مادری خود را نمی‌دانند و از تاریخ و جغرافیای مملکت خود بالکّیه بی‌خبرند و اگر کسی هم بخواهد برخلاف رویهٔ حکومت رفتار کند مجازات خواهد شد.»[1]

در حالی که مقامات محلی کماکان از پذیرش مایل تویسرکانی خودداری می‌کردند، وزارت امور خارجه به وزارت معارف اطلاع داد که برای رفع این‌گونه تضییقات هم با سفارت شوروی در تهران وارد مذاکره شده و هم به کنسولگری بادکوبه دستور مقتضی صادر کرده است.[2] یکی از عواملی که لااقل از لحاظ اداری موجب شده بود که این امر با موانعی روبه‌رو شود، عدم حضور ساعد در باکو بود. وی در این مدت در مسکو حضور داشت و مویدالوزاره کفیل کنسولگری نیز از اعتبار و اختیار لازم جهت پی‌گیری مراتب برخوردار نبود. پس از مراجعت ساعد به باکو در اواسط اسفند ۱۳۰۲، وی که در مذاکرهٔ مستقیم با مقامات فرهنگی ذی‌ربط به نتیجه نرسیده بود، با مقامات رسمی وارد مذاکره شد که «... اساساً مدرسه را کمافی‌السابق مستقل نموده و موافق نظریات دولت ایران تمام دروس آن را به فارسی و معلمین آن را از افراد فارسی زبان تهیه کنند...»[3]

---

۱. مایل تویسرکانی به وزارت معارف، نمره ۱، ۱۷ ربیع‌الثانی [۴ قوس ۱۳۰۲] (ساما / م ۲۱۶۵).

۲. وزارت خارجه به وزارت معارف، بی‌شماره، ۱۰ جدی ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

۳. مایل تویسرکانی به وزارت معارف، نمره ۴، ۲۴ جدی ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

در کنار دشواری‌هایی چون نگرانی مدیریت موجود مدرسه از حضور مایل تویسرکانی و احتمال دگرگونی‌های حاصل از این امر و هم‌چنین ذی‌حق دانستن مقامات فرهنگی باکو در ادامهٔ نظارت خود بر آن چون بخش عمدهٔ هزینهٔ مدرسه را آن‌ها تامین می‌کردند، گرایشات پان ترکیستی حاکم نیز به‌عنوان عاملی نیرومند و تعیین‌کننده عمل می‌کرد. همان‌گونه که مایل تویسرکانی در یکی از گزارش‌هایش خاطرنشان ساخته بود: «چون ملت ترک زبان آذربایجان میل ندارند که زبان فارسی در مملکت آن‌ها ترویج یافته و افتخارات تاریخی و ادبی ایرانیان خاطرنشان عموم گردد این‌است که در تیاترها، روزنامه‌ها، نطق‌ها و حتی در مجالس خصوصی پیوسته می‌کوشند که فارسی و فارسی‌زبانان را تحقیر نمایند. هنگامهٔ کشمکش ترکی و فارسی در آذربایجان عیناً نظیر مسئلهٔ حیدری و نعمتی سابق ایران، بلکه شدیدتر است، ولی چون حکومت کمونیستی شوروی آذربایجان مستقیماً میل ندارد این فکر را که نتیجهٔ احساسات ناسیونالیستی است ترویج نماید غیرمستقیم مدیر مدرسه را وادار کرده است که هیئتی به نام کمیتهٔ معاونت از ایرانیان ترک‌فیل تشکیل داده و حتی کلیه قضایای راجع به مدرسهٔ مزبوره را به اختیار و پیشنهادات آن‌ها واگذار کند...»[1]

دامنهٔ این رویارویی چنان بالا گرفت که چندی بعد در اول اسفند ۱۳۰۲ گروهی به منزل مایل تویسرکانی ریخته و او را به گلوله بستند. وی در گزارشی که چند روز بعد از بیمارستان در این زمینه ارسال داشت پس از اشاره به دسته‌بندی‌هایی که «جمعی از مخالفین» برضد وی داشته‌اند، شرحی از این ماجرا به دست داد: «... دو شب قبل سه نفر بدون سابقه وارد منزل بنده شده اول تقاضای مشروب کردند، بنده جواب دادم که معتاد نیستم، اگر خودتان می‌خواهید بگیرید. بنا کردند به فحاشی که مگر

---

۱. همان.

اینجا مسجد است یا مگر شما به دیانت معتقد می‌باشید و در اثر این بیانات سه تیر موزر خالی کرده، یکی از آن‌ها به ران بنده خورده فرار کردم...»[۱]

ضارب که حاجی محمد نام و به گزارش ساعد «... از اشتراکیون محلی... [و]... مستنطق عدلیه...» بود،[۲] در پی اعتراض شدید کنسولگری دستگیر شد.[۳] ساعد که در پی مخالفت مقامات محلی از پذیرش مایل تویسرکانی به عنوان مدیر و معلم مدرسهٔ اتحاد او را به سمت منشی کنسولگری معرفی کرده بود، اینک از این موضوع استفاده کرده و «به‌عنوان این که به یک نفر از اجزای ژنرال قونسولگری سوء قصد شده اعتراض و [به همین دلیل] مرتکبین فوراً دستگیر شدند...»[۴]

اینک صورت امر وجه جدّی‌تری یافته بود؛ ساعد ضمن تاکید بر لزوم حمایت و پشتیبانی دولت، خاطرنشان ساخت که هرگونه «... عدم مساعدت نسبت به مامورینی که در اثر حسن وطن‌پرستی می‌خواهند خدماتی انجام دهند اسباب دلسردی شده و بعدها مخالفین را دلیرتر خواهد کرد.»[۵]

زمینهٔ اصلی این رویارویی، یعنی تعرض پان‌ترکیسم دیگر بیش از این قابل کتمان نبود؛ مایل تویسرکانی که در این اثنی و ظاهراً در واکنش به این ماجرا قطعه‌ای نیز سروده بود به مضمون «ای ترک زبانان که به تاریخ شما

---

۱. مایل تویسرکانی به وزارت معارف، نمرهٔ ۷۲۶۵، ۳ حوت ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).
۲. وزارت خارجه، سواد راپرت، نمرهٔ ۹۵۵، ۹ حوت (ساما / م ۲۱۶۵).
۳. وزارت خارجه، سواد راپرت ژنرال قونسولگری بادکوبه، نمرهٔ ۹۴۱، ۳ حوت [۱۳۰۲] (ساما / م ۲۱۶۵)
۴. وزارت خارجه، سواد راپرت، نمرهٔ ۹۵۵، ۹ حوت (ساما / م ۲۱۶۵).
۵. وزارت خارجه، سواد راپرت ژنرال قونسولگری بادکوبه، نمرهٔ ۱۴۱، ۳ حوت [۱۳۰۲] (ساما / م ۲۱۶۵).

نیست / جز قاتل و غارت‌گر و بی‌رحم و حرامی»[1] در یکی از گزارش‌های بعدی‌اش اطلاع داد که پس از محکوم‌شدن ضارب به سه سال زندان در یک محاکمهٔ اولیه «... در اثر بعضی انتریک و دسته‌بندی‌ها که از ناحیه طرفداران ضارب به عمل آمد و لاقیدی اولیای امور به قضایا مدت حبس مزبور را بخشیده و حالیه... [ضارب] مطلق‌العنان می‌گردد.»[2] مایل تویسرکانی در ادامه خاطرنشان ساخته بود «... با پیش آمد حاضره و نظریات سوئی که در اطراف این قضیه مجدداً تولید شده پیشرفت کار خیلی دشوار به نظر می‌آید بلکه گمان می‌کنم توقف بنده در بادکوبه و پافشاری برای ترویج زبان ملی با خیلی مشکلات مصادف گردد.»[3]

در حالی که تحریکات جاری برضد اعادهٔ استقلال مدرسهٔ اتحاد ایرانیان ادامه داشت، با نزدیک‌شدن سال تحصیلی جاری ــ ۱۳۰۲/۱۳۰۳ ــ به مراحل پایانی خود، این رویارویی نیز موقتاً فروکش کرد.

در تابستان آن سال مایل تویسرکانی که موقتاً به تهران بازگشته بود گزارش مفصلی در این زمینه به وزارت معارف تسلیم کرد که موضوع یک

---

۱. برای متن کامل این قطعه و هم‌چنین شرح حال مایل تویسرکانی بنگرید به پارسا تویسرکانی «خاطرات ادبی»، مجلهٔ وحید (خاطرات)، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۵، سال نهم، صص ۴۳-۳۵. این قطعه در پاره‌ای از دیگر جراید وقت نیز منتشر شد. بنگرید به مجلهٔ آینده (ش ۶، س ۱، دی ۱۳۰۴، ص ۳۸۳) که این قطعه را تحت عنوان «ترک‌تازی نوظهور، غارت افتخارات دیگران» منتشر ساخت. و هم‌چنین روزنامه ناهید (س ۵، ش ۳۸، دی ۲۷/۱۳۰۴ جمادی‌الثانی ۱۳۴۴) که آن را به نقل از آینده و تحت همان عنوان تجدید چاپ کرد.

۲. مایل تویسرکانی در نامه‌ای به روزنامهٔ ناهید ضمن شرح این واقعه دربارهٔ نحوهٔ عفو ضارب پس از محکومیت در دادگاه اول نوشت: در نوبت بعدی محاکمه «... یک‌دفعه ضارب در مقابل حضار و محکمه شروع [کرد] به گریه‌کردن که ایوای من باید به جرم آن‌که یک‌نفر کُنتررولوسیونر (ضدانقلابی) و جاسوس انگلیس را تیر زده‌ام سه سالِ حبس شوم؟ این هم قانون است؟ این چه مملکتی است؟...» (ناهید، س ۳، ش ۶، ۲۸ ثور ۱۳۰۲).

۳. مایل تویسرکانی به وزارت معارف، نمرهٔ ۹، ۲۵ حمل ۱۳۰۳ (ساما / م ۲۱۶۵).

گزارش داخلی وزارتخانه قرار گرفته و بر اساس آن پیشنهادات مشخصی شکل گرفت. ولی به محض بازگشت مایل تویسرکانی به قفقاز «... جمعی از ترکُ فیل‌هایی که مدرسه را در دست گرفته و نمی‌خواهند ادبیات و زبان فارسی در آن نفوذ پیدا کند مجدداً همان مخالفت‌های سنهٔ ماضیه را تجدید کرده و از هر طرف تحریکاتی را بر علیه...» وی شروع کردند.[۱] حتی در اواسط آبان ۱۳۰۳، یعنی اندک زمانی بعد از شروع سال جدید تحصیلی «... دو نفر مفتش از طرف کمیساریای معارف آذربایجان قفقاز به مدرسهٔ اتحاد آمده و از بردن نام اتحاد و انتساب مدرسه به ایرانیان و تدریس زبان فارسی قدغن اکید نموده و با وضع خشونت‌آمیزی پروگرام سابق مدرسه را پاره کرده و رفتند...»[۲] ولی این‌بار در پی اقدامات و اعتراض ساعدالوزاره، لازاروف نمایندهٔ کمیساریای خارجهٔ روسیه شوروی در باکو خود مستقیماً وارد کار شد و برای جلوگیری از تندروی‌های مقامات محلی اقداماتی به عمل آورد.[۳] از این مرحله به بعد تا سال ۱۳۱۰ که با انحلال تمامی مدارس ایرانی در اتحاد شوروی کل موضوع نیز منتفی شد، اگرچه سرنوشت مدرسهٔ اتحاد ایرانیان باکو هم‌چنان به نحوی مستمر در چارچوب روابط ایران و شوروی موضوع بحث و مذاکره باقی ماند ولی وجه پان‌ترکیستی آن رنگ و روی سابق را نداشت.[۴]

ولی در این میان و پیش از آن‌که داستان مدرسهٔ اتحاد را به پایان بریم، جای آن دارد که به تحول دیگری نیز که در حول و حوش واقعه مدرسهٔ اتحاد و ترور مایل تویسرکانی در باکو پیش آمد اشاره شود.

---

۱. مایل تویسرکانی به وزارت معارف، بی‌شماره، ۷ عقرب ۱۳۰۳ (ساما/م ۲۱۶۵).
۲. مایل تویسرکانی به وزارت معارف، نمرهٔ ۲۹، ۲۷ عقرب ۱۳۰۳ (ساما / م ۲۱۶۵).
۳. سواد مراسلهٔ نمایندهٔ کمیساریای خارجه حکومت شوروی، نمرهٔ ۱۵۹۵، ۱۸ نوامبر ۱۹۲۴ (ساما / م ۲۱۶۵).
۴. برای آگاهی بیشتر بنگرید به دهنوی، پیشین، صص ۱۴۰-۱۲۱.

حق ملل...

ماجرای مدرسهٔ اتحاد راه را بر ابراز سویه‌های دیگری از پان ترکیسم در قفقاز نیز گشود که تا این زمان مجال خودنمایی نداشتند؛ برای مثال حاج محمدجعفر کنگاوری یکی از مقامات حکومتی کمونیست‌ها در خلال نهضت جنگل[1] در مقاله‌ای تحت عنوانِ «ایران سیاسیلری نه یه مشغولدلر» ــ سیاسیون ایران به چه کاری مشغولند ــ که در دی ۱۳۰۳ در جریدهٔ کمونیست باکو منتشر شد از مصوبات اخیر مجلس شورای ملی در توسعهٔ معارف و آموزش زبان فارسی در آذربایجان شدیداً انتقاد کرد. وی از این شکایت داشت که «... اخیراً در مجلس شورای ملی ایران سیاست جدیدی به وجود آمده است [و] سیاسیون ایران باز به خیال افتاده‌اند که آذربایجان ایران و سایر اقوامی را که فارسی زبان نیستند فارسی زبان کنند...» یعنی «... به جای این که سعی کنند به ایرانیان که می‌روند در زیر چنگال جهانگیران عالم قرار گیرند دوای معالجی بدهند، شروع کرده‌اند سموم قتال زهرآگین به او بخورانند.»[2]

هدف اصلی این انتقاد سیدحسن تقی‌زاده بود که نظر به تجربهٔ دست اول و آشنایی کاملی که با پدیده پان ترکیسم داشت، در صف اول رویارویی با آن نیز قرار داشت. به نوشتهٔ کنگاوری که «تشکیل وحدت ایران» را نغمه‌ای می‌دانست که «از طرف بانک شاهنشاهی به ترنم در می‌آید... اگر تقی‌زاده‌هایی که شعار خود را فارسی‌کردن ایران قرار داده‌اند

---

۱. در گزارش کنسولگری ایران در باکو از این مقاله، حاج‌محمد جعفر کنگاوری «کمیسر تجارت سابق انقلابیون گیلان» معرفی شده است (ژنرال قنسولگری بادکوبه، نمرهٔ ۱۰۴۵، ۱۵ جدی ۱۳۰۳ آرشیو وزارت امور خارجه ایران، ۱/۷ ۱۳۰۳). ابراهیم فخرائی از او به عنوان کمیسر فرهنگ حکومتِ حاصل از کودتای کمونیستی گیلان یاد می‌کند. ابراهیم فخرائی، سردار جنگل، تهران: انتشارات جاویدان، چ دهم، ۱۳۶۲، ص ۲۷۲.

۲. ترجمهٔ مقالهٔ «ایران سیاسیلری نه یه مشغولدلر» جریدهٔ کمونیست (ترکی) ۱۲ دسامبر ۱۹۲۴ ضمیمهٔ گزارش کنسولگری بادکوبه، نمرهٔ ۱۰۴۵، ۱۵ جدی ۱۳۰۳ (۱/۷ ۱۳۰۳).

به جای این مسئله سعی می‌کردند موهومات را از کله ایرانی‌ها خارج نمایند ممکن بود پاره‌ای تصدیق نمایند که پس از ده سال توقف در اروپا تحفه‌ای برای ایرانی‌ها آورده‌اند...» ولی افسوس که چنین نبود. وی بر این باور بود که دولت ایران به جای محروم کردن «... ترک‌های ایران... از معارف و مطبوعات و حیات سیاسی...» می‌بایست «... مللی را که فارس نیستند هدایت و راهنمایی کرده و اصول مبارزه با دشمن خارجی را به آنان...» بیاموزد. «... کسانی که فارسی‌کردن را شعار خود قرار داده‌اند بایستی برای مردم کار پیدا کنند که به مردم نان برسد و یقه خود را از چنگال دول سرمایه‌دار خلاصی بخشند...»[1]

این نوشته از صورت اولیه و ابتدایی نوع دیگری از پان‌ترکیسم حکایت داشت که در باکو به موازات و احیاناً در رقابت با بدنهٔ اصلی این تحرک سیاسی در استانبول در حال شکل‌گیری بود. پان ترکیسمی که پس از گشودن جای پایی اولیه در آن حوزه بدین صورت و با استفاده از مفاهیم رایج در شوروی، از اواخر دههٔ ۱۹۳۰، در یک چارچوب مارکسیستی ــ لنینیستی کامل، به صورت یک گرایش مشخص پان آذربایجانی، جایگاه مشخصی را در سیاست خارجی اتحاد شوروی به خود اختصاص داد.

ولی در این مرحله هنوز تا طی شدن مراحل فوق‌الذکر راهی طولانی در پیش بود و تحولاتی از این دست هنوز هم در چارچوب مباحث برخاسته از مجادلهٔ روشنی‌بیگ و امثالهم ارزیابی می‌شد. این مطلب را از گزارشی که شفیع رفیع‌زاده تبریزی، یکی از تجار ایرانی مستقر در باکو ارائه کرد نیز می‌توان برداشت کرد. وی در گزارشی که از وضعیت مدرسهٔ اتحاد به سید حسن تقی‌زاده ارسال کرد خاطرنشان ساخت که به رغم

---

۱. همان.
ظاهراً در همان ایام یکی دیگر از جراید باکو که تحت مدیریّت محمدسعید اردوبادی منتشر می‌شد نیز با انتقاد از تقی‌زاده مطالبی مشابه را منتشر کرده بود. بنگرید به روزنامهٔ ناهید، ۸ بهمن ۱۳۰۵.

تلاش‌های «معارف‌مندان» محلی برای ادارهٔ «... این مدرسه... به نام ایرانیّت...» و تلاش آن‌ها در «فارسی‌کردن عموم مدرسه... حکومت محلی یعنی ترک‌های بادکوبه اصول پان ترکیسم روشنی‌یک اسلامبول را مدّنظر گرفته... قرار دادند که ابداً زبان فارسی در آن مدرسه درس داده نشود...»[۱]

مع هذا همان‌گونه که اشاره شد در این مرحله تحولات قفقاز هنوز هم جنبه‌ای حاشیه‌ای داشت و عرصهٔ اصلی این رویارویی در زمینهٔ مناسبات ایران و ترکیه سِیر می‌کرد.

---

۱. میرزا شفیع رفیع‌زادهٔ تبریزی به وزارت معارف، ۱۵ دلو ۱۳۰۳ (ساما / م ۲۱۶۵).

۳
ادامهٔ کشمکش

هنوز مدت زیادی از فروخفتن تنش حاصل از سخنان روشنی‌بیگ نگذشته بود که سلیمان نظیف یکی از دیگر چهره‌های مشهور و متقدم این بحث نیز با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «یتیم قاردشلریمز» ـ برادران یتیم ما ـ در یکی از نشریات ترکیه در اواخر اردیبهشت ۱۳۰۳، بار دیگر به آتش این مناقشه دامن زد.

اگرچه بررسی علل تأخیر ایران در شناسایی رسمی جمهوری ترکیه موضوع اصلی این مقاله یا لااقل بخش نخست آن به نظر آمد ولی هنوز این یادداشت به نیمه نرسیده بود که به ناگاه سلیمان نظیف با طرح بدون مقدمهٔ این مطلب که نه فقط «... به هیچ‌وجه علاقه‌مند به اوضاع حاضره و مقدرات آتیه عجمستان...» نمی‌باشد، به ناگاه موضوع را عوض کرد. او در ادامه با تأکید بر این امر که نه «... از خصومت این قوم بیم...» دارد و نه «... فعلاً از دوستی آنها... [می‌تواند] امیدوار به حصول فوایدی...» باشد بحث دیگری را پیش کشید. برای سلیمان نظیف فقط «... مقدرات چند میلیون برادران هم عرقمان که امروزه در تحت اداره و نفوذ ایران هستند...» اهمیت داشت و بس. مقدرات کسانی که به تعبیر او «... از حیث هوش و ذکاوت به عجم‌ها برتری داشته ولی در تحت حاکمیت آنها

زیست می‌کنند...». از نظر سلیمان نظیف تمام تحولات جاری از آن حکایت داشت که «... این ترک‌ها خواه با تشکیل یک حکومت مستقل و خواه با الحاق خود به ما دیگر بعد از این شریک مقدرات عجم‌ها...» نخواهند بود زیرا «... همه چیز و بالخاصه مرور زمان به ما ثابت نمود که علاقه مذهبی نخواهد توانست محکم‌تر و متین‌تر از علاقه نژادی باشد...» و علاوه بر این از لحاظ سرزمینی هم «... ترکان آذربایجان که مدخل و مخرج طبیعی مملکتشان از یک طرف بحراسود و از طرف دیگر دریای مدیترانه می‌باشد نمی‌توانند الی‌الابد چشم‌های خود را از فراز قبهٔ کربلا به خلیج‌فارس دوخته و در انتظار بنشینند...» در پایان نیز سلیمان نظیف با تأکید بر این امر که «جدال ازلی ایران و توران»، آذربایجان را نیز شامل می‌شود، مختصر رهنمودی هم صادر کرد: «ای ترکِ اسیر عجم، آغوش برادران حقیقی‌ات برای پذیرفتن تو باز خواهد ماند تو هم وظیفه و حق خود را فراموش مکن.»[1]

سفارت ایران در استانبول ضمن ارسال نسخه‌ای از این مقاله به وزارت امور خارجه، پس از اشاره به تحرکات اخیر در ترکیه مانند انتشار کتاب جمهوری آذربایجان رسول‌زاده و سخنان روشنی‌بیگ، از سلیمان نظیف نوشت که «... از چند سال قبل قلم خود را متوجه حمله به ایران نموده، چه در بیانات و چه در نوشتجات خود فارسی زبانان ایران را طرف حمله قرار داده، ترکی زبانان مخصوصاً اهالی آذربایجان را تشویق به التحاق ترکیه یا اعلان استقلال می‌کند...»[2]

در حاشیهٔ این گزارش، و احتمالاً از سوی مسئول امور ترکیه در وزارت خارجه در یادداشتی به تاریخ ۱۲ اسد توصیه شده بود که ضمن ارسال

---

۱. رسیملی غزته [روزنامهٔ مصور]، شمارهٔ ۳۶، ۱۰ مه ۱۹۲۴. اصل و ترجمهٔ این مقاله را سفارت ایران در استانبول همراه با گزارشی در این زمینه به تهران ارسال داشت (نمرهٔ ۲۴۶، ۱۱ جوزا ۱۳۰۳ ($\frac{1}{7}$ ۱۳۰۳).

۲. سفارت ایران در استانبول، نمرهٔ ۲۴۶، ۱۱ جوزا ۱۳۰۳ ($\frac{1}{7}$ ۱۳۰۳).

رونویسی از این مقاله جهت اطلاع وزارت جنگ، نارضایی ایران از انتشار چنین مقالاتی به سفیر ترکیه در ایران ابلاغ شود. علاوه بر این توصیه شده بود که در صورت موافقت وزیر امور خارجه «... در یکی جراید عین مقاله درج و به طور مناسب و معقول تنقیدات شود...» که براساس یادداشت دیگری در ذیل‌نامه، وزیر امور خارجه با انتشار آن در جراید موافقت نکرد «... ولی مقرر فرمودند در ضمن متحدالمآل به جاهای لازم ــ معارف، داخله، جنگ ــ شرح مخصوصی نوشته شود...». ارسال رونوشتی به وزارت جنگ هم لازم نبود، چون قبلاً نسخه‌ای از این مقاله به دست وزارت جنگ رسیده بود.[1]

بازیگر اصلی

اگرچه سلیمان نظیف با طرح مباحثی چون ترک بودن زرتشت در سال‌های پیش که به ابراز واکنش‌هایی از سوی حسین دانش و عارف قزوینی هم منجر شده بود در این عرصه «فضل تقدم» داشت[2] ولی با این حال بازیگر اصلی هنوز هم روشنی‌بیگ بود که در اواخر مرداد همان سال، بار دیگر با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «باطن ایران» در روزنامهٔ وطن استانبول، از نو وارد صحنه شد. در یکی از این نوشته‌ها روشنی‌بیگ با انتقاد از گزارش‌های مثبت پاره‌ای از جراید ترکیه از تحولات ایران که وی آن‌ها را ترجمه و اقتباس بی‌کم‌و کاست این روزنامه‌ها از مطالب و اخبار

---

۱. همان.

۲. روزنامهٔ ناهید در مقاله‌ای که در این زمینه منتشر کرد ضمن اشاره به پیشینهٔ این بحث و سروده‌ای از عارف در پاسخ به این مدعای سلیمان نظیف در سال‌های مهاجرت، با اشاره به دیار بکری بودن او در این نکته نیز ابراز شگفتی کرد که «... سلیمان نظیف با این که خودش کرد است و از این جهت به ایران نزدیکتر است معذالک از ترک، ترکتر شده و در تحریرات خود مدعی است که موسس تمدن در جهان ملت ترک بوده...» است (ش ۳۶، س ۵، ۱۵ دی ماه ۱۳۰۴).

جراید انگلیس در مورد ایران تلقی می‌کرد، ایران جدید و شخص رضاخان سردار سپه را تداوم همان ایران پیشین دانست که «... مثل زمان سابق همیشه از عقب سر به زدن ما ساعی و مانع راه انکشاف ما بوده...» است؛ همان ایرانی که به تعبیر روشنی‌بیگ «... چهار میلیون ترک را در حالت‌زار در اسارت خود نگهداشته...» است. به عقیدهٔ روشنی‌بیگ، جراید ترکیه می‌بایست «... نقاب گردآلود ایران را از چهرهٔ آن برداشته باطنش با تمام جزئیاتش...» نشان دهند؛ «... لازم است به وظیفهٔ مقدس خود شروع کرده و برای خلاصی این چهار میلیون برادر خود که در زیر زنجیر فارسی ناله می‌کنند کوشش نماییم...»[۱]

این بار نیز اظهارات روشنی‌بیگ در جراید ایران مورد نقد و بررسی قرار گرفت، ولی در مقایسه با نوبت پیشین جنبهٔ تند و زنندهای نیافت؛ روزنامهٔ کوشش در مقاله‌ای تحت عنوان «یاوه‌سرائی روشنی بیک» با آنکه بر این اعتقاد بود که «اوقات قارئین و خوانندگان» روزنامه گرامی‌تر از آن است که «.. به قرائت عبارات مغرضانهٔ او تضییع...» شود، ولی با توجه به لزوم تقویت «... مناسبات و دادیهٔ و احساسات دوستانه ما نسبت به ملت ترکیهٔ جوان...» لازم دانست که آثار سوء یک چنین اظهاراتی را در مورد ایران خاطرنشان ساخته، از «اولیاء ملت ترکیه جوان» بخواهد که «... از اقدامات این دشمنان وداد و محبت ملّتین جلوگیری نموده، نگذارند این شیاطین با کارهای اغوا و ظلالت روح برادری و اخوت ملّتین را مسموم کنند.»[۲]

حبیب‌الله نوبخت در مقاله‌ای تحت عنوان «جواب روشن به آقای روشنی» که در روزنامهٔ تجدد منتشر شد، اگرچه بنا به علائق ادبی خود، از منظر فقه‌اللغه در مقام رد پاره‌ای از استدلال‌های روشنی در «ترک» دانستن مردم آذربایجان برآمد و نکات درخور توجهی را نیز در این زمینه مطرح

---

۱. به نقل از ترجمهٔ فارسی این مقاله در روزنامهٔ تجدد، ۲۰ سنبله ۱۳۰۳. (ضمایم، پیوست شمارهٔ ۱۱).

۲. کوشش، ۲۵ سنبله ۱۳۰۳.

کرد، ولی تأکید اصلی وی بر آن بخش از نوشته‌های روشنی‌بیگ قرار داشت که در آن از تمجید و ستایش پاره‌ای از جراید ترک از رضاخان سردار سپه و «اردوی منظم» او انتقاد شده بود، نیرویی که به عقیدهٔ روشنی «... برای کندن مزار بر علیه ما کوشش خواهند کرد و برای چه او را مورد تحسین قرار دهیم؟»[1] نوبخت ضمن مقایسهٔ این امر با وحشت و نگرانی پاره‌ای از جراید بین‌النهرین «... که از اعزام یک عده قشون به خوزستان دست و پای خود را گم کرده شروع به فحش و ناسزا به ایران نمودند...»، با توجه به دوستی ایران و ترکیه و به ویژه محبوبیت شخص مصطفی کمال‌پاشا در میان جراید ایران، طرح این مسائل را بی‌جا دانست.[2]

در شمارهٔ بعدی تجدد نیز علی صادقی تبریزی ــ حریف قدیمی روشنی‌بیگ ــ از نو وارد صحنه شد. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «در جواب روشنی، کاسهٔ از آش گرمتر» ضمن اشاره به مناقشات قلمی سال پیش که نظر به «... اخطار آقای مصدق‌السلطنه وزیر خارجهٔ وقت در متروک گذاشتن قضیه به نام مودّت بین مملکتین اسلامی...» و هم‌چنین اظهار تأسف مقامات ترکیه از این بابت «... تصور می‌رفت که قضیه خاتمه یافته و دیگر افکار عمومی ترکیه مخصوصاً شهر منوّر! اسلامبول و جراید محترم آنجا اجازه نخواهند داد که این شخص بد سابقه و اجنبی‌پرست؛ نظریات سخیفهٔ خویش میان دو ملت هم مذهب و هم افق تولید کدورت و نفاق نماید...» از این که روشنی‌بیگ بار دیگر وارد کار شده بود، اظهار تأسف کرد. به ویژه آنکه این‌بار روشنی‌بیگ همانند نوبت قبل فقط «سجایای ملی» ایرانیان را مورد حمله قرار نداده، بر ضد «... قشون دلیر ایران و... سیاست این مملکت اسلامی که هیچ‌گونه نظریات سوئی بر علیه مملکت ترکیه ندارد...» نیز قلم فرسایی کرده بود.[3]

---

۱. تجدّد، ۲۷۵ سنبله ۱۳۰۳. ۲. همان.
۳. تجدّد، ۲۷ سنبله ۱۳۰۳ (ضمایم، پیوست شمارهٔ ۱۲)

علی صادقی نیز همانند نوبخت در اشاره به زمینهٔ سست و لرزان اظهارات روشنی‌بیگ بر ضد ایران جدید و قشون متحدالشکل آن، به «احساسات پاک و بی‌آلایش ایران در روزهای سخت و خوشی ترک‌ها... در موقع حملهٔ قشون یونان به آناطولی...» پرداخت که «... به حال خواهران و مادران فلک‌زدهٔ دینی خویش گریه کرده و در موقع فتوحات روم ایلی و قره حصار مجالس جشن ترتیب داده و این مظفریّت را مظفریت خود فرض می‌کردند.»[1]

اگرچه پاره‌ای از دیگر نشریات نیز رویکرد مشابهی در این زمینه اتخاذ کردند، مانند ستارهٔ ایران که در مقاله‌ای به نام «تبلیغات خیانت‌بار» با نگاهی کلی به تاریخ کشورهای اسلامی و آفت تفرقه و تشتت، اظهارات روشنی‌بیگ را نیز تداوم همان سیاست‌های نفاق‌آمیزی دانست که از دیرباز در این عرصه فعال بوده‌اند،[2] ولی بودند صاحبنظرانی که مسائلی از این دست را یک مسئلهٔ گذرا ندانسته، بروز یک چنین مباحثی را نشانه‌ای از دو طرز فکر کاملاً متفاوت می‌دانستند که ایران می‌بایست به دور از هرگونه تعارف و تکلف با آن‌ها روبه‌رو شود.

ترکیهٔ جدید، ایران قدیم

رضازادهٔ شفق در رسالهٔ تورک متفکرینگ نظر انتباهنه ــ به نظر دقت متفکر ترک ــ یکی از مهمترین و سنجیده‌ترین نوشته‌هایی که در نقد آراء روشنی‌بیگ منتشر شد[3]، در اشاره به زمینه‌های تاریخی این بحث از وجود دو نوع ترکیه صحبت کرد؛ یکی «... ترکیه مسلمان، دوست و

---

۱. همان. ۲. ستارهٔ ایران، ۲۵ سنبله ۱۳۰۳.
۳. ر. ش. تبریزی، تورک متفکرینک نظر انتباهنه، روشنی‌بیک استانبولده منتشر وطن غزته سنده یازدیغی ایرانه عاید مقاله‌لری مناسبتیله، چاپخانهٔ ایرانشهر، برلین ۱۹۲۴.
متن کامل این رساله در فاصله ۳ جدی تا ۷ دلو ۱۳۰۳ در روزنامهٔ تجدد ترجمه و منتشر شد. ارجاعات این بررسی به ترجمهٔ فارسی مزبور است. (ضمایم، پیوست شمارهٔ ۱۴)

همسایه ما که برای استخلاص ملیّت خود در مقابل دول مستملکاتی اروپا داخل مجاهده شد...» یعنی ترکیه‌ای که از دورهٔ مشروطه موضوع همراهی و همدلی بسیاری از ملّیون ایرانی بوده است و دیگری «ترکیهٔ روشنی‌ها، سلیمان نظیف‌ها و رئوف‌بیگ‌ها... [که]... به تاریخ، ادبیات و روح ایران بیگانه است و می‌خواهد ایران را جزو مستملکات ترکیه قلمداد کند...»[1]

در این رساله که در آن تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی محور اصلی بحث را تشکیل می‌داد، رضازادهٔ شفق ضمن نقد دیدگاهی که در صدد ارائهٔ تصویری از یک عنصر واحد نژادی بود و یا زبان را یگانه دلیل ملیّت می‌دانست ــ که در بخش بعدی این بررسی به جوانبی از آن اشاره خواهد شد ــ وحدت و یگانگی ایرانیان را استوارتر از آن می‌دانست که با تبلیغاتی از این دست زیر سئوال برود.[2]

«آذربایجان یا یک مسئلهٔ حیاتی و مماتی ایران» از تقی ارانی که در همان ایام در فرنگستان برلین منتشر شد نیز رویکردی مشابه رسالهٔ رضازادهٔ شفق داشت؛ در این مقاله نیز با تأکید بر پیشینهٔ تاریخی آذربایجان، سرزمینی که «... از ازمنهٔ قدیم مسکن اقوام آریان‌نژاد و یکی از مهمترین مهدهای تمدن ایرانی بوده...» است، آثار برجای مانده از استقرار طوایف ترک و مغول ــ از جمله رواج زبان ترکی ــ سطحی‌تر از آن برآورد شده بود که بتواند در ماهیت امر تفاوتی ایجاد کند؛ «... در قسمت عمدهٔ آذربایجان اهالی زبان خود را فراموش نموده[اند]... ولی چون احساسات ملی در نهاد اهالی آن سامان سرشته شده تغییردادن آن از عهدهٔ قدرت قضا و قدر و از حَیِّز امکان مقتدرترین موثرات عالم هم خارج بوده و ایراندوستی در قلب پاک یک آذربایجانی با شیر اندرون شده با جان بدر شود.»[3]

---

۱. تجدد، ۱۲ جدی ۱۳۰۳. ۲. همان.

۳. ارانی، «آذربایجان یا یک مسئله حیاتی و مماتی ایران» در فرنگستان، ش ۵، س ۱۳۰۳، ص

ارانی در اشاره به این دیدگاه روشنی‌بیگ که مدنیّت ایران را «... بیش از مدنیّت فارسی، یک مدنیّت ترک» می‌دانست و در توجیه این مدعا نیز به انبوهِ «... مسجدها، سرای‌ها و مدرسه‌ها [یی]...» اشاره داشت که در دورهٔ حکمرانی سلسله‌های ترک احداث شده بودند، مانند گنبد سلطانیه در زنجان و مسجد کبود تبریز که به گفتهٔ روشنی نشانهٔ «ذوق سلیم و ذکاوت ترک» بودند این پرسش را مطرح می‌کند که «... اگر این آثار از روح ترک و نژاد مغول است چرا در مغولستان وطن مبارکشان چند عدد از این شاهکارها نکرده‌اند؟»[1]

ارانی نیز مانند پاره‌ای از دیگر منتقدان روشنی‌بیگ بر تجربهٔ تاریخ تاکید داشت و با اشاره به جنگ‌های ایران و عثمانی و هم‌چنین خاطراتِ تلخِ برجای مانده از لشکرکشی اخیر عثمانی‌ها به آذربایجان در جنگ اول جهانی، از تفاوت‌های بنیادینی سخن گفت که حساب آذربایجانی‌ها را از ترک‌های عثمانی جدا می‌ساخت. به عقیدهٔ او «... آذربایجانی‌ها اگر زبان فارسی را هم ندانند مانند طفلی که زبان مادر خود را ندانسته ولی علاقهٔ روحی به او دارد خودشان را نثار خاک پاک مادر عزیز خود یعنی ایران خواهند ساخت.»[2]

مداخلهٔ دولت‌ها

در حالی که با ادامهٔ انتشار این گونه مقالات در پاره‌ای از جراید ترکیه و بازتاب آن‌ها در جراید ایران، مناقشاتی از این دست در عرصهٔ مطبوعات

←

۲۴۸.

[این مقاله در مجموعهٔ زیر نیز تجدید چاپ شده است. ایرج افشار (گردآوری)، زبان فارسی در آذربایجان از نوشته‌های دانشمندان و زبان‌شناسان، تهران: مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۶۸، صص ۱۳۳-۱۲۶].

۱. ارانی، فرنگستان، ص ۲۴۹. ۲. همان، ص ۲۵۲.

جریان داشت،[۱] این موضوع در سطح روابط خارجی ایران و ترکیه نیز مورد بحث قرار گرفت؛ در پی مذاکراتی که در تهران با مقامات سفارت ترکیه، و هم‌چنین در ترکیه از سوی سفارت ایران صورت گرفت که در خلال آن مقامات ترکیه از پیش آمد این مباحث ابراز تأسف کرده بودند، وزارت امور خارجه ضمن ارائه گزارشی از این مذاکرات، از هیئت دولت خواست که با انتشار یادداشت ذیل «راجع به روشنی‌بیگ» موافقت شود.[۲]

در این یادداشت که هیئت دولت با انتشار آن موافقت کرد، پس از اشاره به انتشار مقالات اخیر روشنی‌بیگ و لحن ضدایرانی آن‌ها، آمده بود که «... پس از حصول جراید مزبور به مرکز، وزارت امور خارجه با سفارت کبرای ترکیه داخل مذاکره شده و از سفارت کبرای دولت معزی‌الیهما، جواباً اظهار کردند که اولیای دولت جمهوری ترکیه از این نشریات فوق‌العاده متأسف است و چون روشنی شخصی حادثه‌جو می‌باشد اطمینان دادند که اشاعات او در افکار عامه با وجود روابط حسنهٔ موجوده بین دولتین اسلامی تأثیراتی نخواهد داشت...»[۳]

---

۱. برای مثال بنگرید به مقالهٔ «ترک است یا کرد، مالیخولیاهای خنده‌انگیز ترک‌ها» به قلم «یک نفر آذربایجانی» در شفق سرخ (۳۰ جدی ۱۳۰۳) که در آن ضمن مروری کلی بر انتشارات اخیر ترک‌ها ــ از جمله نوشته‌های سلیمان نظیف ــ به دلگیری او از این‌که روزنامهٔ آسایش تبریز هم در مقام پاسخگویی برآمده اشاره داشت «... زیرا او تصور نمی‌کرده است در تبریز که «دویم شهر ترک بعد از استانبول!» می‌باشد یک روزنامه در زبان اجنبی! یعنی فارسی، آن هم از زبان یک نفر ترک نوشته شود».

۲. وزارت خارجه، نمرهٔ ۱۱۴۱۲، ۲۶ میزان ۱۳۰۳ (۱۵/۴-۱۳۰۳).

۳. ریاست وزرا به وزارت خارجه، نمرهٔ ۸۰۹۱، ۳۱ میزان ۱۳۰۳ (۱۵/۴-۱۳۰۳).

در ذیل این نامه در یادداشتی به تاریخ ۱۳۰۳/۸/۲۰ نوشته شده بود «همین‌طور به جراید داده شود».

وطنیه‌های عارف

با این حال همان‌گونه که از ادامهٔ بحث و جنبه‌های گاه به گاه تند آن در جراید می‌توان حدس زد، موضوع با انتشار چنین اطلاعیه‌هایی خاتمه نیافت؛ از مکاتبات موجود چنین بر می‌آید که دولت ایران در اوائل دی‌ماه همان سال طی یادداشتی از دولت ترکیه خواسته بود که برای «... منع نشریات در جراید که احتمال رنجیده‌کردن ملت و حکومت ایران را در بر داشته باشد...» اقدام کند، که دولت ترکیه نیز متقابلاً خواستار آن شده بود که دولت ایران هم «... از جراید ایران که بالخاصه در اواخر ایام یک لسان عداوت‌کارانه را نسبت به ترک‌ها که خیلی هم ادیبانه نیست، استعمال می‌نمایند...» جلوگیری کند.[1]

در این میان ظاهراً ترک‌ها نیز طی تسلیم یک یادداشت و هم‌چنین در خلال مذاکرات محی‌الدین پاشا نخستین سفیر جمهوری ترکیه در ایران با رضاخان سردار سپه ــ رئیس‌الوزراء وقت ــ نارضایی خود را از این بابت ابراز داشتند[2] و در نهایت وزارت امور خارجه بعد از مطلع‌ساختن سفارت ترکیه از تصمیم دولت برای «... جلوگیری از انتشار مقالاتی که ممکن است باعث رنجش شود...»[3] اقداماتی را در این زمینه آغاز کرد. وزارت امور خارجه در اواخر بهمن همان سال طی ارسال نامه‌ای به حکومت نظامی تهران، پس از اشاره به مباحث اخیر دربارهٔ مقالات روشنی‌بیگ و طرح آن در مذاکرات اخیر ایران و ترکیه، از حکومت نظامی خواست که مقرر دارد «... جراید ایران نیز در مقالات و نوشتجات خود نسبت به ترک‌ها از حدود نزاکت و ادب خارج نشوند و اگر بخواهند

---

۱. تورکیا جمهوریتی، طهران سفارتی، نمرهٔ ۱۴۰۵، ۲۲/۱۲ کانون ثانی ۱۳۴۱ در پاسخ به نامهٔ نمرهٔ ۱۹۴۰۸، ۶ جدی ۱۳۰۳ وزارت امور خارجه که متن آن در این مجموع ملاحظه نشد.

۲. وزارت امور خارجه، بدون شماره، ۴ حوت ۱۳۰۳، خصوصی به محی‌الدین پاشا، ($\frac{۱}{۵۳}$ ۱۳۰۳).

۳. وزارت امور خارجه، نمرهٔ ۲۰۲۵۷، ۱۹ حوت ۱۳۰۳ ($\frac{۱۵}{۴}$ ۱۳۰۳)

مقالاتی هم علیه بعضی از نویسندگان ترک اشاعه دهند، حفظ احترام روابط و مناسبات و ادیه بین مملکتین را از نظر دور...» ندارند.[۱]

با این حال دامنه بحث به این‌گونه ملاحظات و اشارات محدود نشد. در اواخر اسفند ۱۳۰۴ عارف قزوینی در خلال کنسرت‌هایی که در تبریز برپا داشت، بار دیگر بر این آتش خفته دامن زد. وی که در سفر مهاجرت در جنگ اول جهانی و ایام اقامت اجباری در اسلامبول با پاره‌ای از آراء پان‌ترکیستی و زیاده‌گویی‌های آن‌ها دربارهٔ آذربایجان آشنا شده بود و در همان ایام در مقام پاسخگویی به این فرمایشات تصنیف معروف «چه شورها که من به پا ز شاهناز می‌کنم» خود را نیز سرود[۲]، این‌بار علاوه بر تصنیف فوق که در آن ضمن اشاره به پیشینهٔ تاریخی ایران، از «زبان ترک از برای از قفاکشیدن است» سخن به میان آورده بود و «صلاح، پای این زبان از مملکت بریدن است»، غزلیات و تصنیف‌های دیگری را نیز خواند. تصنیف‌هایی چون «چه آذرها به جان در عشق آذربایجان دارم»، «جان برخیِ آذربایجان باد» و «زعشق آتش پرویز آن‌چنان تیز است»... که هر یک ضمن یادآوری مقام والای آذربایجان در پاسداری از تاریخ و فرهنگ ایران، تعریضی نیز به ترک‌ها داشت.[۳]

عارف خود از این خوشحال بود که بالاخره فرصتی یافته است تا تصنیف شهناز را که چند سال پیش در اسلامبول سروده بود در «خود آذربایجان و برای آذربایجانی» بخواند. به ویژه آن‌که از «... آن‌ها بیشتر از آن که انتظار داشتم بروز احساسات دیدم». وی در ادامهٔ یادداشتش در این

---

۱. وزارت امور خارجه، نمرهٔ ۲۶۰۹۴، ۲۷ دلو ۱۳۰۳ (رونوشت‌هایی نیز به وزارتخانه‌های معارف و داخله ارسال شد، ۱۵/۴ ۱۳۰۳).

۲. پیشتر به جوانبی از این رویارویی اشاره شد (بنگرید به ص ۲۷ همین بررسی).

۳. بنگرید به کلیات دیوان عارف قزوینی، پیشین، صص ۹۰-۳۸۸ و ۴۲۵-۴۳۷، و همچنین یادداشت «صدای (عارف، از تبریز». (ایرانشهر، ش ۷، س ۳، ۲۸ ثور ۱۳۰۴، صص ۴۰۱-۴۰۴) برای آگاهی از بازتاب این کنسرت‌ها.

زمینه افزود «سلیمان نظیف [که] تعجب می‌کند از این که چرا برادران او راضی می‌شوند که روزنامهٔ فارسی در تبریز نشر شود، جایش خالی بود ببیند همان برادران در شنیدن تصنیف 'زبان ترک از برای از قفا کشیدن است' چه دست‌ها زدند و چقدر در کوبیدن یا پافشاری می‌کردند.»[۱]

اگرچه کنسرت‌های عارف در تبریز با اقبال عمومی روبه‌رو شد ولی ظاهراً به مذاق ترک‌ها خوش نیامد؛ روزنامهٔ شفق سرخ که در یکی از شماره‌های پیشین خود از این برنامه و غزلیات و تصنیف‌هایی که در آن خوانده شد شرحی منتشر کرده بود «... که به واسطهٔ محظوراتی دست و پا شکسته چاپ شد...»، از نارضایی و اعتراض مقامات ترکیه نسبت به این مسئله گزارش کرد.[۲] شفق سرخ ضمن اشاره به مباحث و مناقشات برخاسته از انتشار آراء امثال سلیمان نظیف و روشنی‌بیگ در سال گذشته و تأکید مقامات دولتی بر اجتناب جراید ایران از دامن‌زدن به این بحث، زیرا «... میل داشت روابط دربار طهران و آنقره خوب و بهتر شود [لهذا] از معاملهٔ بالمقابلهٔ ما نیز جلوگیری کرد، یعنی راضی نشد جراید ما بنویسند ترک‌ها کی هستند و موقعیت سیاسی و اجتماعی آن‌ها چیست و سوابق تاریخی آن‌ها با چگونه افتخاراتی (!) مزین است...»، اشعار و غزلیات عارف را متضمن نکته‌ای ندانست که موجب کدورت ترکیه گردد؛ «مگر این تصنیف و اشعار چه داشت؟ فقط به برادران آذربایجانی ما تذکر داده بود که زبان ملی آن‌ها را عوض کرده‌اند و تعصب ملّی آن‌ها نباید اجازه بدهد که هنوز در سرزمین پدران آرین آن‌ها لهجهٔ امراء مغول حکومت کند... عارف در این غزل‌ها و سرودها توهین به ملت یا دولت ترکیه نکرده فقط به برادران خود دورنمایِ یک آذربایجانی را که هوسرانی سلاطین عثمانی آن را از خون رنگین نموده است نشان داده، از شهامت پادشاهان

---

۱. ایرانشهر، همان، ص ۴۰۱.

۲. شفق سرخ، ۲۷ مرداد ۱۳۰۴ (ضمایم، پیوست شمارهٔ ۱۵).

شرافتمند صفویه کلمه‌ای گفته و بالاخره به آن‌ها گفته است به زبان خود تکلم کنند ولی بعضی از مقامات رسمی [ترکیه] از این قضیه مکدّر شده و حتی مراسله‌ای نیز به مقامات رسمی ما نوشته و در آن‌جا مخصوصاً این نکته را متذکر شده بودند که ما محررین و جراید ترکیه را ساکت کردیم، نشر این‌گونه چیزها در جراید ایران اسباب تحریک آن‌ها خواهد شد...»[1]

مدعیان آذربایجان

به هر حال با تحریک یا بی‌تحریک، حملات جراید ترکیه از نوآغاز شد؛ به گزارش شفق سرخ اندک زمانی بعد از این قضایا سلیمان نظیف در مقاله‌ای که در شمارهٔ ۱۹ ینگی‌دنیا منتشر شد «... ضمن نوحه‌سرایی بر قطور ــ [که در آن ایام ایران و ترکیه بر سر مالکیت آن اختلاف داشتند] ــ از هیچ‌گونه نیش و تعرضی نسبت به ما و ملت ما خودداری نکرده بود...» ولی شفق سرخ از آن‌جایی که «غرض ورزی» نهفته در آن را آشکار می‌دید و بر این نظر بود که «شاید روح ملت ترکیه نیز چندان با این قبیل تبلیغات خنک و عداوت‌زا آشنایی ندارد...» از درج و انعکاس مفاد آن خودداری کرد تا «اسباب تهییج افکار عمومی ایران بر ضد دولت دوست ما ترکیه» نشود و فقط عین روزنامه را به وزارت امور خارجه ارسال داشت.[2]

با این حال این بحث سردراز داشت؛ روزنامهٔ وطن ترکیه در مقاله‌ای به قلم احمدشکری، تحت عنوان «ترک‌های ساکن آذربایجان جنوبی» ضمن انتقاد از «کتب جغرافیای عالم» که ایالت شمال‌غرب ایران را بی‌جهت آذربایجان ایران نام نهاده‌اند خاطرنشان می‌کند که «به این منطقه در باکو نام آذربایجان جنوب داده‌اند و سکنهٔ این آذربایجان جنوبی مانند شمال آذربایجان به اکثریت از نژاد ترک می‌باشند [و] همان‌طوری که شمال آذربایجان با ایران هیچ‌گونه علاقه نژادی و زبانی ندارد و جنوب

---

۱. همان.

۲. همان.

آذربایجان هم بدین منوال با ایران که در تحت اطاعت و حاکمیت اوست علاقه و ارتباط مستقیمی از این حیث نداشته و ندارد.»[۱]

در این مقاله که شاید بتوان آن را سرآغاز کشف رسمی مقولهٔ «دو آذربایجان شمالی و جنوبی» توسط پان ترکیست‌ها دانست، ادامهٔ بحث با ارائهٔ داده‌هایی درباب موقعیت جغرافیایی و جمعیتی «آذربایجان جنوبی» دنبال شده و در ضمن از «رفتار و حرکات ناشایسته‌ای» داد سخن داده شد «... که نسبت به ترک‌ها در اینجا معمول و مجری می‌دارند...».[۲] احمد شکری، مخبر سیار وطن در عین تأکید بر لزوم توسعهٔ مناسبات دوستانه میان ایران و ترکیه «وظیفه هر ترک» می‌دانست «... که اتخاذ یک سیاست منصفانه و عادلانه را در آذربایجان از دولت ایران تقاضا و تمنا نمایند.»[۳]

شفق سرخ در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست پوسیده، یک اشتباه جاهلانه برای آذربایجان مدعی تر اشیده» که در شمارهٔ بعد منتشر شد ضمن انتقاد از نحوهٔ نگرش این دست از نویسندگان ترک که فقط زبان را «فارق دنیا از یکدیگر و قدر مشترک ملل» می‌دانند از تناقض حاصل از تداوم «مالیخولیای پان‌ترکیزم و تشکیل مملکت عظیم تورانی در دماغ آقایان» سخن گفت که بروز آن را در آراء احمد شکری نیز می‌شد دید؛ این که «... مخبر جریدهٔ وطن دولت عثمانی سابق را پوسیده می‌نویسد [ولی] خود هنوز سیاست پوسیدهٔ آنها را که قرن‌ها ما و ملت ترکیه را مشغولِ هم نموده و فرصت به دشمنان مشترک هر دو داده بود تعقیب می‌کند.»[۴]

روزنامهٔ تجدد نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و توران» ضمن اشاره به پیشینهٔ این بحث و نارضایی سفارت ترکیه از انتشار ترجمهٔ فارسی رسالهٔ رضازادهٔ شفق در پاسخ به اظهارات روشنی‌بیگ، در اشاره به اوامر

---

۱. به نقل از شفق سرخ، ۲۵ مرداد ۱۳۰۴. ۲. همان.
۳. همان. ۴. شفق سرخ، ۲۷ مرداد ۱۳۰۴.

دولت مبنی بر خاتمه دادن به این بحث از بی‌نتیجه‌بودن این تدبیر سخن گفت. به نوشتهٔ تجدد با آن که «... از آن وقت تاکنون با مشاهدهٔ بعضی انتشارات خیلی بی‌ربط و غیر دوستانه از طرف بعضی نویسندگان مالیخولیایی ترک‌ها به ملاحظهٔ روابط دوستانه و حفظ نزاکت خودداری کردیم [ولی] گویا همین قضیه بیشتر بر تجرّی دشمنان دوست‌نما و در عین حال کج‌اندیش ایران افزوده و در سر هر فرصتی از طرف آقایان تورانی‌ها مورد تعرضات [واقع] می‌شویم.»[۱]

۱. تجدد، ۲۸ مرداد ۱۳۰۴.

فصل سوم
مخاطره و مدافعه

۱
سرچشمهٔ کار

در کنار این زد و خوردهای قلمی، برای درک و شناخت پدیدهٔ پان‌ترکیسم و بر این اساس، تدوین مجموعه سیاست‌هایی برای مقابله با آن نیز به تدریج اقداماتی صورت گرفت.

در توضیح پدیدهٔ پان‌ترکیسم که به نظر می‌آید در مجموع حرکتی حاشیه‌ای تعبیر می‌شد و نه یک جریان مسلط در ترکیه جدید، دو دیدگاه عمده مطرح شد. دیدگاه‌هایی که اگرچه متفاوت بودند ولی با یکدیگر در تعارض نیز قرار نداشتند؛ یکی دیدگاهی تاریخی بود که ریشه‌های پان‌ترکیسم را در یک رویارویی دیرینه میان «ایران و توران» جستجو می‌کرد و دیگری نیز دیدگاهی که آن را یک پدیدهٔ متأخر و مرتبط با فروپاشی عثمانی در سال‌های اخیر می‌دانست.

دو طرز سیاست

در حالی که روزنامهٔ میهن با تندی خاص خود ترک‌ها را «... خطرناک‌ترین دشمن این مملکت از سه هزار سال قبل...» می‌دانست و

معتقد بود که امروزه نیز «ایران مجبور است همان سیاست دیرینه خود را با ترک‌ها تجدید و همان ضرب شمشیر ایرج، فریدون، سیروس، رستم... نادرشاه افشار و آقامحمدخان قاجار را یک بار دیگر به آن‌ها بچشاند...»[۱] روزنامهٔ کوشش در مقاله‌ای تحت عنوان «خطرهای تورانی و تازی» با امضاء «رستم‌زاده»، تعبیر ملایمتری از این پدیده ارائه کرد؛ در این مقاله پس از اشاره‌ای به فشارهای متوالی دو قدرت روس و انگلیس بر ایران، از خطرات دیگری هم که اخیراً متوجه ایران شده بود یاد شده که به عقیدهٔ نویسنده «... شاید به پاره‌ای خوفناک‌تر از خطرهای اروپایی...» نیز بود. «رستم‌زاده» در ادامه خاطرنشان ساخت «ترک‌ها و عرب‌ها، یعنی همان نژادهای تورانی و تازی که از قدیم‌الایام با ما جنگ کرده و دشمنان موروثی یا تاریخی ما محسوب می‌شوند باز چندیست نغمه‌های مخالف‌ساز کرده‌اند...» و در توضیح بیشتر به «بیانات و نوشته‌جات محمدامین رسول‌زاده تاتار قفقازی ترک‌پرست...» اشاره کرد که اینک «... به خدعه اسم آذربایجان به خود بسته و سلیمان نظیف و روشنی‌بیگ...» که اینک اظهارات آن‌ها به بحث روز تبدیل شده بود. در توضیح وجه «تازی» این بحث نیز مطالب تندپاره‌ای از جراید بغداد نسبت به «دولت و ملیّت ایران» گوشزد گردید که اخیراً به هنگام اعزام نیرو به خوزستان بروز کرد، تو گویی که «... قشون به خاک عرب فرستاده باشیم...» و نه خوزستان.[۲]

براساس دیدگاه دیگری که ریشهٔ این تحرکات جدید را بیشتر در تحولات اخیر منطقه و فروپاشی عثمانی دنبال می‌کرد و نه صرفاً دشمنی‌های دیرینهٔ تاریخی «... حالا که از سمت اروپا توسعهٔ ارضی...» امکان نداشت، ترک‌ها بر آن بودند که «... در آتیه در آسیا اقدامات و

---

۱. میهن، ۶ سنبله ۱۳۰۲. ۲. کوشش، ۹ میزان ۱۳۰۳.

وسعت خاک پیدا...» نمایند.[۱] به عبارت دیگر، همان‌گونه که در یکی دیگر از گزارش‌های وزارت خارجه آمده بود «... در نتیجهٔ جنگ بین‌المللی و نتایج حاصلهٔ آن دولت جدید عثمانی سیاست قدیم خود را که عبارت از نگاهداری ملل مختلفه در تحت استیلای خود بود ترک نمود، سیاست پان تورکیزم را جانشین آن قرار داده است...». از لحاظ داخلی این خط‌مشی جدید عملاً به صورت اخراج اتباع مسیحی از کشور بروز یافته بود و از لحاظ مناسبات خارجی نیز به این صورت که «... با جدّیت بی‌نظیری در قفقازیه و آذربایجان ایران مشغول تبلیغات شده و افکار پان‌تورکیزم را ترویج نمایند...»[۲]

البته در این میان سعی شد پای عوامل دیگر نیز به میان کشیده شود و برحسب سنن دیرینه از نقش دولت انگلیس نیز یادی شد؛ علاوه بر نگرانی روزنامهٔ میهن از آن که در خلال کنفرانس لوزان انگلیسی‌ها برای ترغیب ترک‌ها به ترک ادعا بر موصل و بین‌النهرین «... یک بالش نرمی راجع به آذربایجان قفقاز و آذربایجان ایران زیر سرآن‌ها گذارده و بالاخره از جیب خلیفه یک حاتم بخشی‌هایی کرده...» باشند[۳] که پیشتر نیز بدان اشاره شد، طرح پرسش‌هایی از این دست که «... آیا بعد از جداشدن عرب و کرد از پیکر ترکیه، کسرملیت ترکیه را این محاسب زبردست می‌خواهد با الحاق آذربایجان به ترکیه جبران کند؟»[۴] نیز از دیدگاهی مشابه حکایت داشت. ولی با این حال در مجموع این بحث از مجرای اصلی خود خارج نشد.

گام بعدی شناسایی حوزهٔ عمل و عوامل اجرایی این حرکت بود و خنثی‌کردن فعالیت‌های آنان.

---

۱. وزارت امور خارجه، استخراج مکتوب رمز از سفارت استانبول، نمرهٔ ۲۸، ۹ محرم ۲۶/۱۳۴۳ اسد ۱۳۰۲ ($\frac{15}{36}$ ۱۳۰۲).

۲. وزارت امور خارجه، بی‌نمره، ۱۳۰۲/۸/۲، $\frac{15}{36}$ ۱۳۰۲.

۳. میهن، ۶ سنبله ۱۳۰۲.

۴. کوشش، ۲ میزان ۱۳۰۳.

ترک اجاقی

اگرچه در مجموعه مباحثی که در این زمینه مطرح شد موضوع اصلی کل ترک زبان‌های ایران ــ یا به قول حضرات «ترک‌های ایران» بود ــ و حتی در این میان از خراسان و ترک‌های آن به مثابه یکی از طرق اصلی راهیابی به «توران بزرگ، مقدس‌ترین ایده‌آل ما» نیز سخن به میان آمد[1] ولی همان‌گونه ملاحظه شد محور اصلی بحث بر آذربایجان قرار داشت؛ یکی از صریحترین گزارش‌هایی که در این زمینه ملاحظه می‌شود نامه‌ای است به قلم و امضاء جمعی از ایرانیان استانبول در توضیح فعالیت‌های جمعیت ترک اجاقی «... که یگانه مقصدش تورکیزم است». جمعیتی که از کنفرانس روشنی‌بیگ به بعد «... آشکارا مشغول دعوت‌نمودن ایرانی نموده بر آن که اهل آذربایجان خدای نکرده تورک است، نباید زیر زنجیر اسارات یک عدهٔ قلیل فارس باشند...». در ادامهٔ این گزارش آمده بود که جمعیت ترک اجاقی ابراهیم ملازاده نام یکی از نظامیان سابق و اعضاء پیشین کمیته اتحاد و ترقی را مامور کرده بود که «... به آذربایجان حرکت نموده، در آذربایجان بر علیه دولت علیه ایران رولسیون نموده، حکومتی موقتی تشکیل...» دهد. علاوه بر این به وی اظهار شده بود که «... شما را در آن‌جا به شعبهٔ مخصوص پرزانته ــ [معرفی] ــ می‌نماییم [که] با روشنی‌بیگ و سایرین مشغول بشوید و سه هفته مهلت داده‌اند جواب بدهد...»[2]

---

۱. مقالهٔ «تورکیه و خراسان» به قلم سامی بیک «مخبر مخصوص ما [روزنامه اقدام استانبول] در خراسان]» اقدام، ۹ ژانویه ۱۹۲۴ به نقل از گزارش سفارت ایران در استانبول، نمره ۱۱۹۷، ۱۷ دلو ۱۳۰۳ ($\frac{۱}{۷}$ ۱۳۰۲).
در این مقاله سامی‌بیک ضمن ابراز خوشوقتی از افتتاح «... باش شهبندری [سرکنسولگری ترکیه] در خراسان در ابتدای سنهٔ جاریه [که] یک قدم بزرگی بود که ما به طرف شرق برداشتیم...» شرحی نیز از ایلات و طوایف این حوزه آورده بود ــ از جمله بلوچها ــ که به زعم نگارنده «همه از نژاد ترک» بودند (همان)

۲. سفارت ایران در استانبول، نمرهٔ ۵۱۷، ۲۱ سنبله ۱۳۰۲ ($\frac{۱۵}{۳۴}$ ۱۳۰۲).

اگرچه این گزارش، گزارش جدّی و قابل اعتنایی نبود ولی سایر گزارش‌های واصله در این زمینه از اطلاعات مشخص و درخور توجهی برخوردار بودند؛ سفارت ایران در یکی از گزارش‌هایی که درباب فعالیت عوامل پان ترک به تهران ارسال داشت، ضمن اشاره به دگرگونی‌هایی که در مجموع به اتخاذ یک مشی جدید و پان‌ترکی منجر شده بود از «جمعی صاحب‌منصب و غیره» سخن به میان آورد که «... به عنوان و لباس حکیم دواساز و درویش به آذربایجان...» اعزام شده و قرار است «به صفحات خراسان نیز بفرستند».[۱] گزارش‌هایی که در همین ایام از نقاط مرزی ایران می‌رسید مؤید چنین سوءظن‌هایی بود. مثلاً یمین‌السلطنه کارگذار ایران در ارومیه در اشاره به فعالیت نمایندگان کاظم قره‌بکر پاشا فرمانده سپاه ترکیه در ارزروم ــ «حیدربیگ رئیس ارکان حرب و طاهربیگ نماینده سابق عثمانی در ماکو و متصرف بایزید» ــ گزارش کرده بود «... اتحادی [دارند] به نام اتحاد ترک ــ غیر از اتحاد اسلام ــ که در غالب ایالات و ولایات ترک زبان، حتی در ارومیه محرمانه مجالس تشکیل داده‌اند...»[۲] او که ریشه این تحولات را در آن می‌دید که «... عثمانی‌ها به واسطهٔ فراغت از قضایای غرب خیالات و سیاست خودشان را متوجه شرق...» نموده‌اند، پس اشاراتی چند در این زمینه، به جزئیات امر پرداخت و مجالسی که در این اواخر «... به نام اتحاد ترک خیلی محرمانه، بلکه به عنوان مهمانی هفتگی در منزل همان اعضاء مجلس مزبور تشکیل...» می‌شد. سازماندهی اصلی این مجالس برعهدهٔ شوکت‌بیگ شهبندر ترکیه در ارومیه بود که «... برای این که مطالب واضح نگردد به عنوان ملاقات ــ غیر از مهمانی هفتگی ــ به ترتیب منزل اعضاء آن مجلس رفته مذاکرات

---

۱. وزارت امور خارجه، استخراج مکتوب رمز استانبول، نمرهٔ ۲۸، ۲۶ اسد ۱۳۰۲ (۱۵/۳۶ ـ ۱۳۰۲).

۲. وزارت امور خارجه، کارگزاری ارومیه و ساوجبلاغ مکری، نمرهٔ ۱۶۲، ۲۱ سنبله ۱۳۰۲ (۱۵/۳۶ ـ ۱۳۰۲).

نموده، بلکه دستور می‌دهد و حتی غالب اوقات هم به بازار رفته تجار را ملاقات می‌نماید...»[۱]

در یکی دیگر از گزارش‌های واصله به وزارت امور خارجه ـ گزارش کارگذار آستارا که این تحولات را به دقت دنبال می‌کرد ـ علاوه بر تعدادی از چهره‌های محلی در آستارا ـ «میرفتاح و میرعباسقلی و غیره» ـ که ظاهراً در این زمینه فعال بودند، سفیر جدید ترکیه در ایران نیز از جمله کسانی ذکر شده بود که «معروف است» به ترویج برنامه‌های ترک اجاقی مشغول است.[۲]

اگرچه در این حوزه فعالیت‌هایی جریان داشت، از جمله ورود گاه به گاه «... مقدار زیادی کتب به السنهٔ ترکی به تبریز و نقاط جزء آذربایجان [که] به قیمت‌های خیلی نازلی فروش و بین اهالی توزیع شده است...»[۳] و در این زمینه، یعنی درباب فعالیت افرادِ مظنون به وابستگی به تشکیلات پان‌ترکی گزارش‌های دیگری نیز به وزارت امور خارجه واصل شد و کمافی‌السابق دستور تحقیق و رسیدگی بیشتر نیز صادر گردید، ولی از اسناد موجود بر نمی‌آید که این‌گونه بررسی‌ها به شناسایی تشکیلات منسجمی در این عرصه منجر شده باشد.[۴]

در کنار شکل‌گیری نگرانی‌هایی از این دست که به ایجاد نوعی حساسیت نسبتاً دیرپا در دوایر حکومتی و انتظامی نسبت به تحرکات و تبلیغات پان‌ترکی منجر گردید، سعی شد که از لحاظ اداری نیز برای مقابله با این پدیده اقداماتی صورت گیرد.

---

۱. همان.
۲. وزارت امور خارجه، کارگزاری آستارا، بی‌نمره، ۱۴ ثور ۱۳۰۲ (۱۵/۳۵ ۱۳۰۲).
۳. شفق سرخ، ۱۹ بهمن ۱۳۰۴.
۴. آگاهی بیشتر در این زمینه منوط به بررسی اسناد و گزارش‌هایی است که احتمالاً در آرشیوهای نظامی و انتظامی نگهداری می‌شوند و عجالتاً در دسترس پژوهشگران نمی‌باشند.

کمیسیون رسیدگی

در اوائل آبان ۱۳۰۲ میرزا اسحق‌خان رهبر، یکی از کارمندان ارشد وزارت امور خارجه، در گزارشی از تحولات اخیر در ترکیه با اشاره به تشدید تبلیغات پان‌ترکیستی ترک‌ها در قفقاز و آذربایجان و لزوم رسیدگی به این امر پیشنهاد کرد «... در صورتی که تصویب فرمایند کمیسیون دائمی در وزارت امور خارجه مرکب از نمایندگان وزارت خانه‌های جنگ و خارجه و داخله و معارف تشکیل شده، این قضیه را مورد مطالعه دقیق قرار داده، پیشنهادهای لازم تهیه نمایند که هر چه زودتر تصمیمات مقتضیه اتخاذ شود.»[1] میرزا اسحق‌خان رهبر در ادامه پیشنهاد کرد که میرزا عبدالرضاخان [افخمی] کفیل ارکان حرب قشون، آقای فروغی، آقای مدیرالدوله، خود او و هم‌چنین در صورت تصویب وزیر، آقای اعتصام‌الملک نیز اعضاء این کمیسیون دائمی را تشکیل بدهند.[2]

از یادداشت‌های افزوده بر ذیل این گزارش چنین به نظر می‌آید که پس از ارجاع این موضوع به شورای اداری وزارت امور خارجه که انوشیروان‌خان و مخبرالملک از جمله اعضای آن بودند، تصمیم‌گیری در این زمینه به طرح پیشنهاد مزبور در هیئت دولت منوط شد و در نهایت نیز بدون آن که این کمیسیون تشکیل شود، پیگیری امر به وزارت جنگ محول گردید.[3]

وزارت جنگ و یا به عبارت دقیقتر شخص وزیر جنگ که در مسیر قبضهٔ قدرت مطلقه حرکت می‌کرد این بحث را نیز مانند بسیاری از دیگر مباحث و مسائل کشور در آن مقطع در حیطهٔ امور قشون قرار داد و حاصل آن که وزارت جنگ نیز پاسخ داد «... برای ترویج زبان فارسی ومراقبت در تعلیم و تعلیم آن در کلیه نقاط آذربایجان تعلیمات لازم به ایالت و امیرلشکر شمال غرب داده شده...» است.[4]

---

۱. وزارت امور خارجه، بی‌نمره، ۱۳۰۲/۸/۲ (۱۵/۳۶ ۱۳۰۲).

۲. همان.   ۳. همان.

۴. وزارت جنگ، نمرهٔ ۳۲۷۶، اول عقرب ۱۳۰۲ (۱۵/۳۶ ۱۳۰۲).

در کنار این‌گونه اقدامات که بیشتر به مجموعه‌ای از تدابیر و تمهیدات مقطعی و ناپایدار اداری محدود شد، از شکل‌گیری نوعی رویکرد سیاسی و فرهنگی نیز می‌توان نشان جُست که هم با موضوع اصلی این بررسی ارتباط بیشتری دارد و هم از حساسیت‌های مقطعی و گذرای فوق، جنبه‌ای ماندگارتر یافت.

۲
خطوط دفاعی

از آن‌جایی که از بدو کار، خشت اول ترک‌گرایی بر زدودن آثار و نشانه‌های برجای مانده از فرهنگ ایرانی به طور کلی و زبان فارسی بالاخص، نهاده شد، طبیعتاً حفظ و پاسداری از این آثار و نشانه‌ها نیز در صدر اولویت‌های دفاعی قرار گرفت. از همان دوره‌ای که در ۱۳۲۴ هجری قمری ارشاد باکو بر «... عموم اهالی آذربایجان، خصوصاً تبریز» لازم دانست که «... در مکاتب خود زبان مادری خویش را که ترکی است به اطفال نوآموز آموزگاری کنند و نیز آهسته‌آهسته مکتوبات و مخابراتی که در میان جماعت مستعمل می‌شود به ترکی بنویسند...» حبل‌المتین نیز ضمن تأکید بر اهمیت زبان فارسی در ترکیب هویت ایرانی صریحاً خاطرنشان ساخت که «... برای ممالک ایران تعلیم هیچ زبانی اشّد لزوم را ندارد جز زبان اصیل نجیب خودشان که فارسی است.»[۱]

زبان فارسی، خط اول جبهه

برای حبل‌المتین کاملاً روشن بود. «... که اگر در مسئلهٔ مهمهٔ تعلیم و دبستان و نشریات آن غیراز این کنند چندی نگذرد که از حیثیت مکّلمیت

۱. حبل‌المتین، ش ۲۲، س ۱۴، ۲۹ ذی‌قعدهٔ ۱۴/۱۳۲۴ جنوری ۱۹۰۷.

کتب مولفه منطبعهٔ اسلامبول که همسایه نزدیک آذربایجان است و علاوه با آن دارای اشتراک زبان[اند] نه تنها بدین جهت زبان فارسی محوّیت ابدی پذیرد یا آنکه باید فاتحه مرگ اتحاد ملی را نیز در آن ممالک خواند...»[1]

در این مرحله نیز بعد از گذشت حدود پانزده‌سال از انتشار آن یادداشت در حالی که مخاطرات ناشی از پدیدهٔ پان‌ترکیسم صورتی به مراتب آشکارتر از پیش داشت جز دفاع از زبان فارسی، راه دیگری در پیش نبود و همان‌گونه که سیدحسن تقی‌زاده نیز در یکی از نوشته‌هایی که با نام مستعار «مرزبان بن رستم باوندی» در همان ایام درباب زبان فارسی متذکر شد اینک که «... عثمانی‌ها به زبان و نژاد ایرانی اعلان جنگ چنگیزی کرده‌اند و نویسنده‌گان بزرگ آن‌ها متفق‌الکلمه قطع نسل ایرانی را اولین فریضهٔ نژاد ترک می‌دانند و ایرانیان ترکی زبان را اسیر برادران فارسی‌زبان خود قلم می‌دهند...» می‌بایست به نحوی بیش از پیش بر اعتلاء و ترویج زبان فارسی و توسعهٔ معارف همت گماشت.[2]

در یکی از نخستین چاره‌جویی‌هایی که در این دور از مقابله با تبلیغات پان ترکی به عمل آمد، کارگذار وزارت خارجه در آستارا در اواسط اردیبهشت ۱۳۰۲ ضمن ارسال گزارشی در این موضوع، صریحاً خاطرنشان ساخت که اگر «... اولیای امور برای انتشار زبان فارسی در حدود آذربایجان جهدی وافی و جهدی کافی مبذول ندارند، هیچ‌وقت از انفکاک و تجزیه این قطعه ایمن نبوده و بالاخره این ایالت وسیع نیز مثل سایر قطعات در اثر لاقیدی و سهل‌انگاری مجزا یا به تملیک دیگر منضم خواهد شد...»[3]

---

۱. همان.

۲. مرزبان بن‌رستم باوندی، «طرز نگارش فارسی»، شفق سرخ ۱۳۰۳ به نقل از ایرج افشار، مقالات تقی‌زاده، ج ۵. تهران: انتشارات شکوفان، ۲۵۳۵، صص ۱۱-۱۰.

۳. وزارت امور خارجه، سواد گزارش کارگزاری آستارا، بی‌نمره، ۱۴ ثور ۱۳۰۲ (۱۵/۳۵ ۱۳۰۲). بسیاری از دیگر گزارش‌های واصله در این زمینه نیز بر لزوم دفاع از زبان فارسی تاکید داشتند، ←

این گزارش که در بحبوحهٔ حساسیت‌های ناشی از بحث روشنی‌بیگ به تهران رسید همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد وزارت خارجه را بر آن داشت که ضمن ارسال رونوشت‌هایی از آن بـه وزارتخانه‌های جنگ، داخله و معارف از آن‌ها بخواهد که «... نظر به اهمیت قضیه تصمیمات مقتضیه اتخاذ فرموده و از نتیجه وزارت امور خارجـه را مستحضر...» دارند[1] که در نهایت به تلاش بی‌حاصلی در جهت تشکیل یک کمیسیون ویژه در این زمینه منجر شد و وعدهٔ وزارت جنگ مبنی بـر رسیدگی بـه وضعیت آموزش زبان فارسی در آذربایجان.[2]

مشکلات اداری

در پـی رد و بـدل یک چـنین مکـاتباتی و تـداوم دامـنهٔ تـعرضات پان‌ترکیست‌ها در قفقاز و ترکیه بود که بالاخره پس از یک سال و اندی ــ در اواخر زمستان ۱۳۰۳ ــ تشکیلات دولتی که اینک تـحت سرپرستی مستقیم رضاخان سردار سپه قرار داشت وارد عمل شد؛ در اوائل اسفند بنا به دعوت وزارت جنگ کمیسیونی متشکل از نمایندگان وزارت معارف و گـروهی از نـمایندگان آذربـایجان [در مـجلس شـورای مـلی؟] بـرای رسیدگی به امر «توسعهٔ معارف آذربایجان» تشکیل شـد. بـنا بـه گـزارش وزارت معارف از نخستین جلسهٔ این کمیسیون که در ۹ اسفند در وزارت

←

از جمله سفارت استانبول که در ضمن یکی از گزارش‌هایش دربارهٔ ماجرای روشنی‌بیگ راهِ جلوگیری «... از عمل پان ترکیزم و خیالات ایران ویران کنِ آن...[را]... در انتشار زبان شیرین ملی و تدریس تاریخ ایران و ترویج معارف...» جستجو می‌کرد. (سفارت ایران در استانبول، نمرهٔ ۳۶۹، ۱۲ اسد ۱۳۰۲ ($\frac{15}{34}$ ۱۳۰۲).

۱. وزارت امور خارجه به وزارتخانه‌های جنگ، معارف و داخله، نمره ۱۲۰۲۴، ۲۸ میزان ۱۳۰۲ ($\frac{15}{36}$ ۱۳۰۲).
۲. وزارت جنگ، نمرهٔ ۳۲۷۶، ۱ عقرب ۱۳۰۲ ($\frac{15}{36}$ ۱۳۰۲).

جنگ برگذار شد «... بدواً آقای رئیس کابینه وزارت جلیله جنگ نظریات عالیه حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا را ابلاغ نموده و اظهار داشتند که از چندین جهت توسعهٔ معارف و تأسیس مدارس و ترویج زبان فارسی در میان عشایر سرحدی مورد توجه هیئت معظم دولت واقع شده و می‌بایستی بدون تعویق در آغاز سال جدید مکاتب ابتدایی افتتاح و معلمین قابل فارسی زبان از مرکز منتخب و اعزام گردند...»[1] در ادامهٔ این جلسه «نمایندگان آذربایجان نیز همین نظریه را تأیید نموده و اطلاعاتی را که داشتند و از طرف رؤسای معارف محل هم قبلاً به وزارتخانه رسیده بود تذکر دادند.»[2]

در واقع مشکل اصلی کمبود بودجه بود؛ میرزا محمودخان بدر نمایندهٔ وزارت مالیه در این کمیسیون ضمن اشاره به محدودیت‌های مالی خاطرنشان ساخت که مدارس موجود «... برای یک ایالتی که جمعیت آن تقریباً مساوی با یک ثلث سکنهٔ مملکت است به هیچ وجه کافی نبوده...» و باید افزایش یابد ولی در عین حال عجالتاً جز تخصیص اعتباری معادل ۲۲ هزار تومان جهت استخدام پنج معلم ادبیات فارسی از مرکز، پنج معلمهٔ اناث، تاسیس یک دارالمعلمین در تبریز و احداث چهارباب مدرسهٔ ابتدایی، پیشنهاد دیگری را نمی‌توانست ارائه دهد.[3] ولی رضاخان سردار سپه این تمهیدات را کافی ندانسته و طی ارسال نامه‌ای به وزارت معارف با تاکید مجدد بر «... لزوم بسط معارف و ترویج زبان فارسی در آذربایجان...» اهمیت «... تغییر معلمین آذربایجان و اعزام معلمین فارسی‌زبان بجای آن‌ها...» را خاطرنشان ساخت. در ادامه آمده بود «... قدغن فرمایید به انتظار تصویب و تدوین بودجهٔ سنهٔ آتیه نبوده بلکه محل دیگری را برای این منظور تخصیص و سریعاً اقدام نمایند.»[4]

---

۱. وزارت معارف، بی‌نمره، ۱۲ حوت ۱۳۰۳ (ساما (۵۱۰۰۹۲/۱۱۲۲).
۲. همان. ۳. همان.
۴. وزارت جنگ، نمره ۵۲۶۳، ۱۳ حوت ۱۳۰۳ (ساما ۵۱۰۰۱۲/۱۱۲۳).

با این حال به رغم ضرورتی که در توسعهٔ معارف آذربایجان احساس می‌شد، اتخاذ اقدامات اساسی در این زمینه، به کُندی پیش می‌رفت؛ تنها در اواخر سال بود که بالاخره مجلس شورای ملی برای توسعهٔ مدارس آذربایجان طرحی تهیه کرد. این طرح نیز با آن که در مواردی چند از سوی نمایندگان مجلس موضوع پیگیری قرار گرفت[1] و در یک مرحله نیز کفیل وزارت معارف را به توضیح اقدامات وزارتخانه در این زمینه واداشت[2]، تنها در بهمن ۱۳۰۴ و به صورت تصویب اعتباری معادل ۳۱ هزار تومان «برای تاسیس مدارس جدیدی در آذربایجان و رفع نواقص معارف آن ایالت» به سامان رسید[3] هر چند که براساس گزارش‌های بعدی روشن شد که به دلیل نابسامانی‌های اداری، این مهم رسیدگی‌هایی به مراتب جدّی‌تر لازم داشت. در اوائل بهار ۱۳۰۵ وزارت جنگ در گزارشی به وزارت معارف خاطرنشان ساخت با آن که نظر به «تبلیغات خارجی‌ها» امورات معارف آذربایجان مورد توجه قرار گرفته است ولی «... به واسطهٔ نداشتن سرپرست و مدیر لایق روزبه‌روز خرابتر و مدارس و تشکیلات اداری آن قریب به انحلال می‌باشد...» از این‌رو لازم است «... توجه بیشتری نسبت

---

۱. برای مثال بنگرید به سخنرانی رهنما در جلسهٔ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی که در آن ضمن اشاره به تحرکات جاری در ترکیه و این که در حال حاضر «... قفقاز هفت میلیون منات برای معارف خود خرج می‌کند... ما هم بتوانیم یک قدمی برای ترویج زبان فارسی در آذربایجان برداریم...»، بر لزوم رسیدگی به وضعیت مدارس ابتدایی آذربایجان تاکید شده بود. مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم، قسمت دوم، ادارهٔ روزنامهٔ رسمی کشور شاهنشاهی، ص ۱۰۹۱.

۲. بنگرید به جلسهٔ ۵ خرداد ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، پرسش شیخ‌محمد علی تهرانی درباب علل معوق ماندن طرح افزایش بودجهٔ مدارس ابتدایی آذربایجان و پاسخ کفیل وزارت معارف مبنی بر ادامهٔ مذاکرات با وزارت مالیه و عدم حصول توافق نهایی در این زمینه. مذاکرات مجلس شورای ملی، همان، ص ۱۲۰۳.

۳. مجموعهٔ فهرست تاریخی قوانین و مصوبات (از دورهٔ اول تا پایان دورهٔ بیست و دوم قانونگذاری)، مجلس شورای ملی، آذرماه ۱۳۵۱، ادارهٔ کل قوانین، ص ۵۴.

به معارف آذربایجان مبذول داشته و موجبات حسن اداره و تنظیم امور مدارس آنجا را فراهم دارند...»[1]

امهات مملکتداری

اینک که بحث زبان فارسی و لزوم پاسداری از آن به تدریج جوانبی عملی می‌یافت، اتخاذ یک رشته تدابیر مکمل نیز مدّنظر قرار گرفت؛ میرزا ابوالقاسم‌خان فیوضات، از دموکرات‌های قدیمی آذربایجان و یکی از همراهان اصلی شیخ محمد خیابانی که در این دوره ریاست ادارهٔ فرهنگ آذربایجان را برعهده داشت علاوه بر ارائه پیشنهاداتی چون توسعهٔ طرق مواصلاتی بین آذربایجان و مرکز و یا جابه‌جایی عشایر در داخل آذربایجان که جنبه‌ای کلی داشتند، در زمینه معارف نیز توصیه‌هایی را ارائه کرد؛ از جمله لزوم «... تأسیس دارالمعلمین با فرستادن چند معلم کافی از مرکز تا در محل معلمین فارسی زبان تربیت نمایند...، تغییر پست معلمین مدارس دولتی آذربایجان با معلمین مدارس مرکزی یا نقاط دیگر فارسی زبان...، نمایشات ادبی و اخلاقی در زبان فارسی...»[2]

مجموعه‌ای از چند توصیهٔ مشخص کارگذاری آستارا نیز که فقط به مسائل معارفی محدود نبود، از جمله پیشنهادات مهمی بودند که در این ایام مطرح شدند. کارگذار آستارا در گزارشی که در اردیبهشت ۱۳۰۲ به وزارت خارجه ارسال داشت علاوه بر تأکید معمول بر لزوم ترویج زبان فارسی به عنوان «... یگانه راه... جلوگیری از این مقصودات...»، نکات دیگری را نیز گوشزد کرد. او نیز همانند فیوضات بر جابجایی کارمندان و مستخدمین دولت و به ویژه «... اردو و قسمت‌های قشونی این حدود اعم

---

۱. وزارت جنگ به ریاست وزرا، نمرهٔ ۱۳۲۱/۳۵۱، ۲۳ فروردین ۱۳۰۵ ساما/م ۱۱۲۳/ ۵۱۰،۱۲

۲. محمدعلی صفوت، تاریخ فرهنگ آذربایجان، چاپخانهٔ قم، ۱۳۲۹ [؟]، صص ۱۱۶-۱۱۷.

از نظامی و امنیه و آژان و غیره...» تاکید داشت که می‌بایست «... کلتیاً از خارج فرستاده شده و همین‌طور مکالمهٔ زبان ترکی قدغن شود...». علاوه بر این می‌بایست «... قسمت قشونی آذربایجان را در تحت فرماندهی صاحب‌منصبان فارسی به نقاط فارسی زبان ایران مامور کنند».

البته تاکید اصلی او بر امر معارف بود و این که «... وزارت جلیله معارف مدارس ابتدایی این خطه را توسعه داده مخصوصاً معلمین فارس از طهران اعزام و معلمین ترک این حدود را در جای دیگر به خدمت بگمارند». در کنار این تمهیدات لازم بود که «... از تشکیل کمیته‌های ترک اجاقی جداً ممانعت شود...» و «... وزارت جلیله معارف در تبریز و بعضی شهرهای دیگر آذربایجان جهت تأسیس قرائتخانه‌ها و روزنامجات مساعده نموده تا شاید با این وسایل زبان فارسی در این مملکت رواج و مخاطراتی که در فوق عرض شد مرتفع شود.»[1]

در کنار این تدابیر که بنا به ماهیت کار تا حدودی جنبهٔ اداری یافت و به شالوده‌ای تبدیل شد در جهت شکل‌گیری یک رویکرد دولتی که آن نیز هیچ‌گاه به صورتی جدّی پیگیری نشد در این دوره هنوز هم بار اصلی این مهم بر دوش اهل فکر و نظر قرار داشت؛ جدای از مباحث و زد و خوردهای قلمی جاری در نشریات که پیشتر به گوشه‌هایی از آن نیز اشاره شد، برای رشد دانش و آگاهی عمومی نسبت به این مسئله تلاش‌های جدّی‌تری نیز آغاز شد که نه فقط از زدو خوردهای قلمی و نسبتاً سبک فوق‌الذکر ماندگاری بیشتری یافت بلکه از لحاظ تأثیر بر شکل‌گیری مجموعه‌ای از رویکردهای بعدی نسبت به این مقوله نیز مهم بود. لزوم توجه بیشتر نسبت به تاریخ آذربایجان، تاریخی که در جهت القاء آراء پان ترکی موضوع جرح و تحریفی گسترده قرار گرفته بود، از مهمترین این تلاش‌ها بود.

---

۱. وزارت امور خارجه، سواد گزارش کارگذاری آستارا، بی‌نمره، ۱۴ ثور ۱۳۰۲ ($\frac{۱۵}{۳۵}$ ۱۳۰۲)

آذربایجان تاریخی

این موضوع یعنی لزوم توجه بیشتر به تاریخ آذربایجان نیز همانند سعی و تلاش در جهت مقابله با پان‌ترکیسم، امر بی‌سابقه‌ای نبود؛ همان‌گونه که در آغاز این بررسی خاطرنشان گشت، تشکیل کشوری موسوم به آذربایجان در خانات مسلمان‌نشین قفقاز در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول به طرح مجموعه مباحث مختلفی در ایران منجر شد که بررسی جغرافیای تاریخی ایران و آذربایجان و ویژگی‌های تاریخی‌ای که این دو حوزه را از هم متمایز می‌ساختند یکی از مهمترین آن‌ها بود؛ از آن جمله رشته مقالات «قضاوت تاریخی، ایران ــ آذربایجان»، که در اوائل سال ۱۲۹۸ در روزنامهٔ *ایران* منتشر شدند. در این مقالات که احتمالاً نوشتهٔ ملک‌الشعراء بهار بودند، سعی شده بود که با استفاده از آراء و آثار پاره‌ای از مراجع تاریخ و جغرافیا چون اصطخری، مقدسی، یاقوت حموی، ابوالفداء، مستوفی، حافظ ابرو... نخست تمایز جغرافیایی اران و آذربایجان توضیح داده شود، آنگاه نکاتی چون چگونگی رواج زبان ترکی در این حدود و دیگر مباحث تاریخی مشابهی که از سوی ترک‌گرایان مطرح شده بود مورد نقد و بررسی قرار گیرند.[1]

با پیش آمد موضوع روشنی‌بیگ و سایر مباحث مطرح شده از سوی نویسندگان ترک‌گرا در این دوره یک بار دیگر اهمیت تاریخ آذربایجان به عنوانِ یکی از عرصه‌های اصلیِ این مصاف مورد توجه قرار گرفت. بارِ اصلی این تلاش را نیز نشریه *ایرانشهر* برلین برعهده گرفت که با ترجمهٔ بخش‌هایی از رسالهٔ مارکوارت دانشمند صاحب نام آلمانی درباب تاریخ دیرین آذربایجان وارد این بحث شد. *ایرانشهر* در توضیح این اقدام نوشت «... چون از چند سال بدین طرف، عثمانی‌ها تبلیغات و تلقینات زیاد در میان ایرانیان و قفقازیان کرده و می‌کنند که آذربایجانیان از نژاد ترک هستند

---

۱. بنگرید به *آذربایجان در موج‌خیز تاریخ*، پیشین، صص ۱۳۱-۱۰۰.

زیرا ترکی حرف می‌زنند و چون در نتیجهٔ همین تبلیغات و انتشارات ایشان، حکومت جمهوری بادکوبه بدون استحقاق، لفظ آذربایجان را به خود بسته و عثمانی‌ها این را وسیلهٔ اغوا و تشویش افکار اهالی آذربایجان ایران قرار داده‌اند و چون براکثر خود ایرانیان نیز این مسئله به خوبی واضح نیست و حکومت ایران هم ابداً در این خصوص فکر و اقدامی نکرده و نخواهد کرد لهذا ما برای حل و فصل قطعی این مسئله و ازالهٔ هرگونه شبهه در ایرانی بودن آذربایجانی از استاد مارکوارت اجازه گرفته‌ایم که این کتاب را ترجمه و نشر بکنیم.»[۱]

در همین یادداشت، ایرانشهر ضمن درخواست کمک از «یک یا چند نفر صاحب همّت و حمیّت که عاشق ترقی و استقلال ایران بوده باشند...» برای تأمین مخارج ترجمه و نشر کتاب مذکور از «ارباب فضل و اطلاع» نیز می‌خواهد «... هرچه دربارهٔ آذربایجان ــ ولو چند سطر باشد ــ [که] در کتب معتبر مورخین شرق و غرب خوانده‌اند، آن را با کمال دقت... استنساخ کرده برای ما بفرستند.»[۲] علاوه بر این ایرانشهر از «محققین و فضلایی که در خود آذربایجان اقامت دارند» نیز می‌خواهد که دربارهٔ «... زبان‌هایی که هنوز از قرار معلوم در بعضی از دهات آذربایجان معمول و زبانزد است که نه فارسی و نه ترکیست و حتماً از بقایای زبان قدیم پهلوی می‌باشد...» تحقیقاتی به عمل آورده «... مشروحاً بنویسند که این زبان‌ها در کجا و از طرف کی‌ها تکلم می‌شود و نمونهٔ کلمات این زبان‌ها چیست...»[۳]

یکی از نخستین کسانی که این درخواست‌ها را اجابت کرد میرزا محمودخان غنی‌زادهٔ سلماسی بود که علاوه بر انتشار رساله‌ای مستقل در

---

۱. ایرانشهر، ش ۲، س ۲، ۲۴ میزان ۱۳۰۲، ص ۹۵.
۲. همان. ۳. همان.

پاسخ به روشنی‌بیگ ــ روشنی‌بگه جواب ــ در همان ایام[1] بخشی از کتاب تاریخ آذربایجان خود را که بر پاره‌ای از منابع ایرانی و اسلامی و هم‌چنین تحقیقات جدید اروپایی استوار بود برای چاپ به ایرانشهر ارسال داشت.[2] مقالهٔ «زبان فارسی» تقی ارانی را نیز که در بهمن همان سال در یکی از شماره‌های بعدی ایرانشهر منتشر شد باید پاسخی به درخواست‌های فوق‌الذکر تلقی کرد[3] و به هم‌چنین مقاله‌ای از سیدمصطفی طباطبایی در این زمینه که مروری بود برجوانب کلی تاریخ آذربایجان.[4]

زبان آذری

رسالهٔ آذری یا زبان باستان آذربایگان به قلم سیداحمد کسروی تبریزی که در سال ۱۳۰۴ منتشر شد را نیز می‌توان یکی از مهمترین و ماندگارترین آثاری دانست که احتمالاً در واکنش به تذکر ایرانشهر در مورد لزوم تحقیق درباب زبانِ کهن آذربایجان ارائه شد. در این رساله کسروی براساس مجموعه‌ای از بررسی‌های میدانی و هم‌چنین کتابخانه‌ای، هم نمونه‌هایی از زبان آذری، زبان دیرین آذربایجان تا بیش از چیرگی ترک‌ها و مغول‌ها به دست می‌دهد و هم شرحی بر چگونگی نشر زبان ترکی در سده‌های بعد که جایگزین آذری گشت. ایرانشهر علاوه بر معرفی این رساله

---

۱. متأسفانه نگارنده به یافتن نسخه‌ای از این رساله که در سال ۱۹۲۴ م/۱۳۴۳ هـ توسط مطبعهٔ کاویانی در برلن منتشر شده موفق نگردید.

برای آگاهی بیشتر از زندگانی و آثار غنی‌زادهٔ سلماسی بنگرید به یحیی آرین‌پور، از صبا تا نیما، ۲ ج، ج ۲، تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۴، صص ۳۳۲ - ۳۲۵.

۲. ایرانشهر، ش ۳، س ۲، ۲۴ عقرب ۱۳۰۲، صص ۱۷۵-۱۷۴.

۳. همان، ش ۶-۵، س ۲، ۲۶ دلو ۱۳۰۲، صص ۳۶۵-۳۵۵.

[این مقاله در مجموعهٔ زبان فارسی در آذربایجان (پیشین، صص ۱۲۶ - ۱۱۷) تجدید چاپ شده است].

۴. همان، ش ۱۰، س ۲، ۲۰ جوزا ۱۳۰۲، صص ۷۸۵-۷۷۹.

و نقل قسمتی از مقدمهٔ سیداحمد کسروی[۱]، در یکی از شماره‌های بعدی خود یادداشت مفصل و درخور توجهی را نیز از میرزا محمدخان قزوینی در این‌باب منتشر کرد؛ قزوینی از میان دو موضوع «... آنکه زبان آذری مذکور در کتب مولفین قدما چه زبانی بوده است...» و «... زبان ترکی که فعلاً زبان اهالی آذربایجان است از چه وقت و در نتیجهٔ چه علل و اسباب تاریخی در آن مملکت ظهور پیدا کرده است»، به ویژه تلاشِ کسروی را در توضیح فقرهٔ نخست درخور تقدیر دانست، چرا که در «این اواخر بعضی همسایگان جاهل یا متجاهل ما برای پیشرفت پارهٔ اغراض معلومةالحال خود از جهل عمومی معاصرین استفاده نموده، بدون خجالت و بدون مزاح ادعا می‌کنند که زبان اهالی آذربایجان از اقدم ازمنهٔ تاریخی الی یومنا هذا همواره ترکی بوده است!»[۲]

از نظر قزوینی از آن‌جایی که «... امروزه مسئلهٔ زبان آذربایجان اهمیتی سیاسی به هم رسانیده و حریف از هیچ‌گونه غش و تدلیس تاریخی و قلب ماهیات حقایق برای پیشرفت اغراض باطلهٔ خود باکی ندارد اثبات این که زبان اصلی آذربایجان تا حدود قرن هفتم هشتم هجری زبان فارسی بوده است...» اهمیتی اساسی یافته است و «... ابطال این سفسطهٔ سیاسی و کشف این تدلیس تاریخی امروزه بر عموم فضلای ایران در شرع سیاست واجب کفایی بل واجب عینی است...» قزوینی در ادامه افزود «... و گمان می‌کنم که تألیف این رساله اولین قدم جدّی است که در این راه برداشته شده است و مؤلف فاضل آن به واسطهٔ تتبع... تا درجهٔ مهمی از عهدهٔ این امر برآمده و از این راه خدمت شایانی هم به تاریخ ایران و هم به سیاست و ملیّت آن مملکت نموده است...»[۳]

---

۱. همان، ش ۳، س ۴، اول خرداد ۱۳۰۵، ص ۱۹۱.
۲. همن، ش ۱۰، س ۴، ص ۵۸۷
۳. همان صص ۵۸۹-۵۸۸

←

در این مرحله همان‌گونه که ملاحظه شد سطح مباحث مطرح در این عرصه، از سخنان تند و زننده‌ای که در آغاز کار رد و بدل می‌شد به مراتب فاصله گرفته بود؛ هنگامی که در اوائل زمستان ۱۳۰۴ دکتر رضا نور در پیش در آمدِ گفتارهایی که چندی بعد به صورتی یکجا در جلد پنجم تورک تاریخی منتشر شدند تقریباً کل تاریخ ایران را از «پیشدادیان، کیانیان، پارتلر و ساسانیان» گرفته تا «صفویلر، قیلجیلر [غلزاییی‌ها؟] آوشار [افشار] و قاجار» تحت عناوینی چون «ایران تورک دولتلری» و «ایران تورک شاهلری دولتی» تعریف و توصیف کرد،[1] رشید یاسمی در سلسله مقالاتی تحت عنوانِ «هرچه هست ترک است» سعی کرد با نگاهی علمی این نوع نوشته‌های سبکسرانه را نقد کند[2] و یا در اقدامی مشابه، مجلهٔ ایرانشهر نیز به جای غوغا و هیاهو متن سخنرانی مارکوارت را دربارهٔ آذربایجان و تاریخ دیرین آن منتشر ساخت.[3]

در عرصهٔ سیاست و مملکتداری نیز رشته تلاش‌هایی آغاز شد تا از این بحث تعریفی مشخص ارائه شده و برای آن در چارچوب سیاست‌های کلان مملکتی جایگاهی درخور تعبیه شود.

←

رسالهٔ آذری یا زبان باستان آذربایگان سیداحمد کسروی و همچنین مقالهٔ محمدقزوینی در معرفی آن، بعدها نیز به کرات تجدید چاپ شدند. از جمله در زبان فارسی در آذربایجان، پیشین، صص ۱۱۴-۱۹

۱. دوقتور رضانور، تورک تاریخی (رسملی و خریطه‌لی) جلد ۵، استانبول: ترکیه جمهوریتی معارف وکالتی نشریاتندن، مطبعهٔ عامره، ۱۹۲۵ م/۱۳۳۳ ﻫ صص ۱۱۱-۲۲۵.

۲. رشید یاسمی «هر چه هست ترک است»، شفق سرخ، دی ۱۳۰۴. (ضمایم، پیوست شمارهٔ ۱۶)

۳. «آذربایجان، یک کنفرانس علمی» ایرانشهر، س ۴، ش ۷، مهرماه ۱۳۰۵، صص ۳۰۵-۴۰۴.پ

پیش درآمدی بر وحدت ملی

دکتر محمود افشار که از بدو تأسیس مجلهٔ آینده در تیرماه ۱۳۰۴ نقطه‌نظرهایی اساسی را در این زمینه مطرح کرده بود و در شماره‌های بعد نیز در اشاره به پاره‌ای از تحولات داخلی و منطقه‌ای آراء خود را صورتی مشخصتر بخشید، در یکی از آخرین شماره‌های دورهٔ اول آینده به انتشار مقاله‌ای مهم و تأثیرگذار در این موضوع موفق شد که آن را می‌توان به نوعی جمع‌بندی مباحث سال‌های اخیر ـ هم از لحاظ شناسایی مسئله و هم از نظر راه‌های رویارویی با آن ـ تلقی کرد. تأکید دکترافشار همان‌گونه که در مقالهٔ نخست او ـ «مطلوب ما: وحدت ملی ایران» ـ تصریح شد بر تعمیم زبان فارسی و محو تمام تفاوت‌های محلی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره بود. به عقیدهٔ او تا زمانی که در ایران چنین وحدت ملّی‌ای حاصل نمی‌شد «... هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد...»[1]

این همسان‌گردانی که رکن اصلی دیدگاه دکتر افشار را تشکیل می‌داد در پاره‌ای از دیگر نوشته‌های او نیز صورتی صریح و مشخص یافت. برای مثال وی در اشاره به شورش کردهای ترکیه و شایعاتی که دربارهٔ تشکیل یک حکومت کرد در منطقه رواج یافته بود، از این اعتقاد خود سخن گفت که اگر ایران بتواند «... به مرور زمان ولی هر چه زودتر کردهای ایران [را] که از نژاد ایرانی هستند و زبان آن‌ها نیز یکی از لسان‌های ایرانی است...» از طریق تأسیس مدارس و توسعهٔ ارتباطات اقتصادی و اجتماعی «... با سایر ایرانیان آمیخته...» و یکی نماید «... آن وقت برای ما هیچ مضّر نخواهد بود اگر روزی کردستان عثمانی مستقل شود و بین ما و دولت ترک، یک دولت کوچک ایرانی نژاد در آن حدود فاصله باشد...»[2]. وی

۱. دکتر محمود افشار «مطلوب ما: وحدت ملی ایران» آینده، ش ۱، س ۱، تیر ۱۳۰۴، ص ۵.
۲. آینده، همان، ص ۶۲.

همچنین در پی اعزام قوای دولتی به خوزستان و سرکوب شیخ خزعل خاطرنشان ساخت که «... مسلماً حکومت مرکزی نباید به این اندازه قناعت نماید. بلکه سزاوار است تدبیرهای لازم بیندیشد تا مردم خوزستان از حیث جامه، زبان، خوی و عادت با دیگر نقاط ایران تفاوتی نداشته باشند... [زیرا] تا روزی که اهالی سرحدات جنوب غربی ما با سایر ایرانیان از همه حیث شبیه نشده‌اند و اثری از نژاد خارجی باقیست دل از خطر آسوده نتوانیم داشت...»[1]

مباحث مربوط به شورش کردها و ماجرای شیخ خزعل به معنای بی‌اعتنایی آینده نسبت به عرصهٔ اصلی این‌گونه مخاطرات، یعنی آذربایجان و تحرکات عوامل پان‌ترکیست در آن حوزه نبود. محمود افشار که در شماره‌های نخست آینده در اشاره به مواردی چون شایعهٔ اعتراض ترک‌ها نسبت به کنسرت عارف قزوینی در تبریز[2] و مضامینی دیگر از این دست مطالبی را منتشر کرده بود، در واکنش به انعقاد قرارداد ودادیه و تامینیهٔ ایران و ترکیه در اردیبهشت ۱۳۰۵ و به ویژه در نقد ساده‌انگاری و شادمانی مبالغه‌آمیز جراید طهران نسبت به آن موضوع پان‌ترکیسم را به صراحت مورد بحث قرار داد. وی در عین استقبال از تلاش طرفین برای حل و فصل دشواری‌های جاری در روابط دو کشور نسبت به کاستی‌های اکتفا به رد و بدل یک رشته تعارفات نیز هشدار داد. به عقیدهٔ دکتر افشار این معاهده از «... هیچ یک از خطرات واقعی که از سمت مغرب متوجه ایران است جلوگیری نکرده و هیچ یک از دردهای درونی را که در روابط ایران و عثمانی وجود دارد درمان ننموده است...» زیرا «... روابط سیاسی ما و عثمانی از آن بابت کدر است که در ایالات غربی ما تبلیغات و انتشارات تورانی خطر بزرگی را در برابر ما برانگیخته است... [و]... روابط حسنهٔ واقعی زمانی حقیقتاً میان ایران و عثمانی ایجاد خواهد شد که

---

۱. همان، ص ۶۰.
۲. همان، ص ۷.

عثمانی‌ها از ادعاهای بی‌جای خود بر بعضی از قسمت‌های ما صرف‌نظر کنند و آن‌طور که ما بر اخلاق و سیاست آنان بصیرت داریم وقتی از این ادعاها بکلّی منصرف می‌شوند که از تاخت و تازهای تورانیان در این سرزمین دیگر آثاری بجا نباشد که بهانه به دست آن‌ها بدهد و این کار نیز بیشتر به وسیلهٔ انتشار معارف ملی در آذربایجان میسر خواهد بود [تأکید در اصل]»[1]

توضیح بیشتر در این زمینه به مقالهٔ دیگری ماند که آینده در یکی از آخرین شماره‌های دورهٔ نخست انتشار تحت عنوان «مسألهٔ ملّیت و وحدت ملی ایران» منتشر کرد. در این نوشته که لُب آراء دکتر افشار را نیز در برداشت وی پس از اشاره‌ای به یک پیش شرط مهم و اساسی یعنی «داشتن حکومت مقتدر و نظام قوی.... تا دشمنان بعضی هوس‌های خام در دل و دماغ خود نپزند»، و همچنین تأکید مجدد بر لزوم «ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت [و] مخصوصاً در آذربایجان و کردستان و خوزستان و بلوچستان و نواحی ترکمن‌نشین...» رشته راهکارهایی دیگر را نیز برای تحکیم وحدت ملی مطرح کرد؛ پاره‌ای از این پیشنهادات مانند احداث راه آهن و توسعهٔ شبکهٔ راه‌ها، منع استعمال‌السنهٔ خارجی و حتی کوچ‌دادن ایلات آذربایجان و خوزستان به داخلهٔ کشور و بالعکس... در مباحث پیشین نیز مطرح شده بودند و برخی نیز چون موارد ذیل پیشنهادات جدیدی به نظر می‌آمدند؛ از جمله لزوم «تقسیمات جدید ایالات و ولایات و از میان بردن اسامی آذربایجان و خراسان و کرمان و عربستان و غیره...» و اتخاذ تقسیمات جدید کشوری بر اساس ملاحظات اقتصادی و سیاسی و «... تغییر اسامی ترکی و عربی که ترکتازان و غارتگران اجنبی، نواحی، دهات، کوه‌ها و رودهای ایران داده‌اند به اسامی فارسی...»[2].

---

۱. همان، ش ۱۰، س ۱، اردیبهشت ۱۳۰۵، ص ۵۷۱.

۲. همان، س ۲، ش ۸، آذر ۱۳۰۶ به نقل از دکتر محمود افشار، گنجینهٔ مقالات، ج ۱، تهران:

ولی این مقاله در عین حال که تـلاشی اولیـه بـود در رسیدن بـه یک جمع‌بندی و نـتیجه‌گیری از مباحث مطرح شده در ایـن چـند سال و همچنین سعی داشت راه‌هایی را نیز برای رویارویی با مخاطرات ناشی از این تحولات ارائه کند ولی متأسفانه آخرینِ آن هم بود. پیش آمد یک رشته تحولات سیاسی در عرصهٔ مناسبات منطقه‌ای و همچنین داخلیِ ایران، به گونه‌ای که در ادامهٔ این بررسی به گوشه‌هایی از آن اشاره خواهد شد در عرض مدّت زمانی کوتاه بر این بحث مهم و اساسی پایان نهاد.

→
بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸، صص ۱۹۱-۱۸۹.

فصل چهارم
پایان بحث

بحث پان‌ترکیسم و تهدید آن بر هویت و همبستگی ملّی ایران که در اوایل دههٔ ۱۳۰۰ شمسی برای مدت زمانی کوتاه به یکی از مباحث مهم کشور در زمینهٔ فرهنگ و سیاست تبدیل شده بود از اواسط دههٔ مزبور به همان سرعتی که پدیدار شد، از عرصهٔ مباحث عمومی نیز رخت بر بست. در توضیح علل و دلایل پیش آمد چنین وضعیتی به دو دلیل عمده می‌توان اشاره کرد یکی دگرگونی‌های حاصل از گذارِ ترکیهٔ عثمانی از یک امپراتوری به یک جمهوری بود که با مهار پان‌ترکیسم، ناسیونالیسم ترک را جهتی متفاوت بخشید و دیگری نیز صورت خاصی بود که تحولات سیاسی در ایران به خود گرفت.

از توران به ترکیه

در قسمت نخست این بررسی در اشاره به تحولات عثمانی و نحوهٔ برآمدن ناسیونالیسم ترک، دامنهٔ این بحث تا نقطهٔ اوج پان‌ترکیسم و تلاش‌هایش برای بخشیدن صورتی عملی بدین اندیشه در سال‌های پایانی جنگ اول جهانی پیگیری شد.[1] رشته تلاش‌هایی که نه فقط امپراتوری عثمانی را دچار شکست و فروپاشی کرد بلکه موجب آن شد

---

۱. بنگرید به بخش نخست فصل اول این بررسی.

که بخش‌های وسیعی از سرزمینهای اصلی ترکیه نیز به اشغال نیروهای بیگانه در آید؛ نیروهای فرانسوی در کیلیکیه و نیروهای انگلیسی نیز گذشته از بین‌النهرین و فلسطین، در ادنا و نواحی مجاورش مستقر شدند. ایتالیایی‌ها در انتالیه نیرو پیاده کردند و یونانی‌ها هم با پشتیبانی انگلیسی‌ها قوایی به مناطق شمالی و مرکزی آناتولی اعزام داشتند. استانبول، مقّر خلافت نیز به اشغال متفقین در آمد.

اگرچه در خلال مقاومت شگرف و گسترده‌ای که به رهبری مصطفی کمال پاشا از دل آناتولی آغاز شد که بالاخره پس از چند سال جنگ و دیپلماسی در ۱۹۲۳ به استقرار جمهوری ترکیه منجر شد فرصت و فراغتی جهت نظریه‌پردازی و تبادل افکار پیرامون جوانب مختلف اندیشهٔ ترک‌گرایی وجود نداشت ولی نفس تجربهٔ جنگهای استقلال تأثیر چشمگیری بر ناسیونالیسم ترک نهاد. یکی از ویژگی‌های نهضتی که در خلال جنگهای استقلال جهت بیرون راندن نیروهای بیگانه آغاز شد واقع‌گرایی بود. شرح روشن و صریحی از این روحیهٔ جدید را می‌توان در سخنانی که مصطفی کمال در دسامبر ۱۹۲۱ ایراد داشت ملاحظه کرد. او گفت: «... هر یک از هموطنان و همکیشان ما می‌توانند آرمان‌های والایی در ذهن داشته باشند؛ آزادند که به حال خود باشند و کسی کاری به کارشان ندارد. ولی دولت مجمع کبیر ملّی ترکیه خط‌مشی مثبت و استوار و مشخصی در پیش دارد و آن نیز در جهت حفظ حیات استقلال [ملت]... در چارچوب مرزهای مشخصی ملی است... ما از آنهایی نیستیم که در پی رویایی بزرگ روانه می‌شوند و تظاهر به انجام کارهای بزرگی می‌کنند که در واقع از عهدهٔ ما بر نمی‌آید... با تظاهر به انجام کارهای بزرگ و شگرف بی‌آنکه عملاً در پی تحققشان باشیم، کین و نفرت تمام جهان را بر این کشور و ملّت آن جلب کردیم. به اتحاد اسلام خدمت نکردیم. گفتیم که [خدمت] کرده و خواهیم کرد ولی چنین نکردیم. دشمنانمان اظهار

داشتند 'بگذار قبل از آنکه مشغول شوند نابودشان سازیم.' به پان‌تورانیسم خدمتی نکردیم. گفتیم که می‌توانیم [خدمت] کنیم و خواهیم کرد. ولی بار دیگر گفتند: 'بگذار نابودشان سازیم'... به جای آنکه در پی اندیشه‌هایی باشیم که نمی‌توانیم تحقق بخشیم و جز افزایش تعداد دشمنانمان و فشار آنها حاصل دیگری ندارد، بهتر آن است به حدود طبیعی و مشروع خویش باز گردیم... ملتی هستیم خواستار حیات و استقلال خویش و تنها برای آن است که جان خواهیم داد.»[1]

چنانکه از اظهارات فوق و همچنین عملکرد بعدی دولت مصطفی کمال در زمینهٔ سیاستهای ملی و فرهنگی بر می‌آید، ترک‌گرایی کمالیست‌ها اگرچه با پان‌ترکیسم انور پاشا و کمیتهٔ اتحاد و ترقی تفاوت داشت ولی تعارض نداشت. در واقع همان‌گونه که سیدحسن تقی‌زاده نیز در همان ایام متذکر شد اختلاف اساسی نه در اصل موضوع بلکه در شناخت صحیح از امکانات و اتخاذ خط مشیی واقع‌گرایانه بود. به نوشتهٔ او «رجعت سیاسی که در عثمانی نسبت به افکار 'پان‌ترکیزم' جهانگیرانه مشهود می‌شود یک امر موقتی است و ابداً چیزی در عقایدی که در آنجا ریشه کرده تغییر نداده است بلکه جانشینان طلعت و انور و جاوید با حفظ عقاید یوسف آقچوره و احمد آقااوغلی و ضیاء گوک آلپ و امین‌بیک ترتیب عاقلانه‌ای برای اجرای تدریجی و قطعی آن پیش گرفته‌اند که بیشتر از سابق مبتنی بر اساس علمی است و به قول خودمان 'نخورد ندارد'»[2]

در حقیقت سیاستی که مصطفی کمال در پیش گرفت بیشتر نوعی رجعت به اصل و یادآور طرحها و پیشنهادهای نسل اول ترک گرایان

---

1. Lewis, op. cit., r. 353.

۲. سیدحسن تقی‌زاده، «فقدان نقشه مستلزم فقدان بودجه یا فقدان بودجه ناشی از فقدان نقشه است؟» تقدم س ۱، ش ۱۰، ص ۳۲۱.

عثمانی مانند شخصیت‌های موسس نشریهٔ ترک یوردو در بازیابی و شناخت فرهنگ و تاریخ ترکان بود. در سال ۱۳۰۴ ش/ ۱۹۲۵ م «مجمع تاریخی ترک» تأسیس شد. این مجمع فرمان یافت آموزه‌هایی را برای شرح و توضیح دستاوردهای تاریخی ترک‌ها تدوین کند. توفیق بیگ سرپرست کمیتهٔ تاریخی مزبور چندی بعد در سال ۱۳۰۹/ ۱۹۳۰ اظهار داشت که تاریخ ترکیه نه تنها همانند تاریخ دیگر ملل آکنده از وقایع پرافتخار است، بلکه فراتر از تمامی آنها نیز می‌رود زیرا این ترک‌ها بوده‌اند که پیش از سایرین بر سرچشمه‌های تمدن امروزی دست یافته و آن را در اختیار جامعهٔ بشری نهاده‌اند. «تا همین اواخر یونانیان و رومی‌ها سرچشمهٔ تمدن امروز تلقی می‌شوند در حالی که امروزه ثابت شده است که تمدن یونانی اقتباسی است از تمدن ترک.»[1] و بالاخره در ۱۳۱۱/ ۱۹۳۲ حاصل این بررسیها و دلایل اثبات این مدعا طی نظریهٔ عجیب و نامعقولی موسوم به «گونش ــ دیل تئوریسی» (تئوری خورشید ــ زبان) اعلام شد. براساس این نظریه زبان ترکی نخستین زبان عالم هستی و سایر زبان‌های دنیا مشتقات آن بودند. دستاوردهای بشری نیز کلاً منشأ ترک داشتند؛ تمدنهای چین و هند باستان در پی عبور اقوام ترک آسیای میانه از آن سامان بنیان یافت و هیتی‌ها و سومریان که بنیانگذار تمدنهای بین‌النهرین بودند نیز در اصل ترک بودند.[2]

اقدام دیگر کمالیستها تأسیس «مجمع زبان ترک» در سال ۱۹۲۶/۱۳۰۵ بود. این مجمع نیز فرمان یافت زبان ترکی را از کلیه واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و عربی که وجه مشخصهٔ زبان ترکی عثمانی بود تصفیه نماید. فرمان هیئت وزرا در ۱۹۳۲/۱۳۱۱ به کلیه دوایر دولتی مبنی بر گردآوری کلیهٔ لغات و واژه‌های فرهنگ عامه نیز اقدامی بود در جهت

1. Lutfy Levonian, *The Turkish Press, 1925-1932*, Athens 1932, P.190.
2. Lewis, *op.cit.*, P. 359; Shaw, *op.cit.*, P. 376.

وضع واژه‌های جدید. زبان حاصل از این تلاشها آمیزه‌ای بود از واژه‌های رایج، لغات مهجور محلی و اصطلاحات ابداعی انجمن.[۱]

همان‌گونه که اشاره شد ارائه یک تعریف سرزمینی مشخص و معین برای ناسیونالیسم ترک که به قلمرو جمهوری ترکیه محدود بود یکی از مهمترین دگرگونی‌های حاصل از این تحولات بود. با این امر نه فقط پان‌ترکیسم و آمال فرامنطقه‌ای‌اش از چارچوب سیاست‌های رسمی جمهوری رانده شدند، بلکه عرصه بر بسیاری از فعالین پان‌ترک نیز محدود گشت. جمهوری ترکیه و کمالیست‌های حاکم بر آن که ماجراجویی‌های پان ترکیستی کمیتهٔ اتحاد و ترقی را یکی از عوامل مهم شکست و اضمحلال امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول تلقی می‌کردند و علاوه بر آن چون در سیاست خارجی خود دوستی با کشورهایی چون اتحاد شوروی و ایران را مد نظر داشتند، از اینگونه فعالیت‌ها استقبال چندانی نکردند. حتی شخصیت‌هایی چون ضیاء گوکالپ که نقش مهمی در شکل‌گیری ناسیونالیسم ترک داشتند نیز در ایام جمهوری از صحنهٔ اصلی فعالیتهای سیاسی و فرهنگی رانده شدند.[۲]

اگرچه این دگرگونی، همان‌گونه که سیدحسن تقی‌زاده نیز متذکر گردید ماهیت امر را دگرگون نکرد و اساس پان ترکی ناسیونالیسم ترکیه کماکان به قوت خود باقی بود، ولی از آنجایی که تا حدودی از جنبهٔ ستیزه‌جویانه و الحاق‌گرایانهٔ آن کم کرد در کاستن از اهمیت این بحث در مناسبات خارجی ایران و ترکیه موثر واقع شد.

---

1. Shaw, *op. cit.*, P. 376; Hostler, *op. cit.*, P. 116.
2. Hostler, *op. cit.*, P. 103.

لاندو، پیشین، صص ۱۸۵-۱۳۱.

عوارض اقتدار

عامل دیگری که در خروج سریع بحث پان‌ترکیسم از سطح مباحث مهم کشور در عرصهٔ فرهنگ و سیاست در سال‌های نخست دههٔ ۱۳۰۰ مؤثر واقع شد، تحولات درونی ایران بود. با تحکیم مبانی قدرت رضاخان سردار سپه که در نهایت به صورت یک پادشاهی استبدادی صورتی نهایی یافت نه فقط پان‌ترکیسم که بحث و فحص هرگونه موضوع سیاسی و اجتماعی دیگر نیز موقوف شد. برای مثال به رشته مباحثی می‌توان اشاره‌ای کرد که دکتر محمود افشار در این زمینه مطرح ساخت. این که پیشتر نیز بدان‌ها اشاره شد با آن که گفتار مسلط آن روزگار تلقی می‌شوند ولی به همان طرح و بحث اولیه محدود و منحصر ماندند و این در حالی بود که این بحث به رغم خاموشی حاکم بر ایران بازتابی منطقه‌ای یافته بود. اندک زمانی بعد ــ در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۳۰۰ ــ جوانبی از این آراء که بر نوعی اندیشهٔ پان‌ایرانیستی دلالت داشت در تعدادی از نشریات ارمنی زبان چاپ خارج مورد توجه قرار گرفت.[1] این توجه مورد نقد برخی از نشریات ترکیه واقع شد[2] ولی از آنجایی که در ایام آینده‌ای منتشر نمی‌شد که این بحث را بازتاب دهد و نشریاتی هم که سعی کردند بدین مضامین بپردازند ــ مانند ایران کبیر گریگور یقیکیان ــ توقیف شدند،[3] دکتر محمودافشار نیز از پیگیری این بحث بازماند.[4] از این به بعد ــ لااقل تا شهریور ۱۳۲۰ ــ اگر هم به مناسبت انتشار مطلبی در خارج از کشور یا نشست و تحرکی در این زمینه، پان‌ترکیسم و نکات مرتبط با آن به نحوی از انحاء مورد توجه مقامات کشور قرار می‌گرفت ــ که هر از گاه می‌گرفت

---

۱. از جمله هایرینک بوستون و دروشاک پاریس.

۲. محمدزاده میرزا بالا، ارمنیلر و ایران، ملی آذربایجان نشریاتی، صایی ۶، استانبول، ۱۹۲۲.

۳. کاوه بیات و مسعود کوهستانی‌نژاد (به کوشش) اسناد مطبوعات، ۲ ج، ج ۱، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲، صص ۲۵۱-۲۴۹.

۴. نگارنده امیدوار است که این موضوع را به صورت یک بررسی علی‌حده منتشر سازد.

ـ این توجه از دایرهٔ محدود مکاتبات اداری فراتر نرفته و برخلاف سال‌های آزادی نسبی مطبوعات، به هیچ وجه جنبهٔ عمومی پیدا نکرد.

موقوف شدن بحث پان‌ترکیسم در اواسط دههٔ ۱۳۰۰ شمسی اگرچه محصول پیش آمد مجموعه تغییراتی در یک دورهٔ کوتاه از تحولات داخلی و منطقه‌ای ایران بود ولی بر نوع شکل‌گیری اندیشهٔ ملّی در ایران معاصر و نحوهٔ رویکرد آن با مخاطراتی که هویت ملّی ایران را تهدید می‌کرد، تأثیری عمیق و دیرپا برجای نهاد.

از رنگ و رمق افتادن حرکتی که در سطحی ملی و عمومی، به ویژه در میان روشنفکران آذربایجانی برای مقابله با پان‌ترکیسم آغاز شده بود، یکی از نخستین آثار این دگرگونی بود. تقلیل و فروکاسته‌شدن یک حرکت ملی و خودجوش به یک رشته دستورالعمل‌های حکومتی، آثار زیانبار خود را به سرعت نشان داد.

همان‌گونه که در یکی از بخش‌های پیشین این بررسی ملاحظه شد رویارویی با تحرکات پان‌ترکیستی در آذربایجان و به ویژه پیگیری موضوع توسعهٔ معارف و آموزش زبان فارسی، از جمله مسائلی بود که از سوی نظام نوپای کشور به لشکر شمال‌غرب احاله شد.[1] تشکیل انجمن ترویج زبان فارسی در تبریز در اواخر سال ۱۳۰۴ بنا به امر سرتیپ محمدحسین‌خان آیرم فرمانده وقت لشکر یکی از مهمترین اقداماتی بود که در این زمینه مجری گردید. اگرچه جراید تهران و تبریز هر یک به نوعی از اهداف این انجمن که اموری چون «... دادن تیاترهای فارسی، لزوم مکاتبه به زبان فارسی در دوایر دولتی، تشکیل مدارس مجانی ابتدایی، وعظ کردن بر منابر به زبان فارسی و غیره...» را شامل می‌شد، تمجید کردند و این اقدام «صاحب‌منصب فاضل و وطن‌پرست آقای سرتیپ محمدحسین‌خان» را ستودند که «مکنون قلبی آذربایجانیان را تقویت و

---

۱. بنگرید به صص ۸۲-۸۶ همین بررسی

کمک می‌نمایند...»[1] ولی حکومتی شدن این موضوع تبعاتی را نیز به دنبال داشت.

دلتنگی

محمدعلی صفوت در تاریخ فرهنگ آذربایجان خود در شرح تحولات این دوره از راه و روش دیگری می‌نویسد که پاره‌ای از روشنفکران آذربایجانی در ذهن داشتند. به نوشتهٔ او فیوضات ریاست وقت ادارهٔ معارف استان که «توحید زبان و ترویج ادبیات فارسی در آذربایجان» را در رأس برنامه‌های خود داشت بر این باور بود که «... بوسیله فرهنگ و فرهنگیان آن را بهتر می‌توان رایج کرد و از زمان سابق هم جزو مرام وطنخواهان و روشنفکران محل بوده است، اما نه به آن ترتیبی که بعضی مامورین اعزامی قدم برداشتند، نه با تشدید و تحکم که آن نتیجهٔ معکوس و اثر بد بخشید...».[2] صفوت در توضیح بیشتر به تشکیل انجمن ترویج زبان فارسی به دستور سرتیپ آیرم اشاره دارد که به رغم ابراز شک و تردید پاره‌ای از فرهنگیان آذربایجانی به کارایی آن، بالاخره برگذار شد. «... سرتیپ هم در آن کنگره حضور یافت و نطق‌ها ایراد گردید، در نتیجه همان سال عکس‌العملی به ظهور رسید که سابقه نداشت؛ در ایام عید نوروز چند فقره کارت تبریک چاپی از شهر و اطراف به نگارنده رسید که به لغت ترکی نوشته بودند.»[3]

---

۱. شفق سرخ، ۱۲ اسفند ۱۳۰۴.

روزنامهٔ ناهید نیز در ابراز خوشوقتی از «... نهضت‌های مهمی [که] در صفحهٔ آذربایجان راجع به زبان فارسی و زبان اصلی آذربایجان شروع شده بود...» از مقاله‌هایی که در روزنامهٔ تبریز به مناسبت «کنگرهٔ ملی زبان فارسی» منتشر شد یاد کرده است. ناهید، ۳۰ فروردین ۱۳۰۵.

۲. محمدعلی صفوت، تاریخ فرهنگ آذربایجان، چاپخانهٔ قم، ۳۲۲۹، ص ۱۴.

۳. همان.

با تقلیل بیش از پیش حرکت گسترده‌ای که از سوی خود آذربایجانی‌ها در توسعهٔ معارف و آموزش زبان فارسی آغاز شده بود به یک رشته احکام و مقررات اداری، نه فقط اهمیت موضوع و جنبه‌های خود انگیختهٔ آن لوث شد بلکه به تدریج حساسیت‌هایی نیز در قبال آن شکل گرفت. اگرچه برخلاف تبلیغات گروه‌های پان ترک در مراحل بعد که از داغ و درفش حکومت در آموزش زبان فارسی سخن گفته‌اند، تأکید دولت بر آموزش زبان فارسی هیچ‌گاه از تذکر و توبیخ چند دانش‌آموز، صدور گاه به گاه تعدادی بخشنامه و نصب آگهی‌هایی در تابلوی اعلانات مدارس در تأکید بر سخن گفتن به زبان فارسی فراتر نرفت[1] و مردم آذربایجان و به ویژه تبریزی‌ها نیز به نحو احسن یعنی با شوخ طبعی خاص خود از عهدهٔ مقابله برآمدند[2] ولی این امر به مجموعه دلگیری‌هایی میدان داد که فقط

---

۱. در توضیح این موضوع با صرف‌نظر از انبوهی از مکاتبات اداری که بیشتر به وضعیت استخدامی معلمان غیربومی و دشواری‌های مالی این امر اشاره دارند یعنی علل مجری‌نشدن چنین خواستی، از چند نمونهٔ ذیل یاد می‌شود:

اعلان چاپی نمرهٔ ۶۰۰۱ مورخ ۲۲ آبان ۱۳۰۶ از طرف احمدمحسنی رئیس تشکیلات معارف ایالتی آذربایجان در تأکید بر این امر که چون امتحانات نهایی به زبان فارسی انجام خواهد شد اگر معلمین توجه نکرده و «... اطفال را به تکلم فارسی عادت ندهند وقت شاگردان را تضییع کرده و سبب واخوردن و عقب ماندن آن‌ها در امتحان خواهند شد.»
(سازمان اسناد ملی ایران /شعبهٔ تبریز ۶/۳/۵/۸ ت).

متحدالمآل شمارهٔ ۱۳۴، مورخ ۱۳۰۸/۱/۱۴ ادارهٔ معارف و اوقات ایالت آذربایجان در تأکید بر آن که «... باید در کلیهٔ مدارس معلمین و معلمات با شاگردان فارسی حرف بزنند...»
(ساما/شعبهٔ تبریز ۶۵۳۲ ت).

گزارشی از ادارهٔ معارف و اوقاف ایالت غربی آذربایجان به شمارهٔ ۲۶۹، مورخ ۱۶/۹/۱۰ دربارهٔ بازدید وزیر معارف ــ علی اصغر خان حکمت ــ و تأکید ایشان بر توجه بیشتر به آموزش فارسی در کلاس‌های ابتدایی (ساما/شعبه تبریز ۶/۵/۸ ت ۶)

۲. صفوت در اشاره به واکنش‌های عمومی در قبال اقداماتی چون نصب آگهی «ترکی حرف زدن ممنوع است» در مدارس، می‌نویسد میرزاعلی مکتبدار نیز «... در جوار حمام متصل به مکتب خود معروف به حمام میرفتاح این جمله را در لوحه‌ای نوشته و نصب کرده بود:
←

به محافل پان ترک و پان آذربایجانی، محدود نماند، پاره‌ای از شخصیت‌های وطن‌پرست آذربایجانی نیز در آن سهیم بودند.[1]

ایرانیّت آذربایجانی

یکی دیگر از ویژگی‌های این دوره از ظهور و سقوط مستعجل بحث پان‌ترکیسم در ایران، تأثیر دیرپا و ماندگار آن برناسیونالیسم ایرانی بود. در حالی که ناسیونالیسم ایرانی همانند بسیاری از دیگر جنبش‌های ناسیونالیستی زمانه از بدو طرح و بیان خود در آثار و افکار چهره‌هایی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی در تبیین «خود» تا حد زیادی به ارائهٔ توصیفی از «دیگری» اتکاء داشت و این دیگری نیز چیزی نبود جز یک «ترک و تازی» کلی که در آن گفتار عامل اصلی برباد رفتن مجدد عظمت گذشته ایران قلمداد می‌شد،[2] طرح و بحث مقولهٔ پان‌ترکیسم در سال‌های نخست دههٔ ۱۳۰۰ که با دوره‌ای مهم از بنیانِ دولت ـ ملت مدرن ایرانی همزمان بود، باعث شد تا از آن «دیگری» نسبتاً مجرد و انتزاعی دورهٔ قبل، صورتی ملموس و مشخص ارائه گردد. و در این بحث و رویارویی بود که در ارائه تعریفی از چیستی ایرانیّت و وجوه ممیزهٔ آن از «دیگری» مزبور، از این «خود» نیز تصویری بالنسبه ملموس و مشخص ارائه گردید. تصویری که به رغم در برداشتن تمام شاخصه‌های

→

«روتراشیدن در این حمام [را] موقوف دارند.» (صفوت، پیشین، ص ۱۸۱؛ همچنین ص ۱۱۴).

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به مهندس ناصح ناطق «کتاب مستوفی و آذربایجان»، ضمیمهٔ یغما، س ۱۸، ش ۶، ۷، ۹، ۱۰، شهریور ـ دی ۱۳۴۴.

۲. بنگرید به دکتر فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹، صص ۱۱۶-۱۳۶؛ اندیشه‌های میرزآقاخان کرمانی، چ ۲، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۷، ص ۱۶۵.

ملیّت چون زبان، تجربهٔ تاریخی مشترک، وحدت سرزمینی... وجه سیال خود را از دست نداده و به یک تعریف یک وجهی از این مقوله محدود نمی‌شود. حتی زبان فارسی نیز که در نهایت به رکن اصلی این چیستی تبدیل می‌شود بیشتر به صورت یک پدیدهٔ تاریخی و حاصل همزیستی طیف متنوعی از اقوام و ملل گوناگون در یک دورهٔ تاریخی طولانی تعریف می‌شود تا چیز دیگر. نکتهٔ دیگری که در این زمینه می‌توان مورد توجه قرار داد چگونگی اهمیت یافتن زبان فارسی یا به عبارت دقیقتر چگونگی واقف شدن طرفین بحث به اهمیت این موضوع است.

همان‌گونه که اشاره شد از همان مراحل نخست کار، زبان فارسی به خط اول این رویارویی تبدیل شد. حمله از این حوزه آغاز شد، تدابیر دفاعی نیز طبعاً در همین حوزه اتخاذ گردید. در این چارچوب و در ادامهٔ این مواجهه، خلط مبحث‌هایی صورت گرفت که در آن‌ها نیز بازهم زبان فارسی زمینهٔ اصلی را تشکیل می‌داد. یکی از این موارد طرح مقولاتی بود چون «شوینیسم فارس» یا «پان فارسیسم». از طرح این مقولات چند هدف اصلی دنبال می‌شود. یکی تقلیل زبان فارسی از زبان مشترک طیف وسیعی از باشندگان یک سرزمین گسترده که در عین حال محمل بخش مهمی از ادب و فرهنگِ حاصل از این همزیستی نیز می‌باشد به زبان یک قوم و طایفهٔ بخصوص و آنگاه با در نظر داشتن جایگاه ویژه و ممتاز این زبان، ارائهٔ تصویری از یک موجودیت برتر و سلطه‌جو به نام «فارس». موجودیتی که نه از لحاظ تاریخی قابل شناسایی است و نه از نظر موازین مردمشناسی با هیچ معیاری به تبیین می‌آید.[1] استتار یک اندیشهٔ تهاجمی که از حدود صدسال پیش به صورتی بی‌مقدمه ایرانیّت و نشانه‌های آن را

---

۱. اگرچه آرائی که در این زمینه مطرح شده‌اند آشفته‌تر از آن هستند که بتوان بدان‌ها ارجاع داد ولی مروری بر نوشته ذیل لااقل از لحاظ آشنایی با کم و کیف ماجرا مفید می‌باشد: علی‌رضا اردبیلی «دادنامهٔ آذربایجان» (بررسی تحلیلی پان‌فارسیسم) در نشریه تریبون (چاپ سوئد) ش ۴، زمستان ۱۹۹۹، صص ۲۴۷-۲۱۱.

هدف قرار داده است و پیراستن آن به عنوان حرکتی در دفاع از حقوق اقلیت‌ها و محرومان هم از دیگر اهداف این ماجراست.

ویژگی دیگر این دوره از شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی، ماهیّت آذربایجانی آن است. همان‌گونه که ملاحظه شد بار اصلی این رویارویی و در نتیجه تعریفی که از ایرانی و ایرانیّت ارائه می‌شود بر دوش اهل نظر و روشنفکران آذربایجانی قرار دارد یعنی بردوش شخصیت‌هایی چون سیدحسن تقی‌زاده، حسین کاظم‌زادهٔ ایرانشهر، محمود غنی‌زادهٔ سلماسی، رضازادهٔ شفق تبریزی، سیداحمد کسروی، دکتر تقی ارانی،... و علی صادقی تبریزی. ضرب و توان، بُرایی و قاطعیت این دوره از ناسیونالیسم ایرانی نیز به همین ماهیت آذربایجانی بحث بر می‌گشت.[1]

کسروی در یادداشتی که سال‌ها بعد در توصیف تحولات این دوره و در تاکید بر سهم موثر آذربایجانیان در مقابله با پان ترکیسم نوشت ضمن توضیح این نکته که قصد وی از طرح این تاریخچه «... توهین به زبان ترکی یا کاستن از ارج آن نیست...» زیرا «... ترکی یکی از زبان‌های بزرگ جهان و در شمار عربی و فارسی... می‌باشد [و] این کمی آذربایجانیان نیست که زبانشان ترکی گردیده...» است خاطرنشان کرد که با توجه به «صلاح تودهٔ ایران» در یکی بودن زبانش «... این دلیل جوانمردی آذربایجانیان است که از احساسات خودخواهانه جلوگرفته و تعصبات جاهلانه را کنار گزارده و در راه سعادت توده و کشور پیشگام گردیده و می‌گویند باید از ترکی چشم پوشید و تا می‌توان رواج فارسی را در میان آذربایجانیان بیشتر گردانید...». او در توضیح بیشتر افزود «... این اندیشه‌ای است که خود آذربایجانیان در نتیجهٔ خردمندی و پاکدلی پیدا کرده‌اند و خود پیش افتاده و آن را به جریان

---

۱. ابعاد کلی‌تر این مقوله در بررسی ارزشمند ذیل نیز مورد توجه بوده است: علی مرشدی‌زاد، روشنفکران آذری و هویت ملّی و قومی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.

گزارده‌اند...»[1] به عبارت دیگر «این تصمیمی بود که آزادیخواهان آذربایجان گرفتند. دولت یا تهران در آن دخالت نداشتند...»[2]

در اشاره به دیگر ایرانیانی که در کنار آذربایجانی‌ها وارد این بحث شدند از دکتر محمود افشار می‌توان نام برد که اگرچه از مردمان یزد بود ولی ترک‌ها خود به دلیل افشار بودنش او را «ترک» می‌دانستند[3] و یا رشید یاسمی که کرد بود. در واقع تنها «فارس» این معرکه حبیب‌الله نوبخت از اهالی شیراز است که او نیز نکاتی چند را در حاشیه این بحث مطرح کرد.

ولی با این حال موقوف داشتن ادامهٔ بحث به گونه‌ای که پیش آمد، عوارض و کاستی‌هایی را نیز در ناسیونالیسم ایرانی برجای گذاشت که دیدگاه مزبور هنوز هم نتوانسته آن‌ها را به نحوی اساسی رفع و رجوع کند. بحثی که در چیستی ایران و ایرانی و جوانب عملیِ مترتب بر این تعریف بدان صورت پرجوش و نیرومند آغاز شده بود نه فقط در نیمهٔ راه بلکه در همان آغاز راه در برابر انسداد حاصل از استبداد پهلوی از ادامهٔ حرکت باز ماند و قادر نشد به پدیده‌ای قوی و ریشه‌دار تبدیل گردد. بخشی از این کاستی‌ها و نواقص جنبه‌ای ذاتی و درونی داشت و بخشی از آن‌ها نیز حاصل شرایط حاکم بر رویارویی و نبردی بود که در این مصاف بر ایرانیان تحمیل شد.

دشواری‌های راه

در اشاره به بخش نخست این مقوله از نوعی سنگینی بیش از حد «گذشته» در قیاسِ با «آینده» می‌توان سخن به میان آورد؛ نکته‌ای که

---

۱. سیداحمد کسروی، «دربارهٔ آذربایجان» پیمان، س ۷، ش ۷، فروردین ۱۳۲۱، ص ۴۸۰.

۲. [سیداحمد کسروی] سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ (پاییز ۱۳۲۴) به نقل از چاپ سوم این رساله در در راه سیاست...، تهران: شرکت چاپاک، ۱۳۵۷، ص ۵۰.

۳. برای مثال بنگرید به یادداشت «آینده مجله سی» نشریهٔ آذری تورک، صایی ۶، ئیل ۱، ۱۵ نیسان ۱۹۲۸، ص ۱۶.

سیدحسن تقی‌زاده نیز سعی کرد آن را به بحث گذاشته و بر اهمیت آن پافشاری کند، ولی همانند بسیاری از هشدارهای جدّی آن روزگار به جدّ گرفته نشد؛ او در کنار بر شمردن اولویت‌هایی چون معارف و لزوم توسعهٔ تعلیمات عمومی از تذکر این مهم نیز کوتاهی نکرد که در نهایت این عاملِ «تکمیل ترقیات مادی و... بلندترشدن ارتفاع معرفت و تربیت مردمان» هر مملکتی است که شالودهٔ اصلی دوام و بقای آن ملّت را تشکیل می‌دهد و نه چیزهای دیگر. اشارهٔ مشخص او به «تعصب ملیّت عربی و خیالات 'ایردانتیزم' [الحاق‌گرایی] در بغداد [بود که] خطر قطعی و ضربت مهلکی برای نواحی عرب‌نشین یا عربی زبان ایران تهیه می‌کند و فقط منتظر تکمیل ترقیات مادی عراق و بلندترشدن میزان ارتفاع معرفت و تربیت مردمان آن مملکت از مردم بختیاری و اصفهان و لرستان است و به مجرد این که یک جمعی که مجاور دو قوم است یکی همزبان و دیگری دارای زبان دیگر، همسایگان همزبان خود را در معرفت و تمدن و اقتصاد و ثروت بالاتر از همسایهٔ عجمی خود دیده، به مثل میوهٔ رسیده یا مرغ پَرسوخته به حکم قطعی طبیعت به آغوش قومی که همزبان خود اوست میافتد، خواه بغداد نخواهد یا طهران نخواهد یا هیچ یک نخواهد...»[۱] یعنی همبستگی، هرچند نیز عمیق و ریشه‌دار باشد، مالاً یک پا نیز در آینده دارد و امید اجزاء آن ملت به یک زندگانی بهتر.

بخشی دیگر از این کاستی‌ها ــ همان‌گونه که خاطرنشان گشت ــ حاصل شرایط حاکم بر نبردی بود که در این دوره بر ایرانیان تحمیل شد. پاره‌ای از چهره‌های مهم و تأثیرگذار این نبرد در مقابله با ناسیونالیسم ترک و پان‌ترکیسم بدان جهت تمایل یافتند که برخی از روش‌ها و ویژگی‌های حریف را نیز اقتباس کرده و برضد خود او به کار گیرند و در نتیجه در

---

۱. سیدحسن تقی‌زاده، «فقدان نقشه مستلزم فقدان بودجه...» تقدم، ش ۱، ش ۶، بهمن ۱۳۰۶، صص ۳۲۱-۳۲۰.

جهت تبدیل‌شدن به پدیده‌ای سیر کنند که خود اصولاً در مقام نفی و مقابله با آن برآمده بودند.

این را به خوبی می‌توان در توصیف ستایش‌آمیز کاظم‌زادهٔ ایرانشهر از ناسیونالیسم ترک دید. او به رغم آگاهی بر تمامی جوانب این پدیده ــ «فرقهٔ اتحاد و ترقی هر قدر هم اعمال بسیار فضیع را ارتکاب کرده باشد برای ملت ترک یک نجات‌دهنده بود» ــ در نگاهی غیرانتقادی بر این باور بود که «ما فقط باید درس عبرت بگیریم و از همان راهی که ترک‌ها رفتند برویم و آن شاهراه ملیّت است. یعنی ما نیز تخم ملیّت و ایرانیّت را در دل‌های تمام افراد ملّت باید بکاریم و در راه حفظ حیات ملی شرافت و حیثیت نژادی خود به قدر ترک‌ها جانفشانی کنیم»[1]

حتی دکتر محمود افشار نیز در طرح پاره‌ای از آراء خود در «مسألهٔ ملیّت و وحدت ملی ایران» از این مقوله بی‌تأثیر نبود؛ به نوشتهٔ او «... همان‌طور که به عنوان 'پان‌تورانیسم' یا 'پان ترکیسم' یعنی اتحاد تورانیان و ترکان یک ایده‌آل ملی ترک‌ها را به هیجان آورده...» ما نیز در مقام مقابله «... ناچاریم 'پان ایرانیسم' یعنی اتحاد ایرانیان داشته باشیم...»[2]

همان‌گونه که در بسیاری از دیگر شئون ترقی و تجدد، تحولات عثمانی را سرمشق قرار داده بودیم اینک نیز در امر دولت ملت‌سازی از آنچه که در ترکیهٔ عثمانی می‌گذشت بی‌تأثیر نماندیم؛ ما نیز سعی کردیم «در همان راهی که ترک‌ها رفتند *برویم*»؛ پاره‌ای از اسامی ترکی و عربی دهات و رودهای ایران را که میراث «ترکتازان و غارتگران اجنبی» دانستیم، تغییر دادیم،[3] حتی در یک مرحله طی یک رشته تقسیمات جدید کشوری «... اسامی آذربایجان و خراسان و کرمان...» را حذف و بر

---

۱. ایرانشهر، س ۳، ش ۳، ۲۵ دی ۱۳۰۳ ص ۱۳۵ و ۱۴۰.
۲. آینده، س ۲، ش ۸، آذر ۱۳۰۶ به نقل از گنجینهٔ مقالات، پیشین، ص ۱۸۷.
۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کاوه بیات، «فرهنگستان و تغییر اسامی جغرافیایی در ایران»، نشر دانش، س ۱۱، ش ۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰، صص ۲۴-۱۲.

هر استانی یک شماره گذاشتیم،[1] در راه پالایش زبان فارسی از لغات بیگانه گام نهاده و مؤسسه‌ای را نیز برای این‌منظور بنیان نهادیم[2]... ولی خوشبختانه برخلاف ترک‌ها که تا به آخر راه رفتند، در این تقلید و تأسی با توفیق چندانی روبرو نشدیم؛ فرهنگی عمیق و ریشه‌دار و هویتی به کلی متفاوت، در نهایت مانع کار شدند. تلاش‌هایی که برای تغییر خط در جریان بود هیچ یک به نتیجه نرسید.[3] پالایش زبان فارسی و وضع لغات و واژه‌های جدید با مقاومت‌هایی جدّی روبه‌رو شدند.[4] شماره‌نهادن بر استان‌ها و ولایات ایران امری کوتاه و گذرا از آب درآمد... زیرا هویت ایرانی و لهذا ناسیونالیسم استوار بر آن از ماهیتی به کلی متفاوت از پدیدهٔ نوپا و نوظهوری چون هویت ترکی برخوردار بود. از این‌رو نه می‌بایست در همان راهی که ترک‌ها رفتند برویم و نه ناچار بودیم که در مقام مقابله با پان‌ترکیسم «... پان‌ایرانیسم یعنی اتحاد ایرانیان داشته باشیم.»

برخلاف ترک‌ها که برای شکل‌دادن به یک دولت ملت نوپا در دل ویرانهٔ برجای مانده از امپراتوری عثمانی به خلق و ابداع یک هویت جدید ناچار بودند، ایرانی‌ها چنین مشکلی نداشتند. نه به جعل و تحریف تاریخ و ایرانی قلمدادکردن عالم و آدم نیاز داشتند و نه به دست‌اندازی به

---

۱. بهرام امیر احمدیان، تقسیمات کشوری (مجموعهٔ از ایران چه می‌دانیم/۴۷) تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳، صص ۸۶ - ۸۳.

۲. بنگرید به فریدون بدره‌ای، گزارشی دربارهٔ فرهنگستان ایران، تهران: ۲۵۳۵.

۳. برای آگاهی از بحث تغییر خط و پیشینهٔ تاریخی آن بنگرید به یحیی ذکاء، در پیرامون تغییر خط فارسی، بخش نخست، تهران، [بی‌نا]، ۱۳۲۹.

۴. برای آگاهی بیشتر، در درجهٔ اول دو رسالهٔ مهم ذیل: سیدحسن تقی‌زاده، «جنبش ملّی ادبی» در مجلهٔ تعلیم و تربیت، ۱۳۱۴ (مقالات تقی‌زاده، پیشین، ج ۳، صص ۱۰۲-۸۷) و محمدعلی فروغی، پیام من به فرهنگستان (۱۳۱۵)، ج ۲، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۴ که هشداری جدّی بودند در قبال هرگونه افراط، و همچنین کاوه بیات، «فرهنگستان اول دشواری‌های وضع و ترویج واژه‌های نو»، نشر دانش، س ۱۲، ش اول، آذر و دی ۱۳۷۰، صص ۵۱-۴۸.

میراث فرهنگی همسایگانشان؛ هویت ایرانی پدیده‌ای بود دیرپا و ریشه دوانده در گذشته‌های دور این سرزمین. سرزمینی که به رغم تحمل امواج پی‌درپی هجوم اقوام و فرهنگ‌های مختلف، هر بار توانسته بود به نوعی قد علم کرده و ایرانیّت خود را از نو بازسازی کند و دلیلی نداشت که در این بزنگاه جدید ـ گذر به یک دولت ملّت مدرن ـ نیز نتواند با تکیه بر پاره‌ای از عناصر دیرپای این هویت ـ از جمله تکثر و چندگانگی نهفته در آن ـ بار خود را به مقصد برساند.

چند پرسش

«... اسامی آذربایجان و خراسان و کرمان و عربستان و غیره...» خود نشانه‌های اصلی این هویت بودند، چگونه می‌شد از طریق حذف آن‌ها طی یک رشته تقسیمات جدید کشوری به وحدت ملی کمک کرد؟ شاید که نام‌های ترکی و عربی پاره‌ای از دهات، کوه‌ها و رودهای ایران میراث «ترکتازان و غارتگران اجنبی» بوده باشند، ولی آن نیز از تاریخ پرفراز و نشیب این سرزمین، یعنی از هویت ملی آن حکایت داشت.

زبان فارسی نیز از آنجا که همانند دیگر ارکان هویتی ایرانی نه زبان یک قوم و منطقه خاص بلکه محصولِ انتخاب و تعامل طبیعی طیف متنوعی از اقوام و مللی بود که از دیرباز در این سرزمین زندگی می‌کردند، از وضعیتی مشابه برخوردار بود. در عین حال که با توجه به تهاجم گسترده‌ای که بر ضد آن آغاز شده بود از هیچ تلاشی برای پاسداری از آن نمی‌بایست مضایقه کرد، ولی این امر با وجود و تداوم حضور دیگر زبان‌ها و لهجه‌های رایج در این سرزمین منافاتی نداشت. زبانی که در طول تاریخ هزارساله‌اش هم از خود به این زبان‌ها و لهجه‌ها ارزانی داشته و هم از آن‌ها گرفته بود چگونه می‌توانست تداوم خود را در نادیده انگاشتن دیگری جستجو کند؟

این گونه پرسش‌ها و مجموعه‌ای از دیگر پرسش‌های مشابه از جمله نکاتی بودند که می‌بایست در ادامهٔ رشته مباحثی که در سال‌های نخست دههٔ ۱۳۰۰ آغاز گردید مطرح شده و مورد توجه قرار گیرند، ولی بنابه دلایلی که می‌دانیم و در رأس این دلایل نیز بسته‌شدن فضای سیاسی و اجتماعی ایران در آن سال‌ها، چنین نشد. در سال‌های بعد و به ویژه در خلال پیش آمد دوره‌هایی گذرا از آزادی‌های نسبی سیاسی، همانند سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ اگرچه برخی از این پرسش‌ها مطرح شدند ولی بنا به عللی که بررسی آن‌ها در حوصلهٔ این یادداشت نمی‌گنجد برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها تلاشِ درخور توجهی صورت نگرفت.

ناسیونالیسم ایرانی که در همان مراحل اولیه شکل‌گیری یک «حکومت مقتدر و نظام قوی» از حاصل نهایی مطلوب خود دچار یأس و سرخوردگی شده و در پی فروپاشی این پدیده نیز دچار بحرانی اساسی شد هیچ‌گاه نتوانست در ارتباط با پاره‌ای از اندیشه‌های بنیانی خود چون چیستی ایرانیّت و تدابیری که می‌بایست در حفظ و تقویت آن اندیشید، از برداشت‌هایی که در دورهٔ اوج خود، یعنی سال‌های نخست دههٔ ۱۳۰۰ بدان‌ها دست یافته بود، گامی فراتر نهد. ولی این تنها عیب کار نبود. نه فقط از پاره‌ای از این اندیشه‌های بنیانی خود گامی فراتر نگذاشت که اصولاً کل آن‌ها را نیز به دست فراموشی سپرد. در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ یعنی در نخستین دور از بروز بحران سعی کرد از طریق اتخاذ رنگ و رویی ضد امپریالیستی راهِ چاره‌ای بیابد و به دنبال بی‌نتیجه ماندن این تمهید، بر آن شد تا با استعانت از آموزه‌های مذهبی مفرّی پیدا کند. حال آن که اُس و اساس کار در همان دورهٔ کوتاه ولی کارساز نیمهٔ نخست دههٔ ۱۳۰۰ فراهم شده بود. هم مجموعه تعاریفی که در این ایام از ایرانیّت و چیستی آن به دست آمد، تعریف‌های درست و استواری بود و هم اصولی که در دفاع از این موجودیت اتخاذ گردید. گام و گام‌های بعدی

نیز که طبیعتاً با بحث و فحص بیشتری توام می‌شد و روش‌های کار را نیز به تأمل مداقه می‌گذاشت نیز می‌بایست بر همین اساس استوار گردد، ولی چنین نشد.

پیوست‌ها
اسناد و مقالات ضمیمه

۱

معارف و علوم آذربایجان[۱]

معنی یک ملت چیست و چه شرایط لازمه دارد که مردم یک ناحیه را بتوان ملت واحده نامید؟ بعضی می‌گویند عده‌ای از مردم که در تحت یک سلطنت زندگانی می‌نمایند ملت واحد می‌باشند. اما در حقیقت ملت واحده اهالی یک ناحیه را می‌توان نامید که تمام آنها از حیث عادات و اخلاق و مذهب یکی باشند و هر مملکتی که مرکب از ملت واحده باشد برای ترقی مستعدتر است و تربیت و تمدن آن ملک را با وجود فی‌الجمله حرکت در کمال سرعت فرا خواهد گرفت به عکس در ممالکی که ملل مختلفه سکنی دارند ترقی و تمدن را عایقی بزرگ در پیش می‌باشند و ما در این مختصر دولی را که مرکب از ملل مختلفه هستند مورد بحث قرار نمی‌دهیم و در آن موضوع سخنی نمی‌رانیم چه این گفتگو با وضع وطن عزیز ما به کلی منافی است.

به حمدالله یکی از ممالک روی زمین که مرکب از ملت واحده می‌باشد، مملکت عظیم‌الشأن ایران است چه تمام اهالی آن از حیث آداب و اخلاق و مذهب رویه واحد دارند و اختلافی بین آنان مشاهده نمی‌شود. تمام دوستدار

---

۱. حبل‌المتین، ش ۱۵، س ۱۴، ۲۴ رمضان ۱۲/۱۳۲۴ نوامبر ۱۹۰۶.

ایران و طرفدار ترقی مُلک‌کیان می‌باشند و اگر امروز از بعضی جهات جزیی اختلافی بین آنان مشاهده شود علت آن است که نور علم هنوز به مملکت ما نتابیده و خورشید تمدن اراضی موات وطن‌مان را قابل کشت و زرع نگردانیده است.

لابد خواهید فرمود که آن اختلاف کدام و این اظهار را چه مرام در مدنظر است؟ لذا جسورانه عرض می‌کنم در این مختصر قصدم ذکر کلیه نفاق ایرانیان و عدم اتحاد آنان نیست. بلکه مقصود ذکر مطلب مخصوص است که در عنوان اشاره بدان شده [است]. یکی از خرابی‌های بزرگ هجوم تاتار و مغول که امروزه نیز مملکت ما را اسیر بند غم نموده اشاعه زبان ترکی در بهترین نواحی ایران یعنی خاک مقدس آذربایجان می‌باشد. شیوع این لسان در آن ناحیه اختلاف بزرگی مابین دو برادر انداخته و از طرفی رشته پلتیکی مملکت ما را نیز متزلزل ساخته برادران آذربایجانی ما خود را از نوع فارس جدا می‌دانند و پارسی‌زبانان عوام نیز این اختلاف بی‌اصل و بنا را از روی دلیل می‌پندارند و حال آنکه تمام از پستان یک مادر شیر نوشیده و در یک خانه تربیت شده‌ایم.

آه!!! چرا دائرهٔ معارف ایران تا حال به این خیال نیفتاده این [و] حجاب مختصر را مرتفع نساخته؟ در صورتی که واضح و مبرهن است که این مسئله تا چه درجه به بازار معارف آذربایجان سکته وارد آورده و برادران ما را تا چه پایه دچار مشکلات ساخته، اطفال آذربایجانی برای تحصیل زبان ملّی مدّتی وقت خود را تلف می‌کنند و این اتلاف زمان محققاً آنان را از تکمیل تحصیلات علمیه به کلی باز می‌دارد و به عبارت آخری آموختن زبان فارسی برای مردم آذربایجان مثل این است که یک نفر بخواهد تحصیل لسانی خارجه نماید.

دیگر از مضار آن اینکه برادران آذربایجانی ما را ممالک خارجه به واسطه مشابهت زبان با ترکان عثمانی اشتباه می‌نمایند (اگرچه بعضی خواهند گفت که بین ترکی عثمانی و آذربایجانی فرق بسیار است ولی در ممالک خارجه وقتی ترک می‌گویند جز ترک‌های عثمانی قصدی دیگر ندارند و از زبان ترکی نیز ترکی عثمانی استنباط می‌شود) حال آنکه عثمانی‌ها در هر موقع با آنها ضدیّت به خرج داده به لفظ عجمی بودن تحقیرشان می‌نمایند.

آیا سزاوار است که یک قسمت از اهالی ایران بدون هیچ علت و برهان خود را ترک بخوانند و اجساد اسلاف خود را ازین ادعای بی‌جا به سوزش آرند؟ آیا وقتی لفظ ایران برده شود چه مقصود در نظر می‌آید؟ مسلماً هیچ وقت از کلمه ایران ممالک ترک استنباط نمی‌شود. اگر جدّ و جهد نمائیم که در آذربایجان لسان ترکی و ادبیات آن زبان شایع گردد خدمتی به وطن کرده‌ایم؟ نه والله بلکه هرچه در این‌باب جاهد شویم اقدام بر ضد وطن شده و این تعقیب جاهلانه نفوذ عثمانی را در آن سامان زیاد تواند گرداند. چه بدیهی است اگر ما بخواهیم در ترکی آذربایجانی ایجاد ادبیات نمائیم باید اقتباس از عثمانی‌ها کنیم زیرا ترکی آذربایجانی به خودی خود دارای ادبیات نیست و هیچ عاقل وطن‌پرست رضا نمی‌دهد که بهترین نواحی ایران از حیث لسان و ادبیات در تحت نفوذ آل عثمان قرار گیرد.

فاش می‌گوئیم بر تمام تربیت‌شدگان آذربایجان و نونهالان آن سامان لازم است که در این ماده بکوشند و ملیّت خود را حفظ نمایند [و] این الفاظ موهومی بی‌اصل که از روی بی‌سوادی شایع شده از میانه بردارند، همه خود را ایرانی بدانند و از هر دری که وطن را ترقی ممکن است داخل شوند. امروز ملت ایران اتحادی محکم لازم دارد. باید پا به موهومات زده و دست در دست هم داده در تحصیل افتخار وطن ساعی باشیم. اگر امروز در ایران علامتی ظاهر باشد که از آن علامت صد سال دیگر نفوذی برای یکی از دول در ممالک ما متصور به تصور آید باید جان و مال خود را صرف نموده آن علامت خانه خراب‌کن را معدوم و منهدم سازیم.

از آن‌جایی که تمام این نواقص از راه بی‌علمی عارض به وطن ما گردیده و هر دسته در بیغوله‌های تاریک تیه جهالت از روی عدم بصیرت حرکت مذبوح می‌نمائیم امید است بعد از این که مجلس شورای ملی کماهو در کلیه امور معارف دقت کامل نموده و متخبین عظام ملت تحصیل زبان ملّی و علوم ابتدائیه را در تمام ممالک ایران مجبوری فرمایند شاید این نواقص خانه خراب کن به قوت علم از میانه برداشته شود و ایرانیان هم مانند سایر ملل خوشبخت عالم، تکالیف این جهانی خود را بفهمند.

۲

وحدت ملیّه حیات قوم است[1]

در شماره ۲۶۶ جریده ارشاد [باکو] مورخه ۱۳ شوال مقالهٔ که نگاشته کلک خیرخواهانه ادیب محترم صالح‌بیک بود مطالعه شد. به راستی تمام مملو از نصایح مشفقانه و مصالح مدبرانه به شمار می‌آمد مگر در یک ماده اهمی که متعلق به مسئله زبان بود. هر چند ادیب محترم بنابر حُب ملی گزارشی در تحریص و تشویق زبان ترکی در داخله آذربایجان که به منزله رأس هیکل ایران است نموده و ما در این مورد به ایشان خورده نخواهیم گرفت. چه البته هر ملت به دوستی زبان خویش مجبول [؟] است بل ایشان را به تقدیم چنین وظیفه معتنائی در محضر معارف صمیمانه تبریک می‌نمائیم و خیالات عاجزانه خود را نیز که فقط ناشی از حفظ شئونات ملی ایران است با امیدواری به تصدیق انصافمندان دانشمند ملت پرست به توسط جریده مقدس تسلیم می‌کنیم که در موقع تشهیر در آورند.

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد

ادیب صالح‌بیک در آخر مقاله می‌نگارد از عموم اهالی آذربایجان خصوصاً تبریز لازم است که در مکاتب خود زبان مادری خویش را که ترکی است به اطفال نوآموز آموزگاری کنند و نیز آهسته‌آهسته مکتوبات و مخابراتی که در میان جماعت مستعمل می‌شود به ترکی بنویسند که این نخست باعثی است بر اتحاد ایشان با مسلمانی که در ممالک خارجه سکنی دارند و همچنان باعث ترقی بسیار آموزگاران نیز در زمان قلیلی می‌شود. به جهت آن لازم است که کتاب‌هایی که دار [و] مدار تعلیم مکاتب بر آنهاست به زبان ترکی تألیف نموده و سایر کتب را هم به همان زبان ترجمه نمایند و غیره.

باید دانست برای ممالک ایران تعلیم هیچ زبان ارشدِ لزوم را ندارد جز زبان اصیل نجیب خودشان که فارسی است.

---

۱. حبل‌المتین، ش ۲۲، س ۱۴، ۲۹ ذیقعدهٔ ۱۴/۱۳۲۴ جنوری ۱۹۰۷.

البته استقلال ملی ایرانیان وابسته به همین زبان است ایران و زبان دیگر...[۱] زندگی نخواهد کرد تاکنون از بی‌مبالاتی اهالی به زبان فارسی آنچه صدمه رسیده بس است، زیاده بر این دور نشویم... در درجه تا به حال دور افتادیم [و] از مقصد دور ماندیم. ایران به فارسی برپاست و استقلالش با زبان فارسی بر جا. چون نام ایران فارسیست فارسی را همی خواهد. دواوین‌سلف چه بسیار که ایران را به نام فارس ضبط نموده چنانچه حال هم در اروپا به عنوان پرس یا پرش یا پرسیس نام نهاده شده در نفس‌الامر الفاظ مرادف یکدیگرند. آیا از بی‌مبالاتی نیست که اهالی غیور آذر آباده‌گان یا آذربایجان اکثری ترکی‌گوی آمده؟ مگر تاریخ شهادت نمی‌دهد که تا عصر پنجم هجری در آن خطهٔ خضراء گویندهٔ ترکی وجود نداشته؟ آری پس از تصرف مغولان و مهاجرت طوائف ترکمان خاصه سلاطین آق قویونلو و صفویه و استیلای موقتی عثمانیان که غیر از آنان نیز بسی از طوائف اتراک در ممالک آذربایجان به عنوانات سپاهگری و ایفاء وظایف خدمات عسگری به مرور سکنی گرفته رفته‌رفته با پارسیان اصیل اهالی آن ملک آمیزش و آمیختگی به هم رسانیده و امتزاج و ازدواج این دو عنصر برای ایران ایجاد ترکستان جدیدی نمود. از چهره و تناسب اعضاء و آداب و مشوار [؟] معیت اهالی آذر آبادگان نیک هویداست که از ترکیب عنصر ترکی به‌جُز قلیلی در ایشان بجا نمانده. چنانکه در حسن صورت و مکارم طبیعت از سایر اهالی فارس هیچ کمی ندارند به عبارت اخری اینان نیز فارسی‌اند مگر زبانشان پس هر دانشوران ایران راست که اگر در خیال اعتلاء و ترقی ملی ایران هستند آن‌گونه مسائل مهمه را منظور نظر دقت و اعتناء قرار داده، با تعمق مبصرانه و دیده دوربین در او بنگرند.

آیا نمی‌دانید که در ایران دو زبان موجب عقامت مطالب منظوره ترقی است؟ مگر اختلاف زبان در یک ملت اختلاف افکار و آراء و اختلاف افکار و آراء جنود شوم شقاق و نفاق را دعوت نخواهد کرد؟ ما نمی‌گوئیم آذربایجانیان مجبور به فارسی‌گوئی بشوند زیراکه در نمودن چنین تکلیفی هیچ‌گونه حق شرعی و عرفی نداریم. هرکس در گفتگو به هر زبان آزاد است فقط نظر به اتحاد جامعه ملی و

۱. نقطه‌چین‌ها در اصل.

مذهبی و دولتی استدعا می‌کنیم اسلوب تعلیم مدارس و مکاتب را لابداً محض حفظ حیثیت قدیمی خویش به زبان عذب‌البیان پارسی بگذارند تا رفته‌رفته نونهالان و نوباوگان وطن از طفولیت در این زبان ملکه وافی و قدرت کافی به هم رسانیده شاید آنان برخلاف ما شأن ملک و حیثیت زبان ملی خود را که امروز از معتبرترین و شیرین‌ترین زبان‌های آسیایی است به طور شایسته و وضع بایسته نگاهداری نمایند. آذربایجان از عمده و نخبه ممالک ایران است و تاکنون هرگز نشده که به جز ایران به شمار رود. همواره استظهار و افتخار پادشاهان ایران بدین خطهٔ خضراء بوده آیا هنوز وقت نرسیده که اهالی آذربایجان نیز در ترویج و اشاعه زبان اصلی خود که پارسیست بکوشند؟ شاید بدین‌وسیله از حقوق وطن که بسی بر ذمه ایشان ثابت است چیزی اداء نموده باشند. مگر آذربایجانی به هر جای ممالک خارجه قدم گذارد غیر از ایرانی خوانده می‌شود. پس ندانستن زبان ایران که فارسی است برای ایرانی در نظر دوست و دشمن آیا عیب و عار نخواهد بود؟

سلاطین سلسله جلیله قاجاریه انارالله برهانهم پس از حق بزرگواری که امروز با اعطای سلطنت مشروطه بر ذمه ایران و ایرانیان گذاشته‌اند حق بزرگ دیگری هم بر اینان ثابت کرده‌اند و آن این است که به تمامی آن خاندان جلیل‌الشأن پارسی‌گو گشته وفی‌الحقیقه ایران هم با تقدیم چنین صحبتی از طرف ایشان به حق خود رسیده و آنان نیز در آن باب منتهای حق‌گذاری او را نموده‌اند که تا قیام ساعه نباید این نیکی از اذهان ایران و ایرانیان فراموش شود. درین کار بسی پیش‌بینی نموده و خیرخواهی ایران را منظور کرده‌اند، نهایت لزوم آن را دانسته، بهبودی ملک و ملت را درین امر مهم فهمیده‌اند. پس سزاوار نیست اهالی آذربادگان در تعلیم مدارس و تدریس معالم تأسی به روش پسندیده آن خاندان جلیل‌الشأن جسته و بدین اسلوب خوش خود را مصداق مقصود بلبل هزار داستان پارسی‌گو خواجه علیه‌الرحمه قرار دهند که می‌گوید:

ترکان پارسی‌گو بخشندگان عمرند

ساقی بشارتی ده پیران پارسا را

آخر در سیصد وچهار صد سال گذشته معلوم است که چه مقدار شعراء و

ادباء از خاک پاک آذربایجان ظهور نموده که معارفمندان به حال تمامی آنان عارفند مگر آنها ترکی نمی‌دانستند که تمام تألیفات و تصنیفات و تخیلات عالیه خود را در زبان پارسی به ظهور در آورده‌اند؟ دور نرویم در عصر حاضر ما فیلسوف شهیر، محقق فاضل، وطن‌پرست کبیر حاجی عبدالرحیم طالبوف مگر آذربایجانی نیست و زبان ترکی را نمی‌داند؟ چرا بدایع آثار خویش به فارسی نگاشته و برای شرف زبان ملّی چنین گرانبها یادگاری گذاشته؟ چون خوب غور نمائیم این است که حق‌گذاری وطن خود ایران را نموده و از مطلب غیرت ملی پی برده چه نیکو سرشت و خوش فطرت کسی است، خداوندش نگاهدارد.

باز مکرر می‌کنیم و دانشمندان ملت‌پرست را به یاد می‌آرم که اگر در مسئله مهمه تعلیم و دبستان و نشریات آن، غیر از این کنند چندی نگذرد که از حیثیت مکلّمیت کتب مولفه منطبعه اسلامبول که همسایه نزدیک آذربایجان است و علاوه با آنان دارای اشتراک زبان، نه تنها بدین جهت زبان فارسی محویت ابدی پذیرد یا آنکه باید فاتحه مرگ اتحاد ملی را نیز در آن ممالک خواند و این قطعه را از بدن ملک، عضو جداگانه شمرد چنانچه برخی از جغرافیون حالا هم به همین نظر در او می‌نگرد. البته از این وظیفه مقدس چشم پوشیدن و اغماض نمودن نتیجه بدخواهد بخشید و پشیمانی سودی نخواهد داشت، چنان‌که حسین دانش‌افندی مرحوم در شماره ۳۹ سال هشتم حبل‌المتین مقاله در این‌باب می‌نگارد به عنوان «وحدت ملیه حیات قوم است» رجوع بدان کنید.

امضاء پارسی‌زاده پارسانژاد.

۳

مکتوب از تبریز جواب مقاله مندرجه *ارشاد*[۱]

باید دانست که در حکم امروز به هر فرد فرد ایرانی لازم و واجب است که یک قوه ممیزه را دارا باشد، یعنی هر آن‌چه می‌بیند و می‌شنود نخست آن را با همان قوهٔ تمیزه بسنجد و ملاحظه نماید که مثلاً در فلان سخن غرض باطنی گوینده چیست و صورت را با معنی فرقی هست یا نیست؟ پس همین که اطراف آن سخن را درست تنقید نموده و به اصل مراد قایل پی‌برد، آن وقت هرگاه صحیح

۱. حبل‌المتین، ش ۳۹، س ۱۴، ۱۲ ربیع‌الثانی ۲۷/۱۳۲۵ می ۱۹۰۷.

است بپذیرد، والا رد کند. نه اینکه مثل این بنده مصداق «یسمعون لکل ناحق» از هر کس هرچه بشنید فوراً از لاعلمی‌و بی‌خبری تصدیق کند. بدون آنکه تشخیص بدهد که آیا این حرف شایان تصدیق است یا مستحق تحریق.

این یکی از تکالیف مهمه ایرانیان و خصوصاً مطالعه‌کنندگان جراید بود که به طور مقدمه اختصاراً عرض شد حالا برویم به سر ذی‌المقدمه.

در نمره ۱۴ ارشاد منطبعه باکو مقاله‌ای به امضای یک نفر ترک آذربایجانی در تحت عنوان «جواب به یک بند از حبل‌المتین» ملاحظه شد که بالمره سکوت از آن جایز ندانستم. نگارشات صاحب امضاء ناظر به مقاله‌ای‌ست که در نمره ۱۵ حبل‌المتین درج شده چنانچه در اول مقاله خود می‌گوید در نمره ۱۵ حبل‌المتین یکی از آقایان فارسی تجاوزات بی‌مأخذ به ملیّت و زبان ما ترکان آذربایجان نموده چون وقت بعضی حرف‌ها نیست و برای عموم مسلمین خصوصاً ما ایرانیان اتحاد و اتفاق لازم است لهذا اکثر جواب‌ها را مسکوت عنه گذاشتیم ولی محض جلوگیری از این هجمات و تجاوزات نامعقول مختصر جوابی به مقاله حبل‌المتین نوشته و از حضرات فارسیان خواهشمندم که بعد از [این] این‌گونه تجاوزات ملیّه را ترک نموده و هم ترکان عثمانی را در جراید خود به خواری ذکر نکنند زیرا که ترکان عثمانی برادران ملی ما هستند و محبت ما با آنها «با خون اندرون شده با جان بدر رود».

غرض ما از نقل این جمله آنست که مطالعه‌کنندگان محترم بدانند صاحب مقاله از اول مرحله پل را به آب داده و در این دو سطر مراعات اصول منطق را نفرموده و همه می‌دانند همین که در یک نوشته آثار بی‌منطقی ظاهر گشت آن نوشته اصلاً معیوب و به هیچ وجه قابل توجه نیست و بیان ذلک آنکه به طوری که ذیلاً توضیح خواهد شد نژاد ترک غیر از نژاد ایرانی است چه ایرانی خود را از اولاد دارا و جمشید و کاوه و فریدون می‌شناسد و ترک و تاتار نسبت خود را به تیمور و بابر و چنگیز می‌رساند. پس اگر کسی مثل صاحب مقاله هم بگوید من ایرانی هستم و هم بگوید ترک می‌باشم حرف غلطی‌زده چه ایرانی و ترک با هم جمع نمی‌شوند اما اگر به عوض ایرانی و ترک، ایرانی و ترکی‌زبان گفته شود صحیح است و در یک ماده جمع می‌شوند.

مثال آن همانا ما آذربایجانیان هستیم که خود را ایرانی می‌دانیم و ترکی زبان هستیم.، نه ترک به خلاف فرمایش صاحب مقاله که می‌خواهد ما را از ایرانیّت بری کرده و به تاتارهای اولاد تیمور و چنگیز ملحق و منسوب نماید. باید به ایشان گفت، اگر جسارت نباشد:

برو این دام بر مرغ دگرنه

که عنقارا بلند است آشیانه

آیا می‌خواهید ما را با قول سفسطی خود از شرف ایرانی بودن محروم نموده و به قوم خود منسوب نمایند؟ حاشا از غیرت ملی ما آذربایجانیان که این ترهات را پذیرفته و چنین خیانت بزرگی را به نیاکان پاک و وطن مقدس خود روا داریم. به قول یکی از سران اهل دانش: «بیوه نیم تا به تو شوهر کنم»

پس از این چند کلمه معلوم می‌گردد که قول صاحب مقاله ارشاد که در یک جا خویش را «ما ترکان» و در جای دیگری به فاصله دو سطر «ما ایرانیان» می‌گوید خارج از رسم منطق و غلط محض است. اما اینکه صاحب مقاله (که از روی تحقیق یکی از برادران قفقازی ماست) با اصرار تمام ادعا می‌کند آذربایجانی‌ها از نژاد ترک و تاتار هستند ظاهراً دو تا دلیل در دست دارد.

یکی از روی تاریخ که می‌گوید در فلان عهد چند تا ایل از ترک و تاتار از اقامتگاه‌های اصلی خود برخاسته و آمده در نواحی آذربایجان متفرق و متوطن شده‌اند که ما هم این مسئله را منکر نیستیم. اما دلیل دویم صاحب مقاله بر ترک‌بودن آذربایجانی این است که می‌بینیم همهٔ ایالات ایران فارسی زبان هستند به غیر از آذربایجان. پس معلوم می‌شود که سکان این قطعه فسیحه از نژاد ترک و تاتار هستند. مشارالیه به این دو تا دلیل علیل می‌خواهد ما را گول زده و نام ایرانیّت را که موجب افتخار ماست از روی‌مان بردارد و با تراکمان منسوب نموده، با این نتیجه ایالت بزرگ آذربایجان را از سایر ایالات ایران منفصل نماید. و چنانچه صاحب مقاله مندرجه در حبل‌المتین فرموده‌اند این عضوکارکن ایران را در تحت نفوذ معنوی آل‌عثمان یا روس بیاورد.

جواب این دو تا دلیل مذکور اول اینکه ثابت و مبرهن است که آذربایجان از زمان باستان از قطعات اصلیه ایران و وطن عزیز نیاکان و مدفن آباءکرام ماست و

همانا ایرانیان قدیم که در دین مجوس بودند در این قطعه زندگانی می‌نموده‌اند. آتشکده آذربایجان هنوز در هر جای عالم مشهور است. اصل نام این قطعه که آذرآبادگان باشد از کلمات فارسی خالص است که از جمله دلایل بر فارسی‌بودن اهل این سرزمین است. پس وقتی که ثابت شد بومیان این ولایت از قدیم ایام ایرانی خالص بوده و تا وقت غلبه مغول زبانشان هم فارسی بود، حالاز روی چه دلیل توانید گفت که نژادشان تغییر پذیرفت؟ آیا تاریخ همچون چیزی نشان می‌دهد که مغول‌ها تمامی چند کرور بومیان آذربایجان را تلف نموده و در عوض‌شان چند تا قبایل تاتار نشاندند؟

حاشا که در تاریخ همچو چیزی نیست. پس باید لابد به این قائل شد که اهل آذربایجان که تا آن وقت فارسی تکلم می‌نمودند بعد از غلبه تاتار به واسطه سخت‌گیری‌ها و شدت فشار حکمرانان غاصب مجبور به تکلم زبان ترک شدند و به طول زمان استبداد زبان اصلی و مادری خود را از دست دادند. چنانچه در وقت تسلط اعراب در بسیاری از قطعات عالم زبان عرب منتشر شده و لسان اصلی اهل آن مملکت محو و نابود گردید. چون قطعهٔ مصر که زبان اصلی‌شان منقرض شده و زبان عرب رواج پیدا کرد). حالا هم چنانکه مصری‌ها با اینکه زبانشان عربی است خود را عرب نمی‌شناسند و همیشه خودشان را به عنوان مصری بودن مفتخر می‌دارند. ما اهل آذربایجان هم با اینکه ترکی‌زبان هستیم و زبان اصلی محبوب ما را از دستمان گرفته‌اند باز باید خود را ایرانی و فارسی‌نژاد بشناسیم و به ایرانی‌بودن افتخار نمائیم و این زبان را [که] حالا از ناچاری بدان تکلم می‌کنیم عاریت بدانیم، اما ایل‌های ترک که صاحب مقاله می‌گوید به آذربایجان آمده‌اند ما هم تصدیق داریم ولی این دلیل نمی‌شود که اهل آذربایجان منسوب به نژاد ترک و از آن ایلات بوده باشند. علاوه بر این همه می‌دانند ایلاتی که از ترک و تاتار به ایران آمده‌اند، بعضی هنوز چادرنشین و برخی در محال‌های مخصوص علیحده سکنا گرفته‌اند که حالا هم می‌توان آنها را از میان بومیان ایرانی به آسانی تمیز داد.

گذشته از این‌ها لطف شمایل و حسن صورت اهل آذربایجان هم از جمله براهین علمی است به ایرانی بودن آنها. اما اینکه صاحب مقاله می‌گوید «اگر

تسلط پادشاه مغول و ترک به آذربایجان سبب تبدیل زبانشان شد پس چرا در سایر ایالات ایران که سلاطین ترک به آنها هم حکمرانی نمودند تغییر زبان حاصل نشد» دوستانه از صاحب مقاله می‌پرسم که این زرنگی را از کجا یاد گرفته‌اند و یا می‌خواهند کتابی که طبع خواهند کرد بهتر بفروش برسد؟ محترم بنده! مگر وضع حکومت سلاطین ترک نسبت به آذربایجان و سایر ایالات ایران یکسان بود. آن فشار و طول مکث که در آذربایجان واقع شده در کدام نقطه روی داده است؟ اعراب به ایران هم آمدند به مصر و مغرب نیز. ملاحظه می‌کنید که در مصر و مغرب زبان اصلی را محو، لسان عرب را شایع نمودند در ایران غیر از خلط کلمات عربی به زبان فارسی تغییری نتوانسته‌اند بدهند. عجالتاً بس است «وان عدت عدنا»

یک نفر آذربایجانی پارسی‌نژاد

حبل‌المتین:

چه قدر متشکرم از منطق نگارنده فاضل که بدون لغطه و سخنان دلخراش مقال تحریر داده و با منتهای سادگی این مسئله علمی را موضوع بحث ساخته. خوب است ارباب مقالات در نگارشات این منطق را سرمشق خود قرار دهند نه اینکه نفهمیده و ندانسته که مقاله دبیر اخبار است یا نگارنده‌اش دیگر درد نوعی دارد یا غرض شخصی به ضرب دشنام بخواهند نگارنده مقاله و مدیر اخبار، بل اعضای مطبه [مطبعه؟] را از میدان بدر فرمایند.

این عنوان برای حفظ اعضای نامه مقدسه از دشنام صاحب محترم مقاله و امثال ایشان نیست چه حواس اعضای این اداره ملی از این ناملایمات پرت نمی‌شود و از هیچ لغطه و دشنام بل زحمت و صدمه از میدان حریفان بیرون نمی‌روند. بلکه مقصود آن است که در مباحث علمیه ترک منطق ادب نباید کرد تا مورث اشمئزاز خاطر شده اصل مسئله لاینحل ماند. علاوه بر این در تحقیقات علمیه به شارلتانی و تقلب و خلط مبحث دشوار است مقصود حاصل شود، باید در فکر تحقیق شد، نه غلبه ظاهری برطرف مقابل. چه فائده در تحقیق مسئله حاصل می‌شود نه در غالب و مغلوبی. امیدواریم ارباب مقالات در نگارشات خود همواره این دو نکته را مدنظر گرفته از دایره ادب و اصول منطق خارج

نگردند تا مسایل غامضه در مباحث مؤدبانه به نیکوترین اسلوبی حل شود. «و ما علینا الاالبلاغ»

۴

تصمیمات سه‌گانهٔ دموکرات‌ها[۱]

پس از تضییقات عدهٔ بسیاری از منفعت‌پرستان نسبت به عناصر صالحه آذربایجان و تبلیغاتی که از جانب پاره‌ای اشخاص معلوم‌الحال برای تفرقهٔ اهالی و تشتت آراء در آذربایجان به عمل آمد و بی‌نتیجه ماند، بعضی اهالی دوستان و دشمنان وطن خود را تشخیص دادند. جمعیت محترم دموکرات آذربایجان تصمیمات سه‌گانهٔ ذیل را اتخاذ و به عموم افراد خود و اهالی اعلام واخطار نموده‌اند:

۱. جمعیت مزبور تا افتتاح مجلس شورای ملی از مداخله در سیاست مملکت جداً احتراز خواهد داشت.

۲. در تمام حوزه‌های حزبی مطلقاً به فارسی تکلم نموده و ترویج زبان ملی را جداً مطمع نظر و تعقیب خواهند کرد.

۳. میرزا تقی‌خان [رفعت] سردبیر جریده تجدد که بدواً ناشر افکار جمعیت و اخیراً از نقطه‌نظر منفعت‌پرستی با مجدالسلطنه، عبد و عبید یعنی زرخرید عثمانی‌ها نویسندگی روزنامه تورکیزم را پیشهٔ خودکرده و مروج تبلیغات بر ضد وطن خودشده بود از عضویت جمعیت دموکرات اخراج نموده‌اند.

۵

معلومات مهمی راجع به ایران[۲]

روشنی‌بیک

در ایالت آذربایجان ایران سه، سه و نیم میلیون ترک است که ما به آنها علاقمند می‌باشیم. اساساً شمال ایران همه‌اش ترک است. یاور روشنی‌بیک[۳] که چندین

---

۱. ایران، ش ۳۵۳، س ۳، ۲۵ ربیع‌الاول ۷/۱۳۳۷ جدی ۱۲۹۷.

۲. میهن، ش ۳۸، س ۵، ۱۶ محرم ۶/۱۳۴۲ سنبلهٔ ۱۳۰۲.

۳. [پاورقی در اصل مقاله است:] روشنی‌بیک گویا همان مامور سیاسی سفارت عثمانی در ←

سال در ایران مشغول تحقیقات بوده دیروز در ترک اوجاغی ـ کانون ترک ـ کنفرانس مهمی راجع به ایران داد. روشنی‌بیک را حمدالله صبحی بیک نماینده اسلامبول و رئیس کانون ترک به اعضاء معرفی نموده است. مشارالیه در نطقی که ایراد نموده چنین گفته بود: داوطلبان ما در شرق است. امروز در آذربایجان ایران سه، سه و نیم میلیون ترک وجود داشته و بنابراین ما راجع به برادران خودمان، ساکنین آنجا، علاقه زیادی داریم. روشنی‌بیک سالهای متمادی در ایران مشغول تحقیقات بوده و می‌خواهد در خصوص برادران ترک ما و راجع به ایران ما را مسبوق و مستحضر سازد».

ما هم نقاط مهم کنفرانس روشنی‌بیک را که دو ساعت و نیم طول کشید، عیناً در اینجا نقل می‌کنیم:

اوضاع طبیعی ایران

آنچه را که می‌دانم، خواهم گفت. ایران را که یازده سال پیش شناخته‌ام. چون معلومات زیادی در خصوص ایران دارم و باید آنها گفته شود. لذا موضوع مسئله وسعت دارد. همین‌قدر می‌گویم در کوههای بزرگ ایران غیر از خون ترک، رد پای ترک، رد دیگر و خون دیگر وجود ندارد. این را هم اسامی کوههای ایران به ما معلوم می‌دارد. در آذربایجان ایران اقلاً سه، سه و نیم میلیون ترک وجود دارد. در گیلان هم غیر از طایفه‌ای که به زبان (گیلکی) حرف زده و منسوب به ملت فارس می‌باشند، باقی دیگر تا صحرای[1] همه ترکمانند. از بیانات فوق من معلوم گردید که شمال ایران کاملاً ترک بوده، اشخاصی که در بحر خزر در کشتی‌ها عملگی می‌نمایند، از کاپیتان تا خدمتکار تماماً ترکند. ایران در ساوجبلاغ مکری

←

اثنای جنگ می‌باشد. که برای پروپاگاندا در اثنای جنگ مسافرتی به افغانستان نموده و کتابی موسوم به (روشنی نک رویاسی ـ خواب روشنی) به زبان ترکی در تهران انتشار داد که کاملاً بر علیه ایران بوده و اشخاصی که کتاب مزبور را مطالعه کرده‌اند، نظریات او را نسبت به ایران خوب می‌دانند. (مترجم)

۱. ناخوانا. شبیه «پایر»

با ما هم حدود می‌شود. از ساوجبلاغ رو به جنوب قریب دومیلیون و نیم کرد وجود دارد. در قسمت فارس ایران نیز دهات متعدد ترک‌نشین موجود است. در صحراهای ایران، فارس‌های قدیم هم هستند.

ترکها بدین نقاط چگونه آمده‌اند؟ برای دانستن جواب این سؤال لازم است انظارمان را به طرف تاریخ متوجه سازیم. ترکها به ایران چگونه داخل شده‌اند؟

یک وقتی قبایل مختلف ترک من‌جمله سلجوقی‌ها به ایران داخل شده‌اند. ترک‌ها همیشه از نقاط سوق‌الجیشی عبور کرده و درگذرگاههای خود یک نشانهٔ زیروحی باقی گذارده‌اند. امروزه در قفقاز شصت و پنج زبان مختلف در کار است. ترکها از قفقاز نیز مثل ایران عبور کرده‌اند. خلاصه شمال و غرب شمال ایران کاملاً ترک است.[1]

دولت ایران از نقطه نظر نفوس و اهالی مختلط می‌باشد. بنابراین همان‌طور که عناصر مختلطی که امپراطوری عثمانی را تشکیل داده بودند، به تدریج اسباب انقراض آن را فراهم کردند، ایران هم بالاخره مانند عاقبت امپراطوری عثمانی خواهد بود. بدون شبهه در آن موقع ترک‌های آذربایجان ایران یک سلطنت مهم ترکی تشکیل خواهند داد.

ما مدنیّت فارس می‌شنویم. اگر این مدنیت را تحلیل نمائیم خواهیم دید که علاقهٔ این مدنیّت بیشتر به ترک‌ها است تا فارس‌ها. صنایع ایران عبارت [است] از کارهای نازک‌دستی که در سایه به کاربردن روشنایی چشم به عمل می‌آید. در اصفهان کارهای آهنگری دایر است. چینی‌هایی که در ایران به عمل می‌آید، آنها را ترک‌ها می‌سازند. در موقع تشکیل امپراطوری عثمانی، ایران بر علیه ما قیام کرده مذهب (امامیه) شیعه، یک شکل سیاسی به خود گرفته بود. ایران در مقابل ما یک سدآتشین شده بود. دربار ما خیلی کم با آن سد تصادف نمود. در آن‌جا قدری ایستاد و بعد برگشت (؟)

معنی شیعه چیست؟ شیعه یعنی کمک. شیعهٔ علی یعنی کمک حضرت علی (ع). ترکها از آن روزی که مسلمان شده‌اند پیغمبر، اولاد پیغمبر و احفاد پیغمبر را

۱. این بیانات کاملاً به رویا شباهت داشته و گویا ضمیمهٔ همان کتاب رویای روشنی می‌باشد (مترجم).

محترم داشته‌اند. علمای شیعه ما را به این عنوان که: «شما دربارهٔ اشخاصی که بر علیه حضرت علی اقدامات نمودند احترامات مرعی می‌دارید» مواخذه می‌نمایند. ما تاریخ اسلام را خوانده، تدقیقاتی در آن به عمل آوردیم. اگر این مسئله گناه و تقصیری است، ماگردن می‌گیریم.

ایران چطور زندگی می‌کند؟ غرض من از کلمه ایران ترک‌هایی است که در ایران زندگی می‌کنند. ترک‌ها در راه شأن و شرف امپراطوری عثمانی آن طوری که جانفشانی نموده و خون خود را نثار کرده‌اند، اشخاصی که حامل بیرق ایران می‌باشند برعکس این رویه رفتار نموده، قطرهٔ خونی هم در راه آن بیرق نثار ننموده‌اند.

این دولت چطور زندگی می‌کند؟ سیاست و وقایع روزمره موجودیت آن چیزهایی را بعضی اوقات نشان می‌دهد که وجود خارجی ندارد. اگر ما به کنه مسئله پی ببریم و دقیق شویم خواهیم دید که ایران هیچ چیز ندارد. ایران دولت ندارد! متجاوز از یک قرن می‌باشد که امپراطوری ایران وجود ندارد. حکومت ایران امروزه از مستملکات روس و انگلیس محسوب می‌شود. اشخاصی را که ما در اسلامبول عجم نام نهاده‌ایم، آنها از محترمین ترکهای ایرانند. ترک‌های قفقازیه به واسطه استیلای روس کم و بیش متمدن شدند. ولی ایران به ترک‌های اتباع خود، تریاک‌کشیدن را از چین گرفته به آن‌ها داده است. چیزی که موجب حاکمیت فارس می‌باشد. این قوت کشنده است. کفر و تکفیر یکی از آثار مجالس شیعی است. فارس‌های بدبخت کاملاً آلت دست آخوندها هستند. آخوندها تریاک را از چینی‌ها گرفته به فارس‌ها داده‌اند. به این هم قناعت نکرده شیره تریاک را به آنها می‌خورانند.

موقعیت زنهای ایرانی

اگر بخواهید چیزی راجع به اجتماعیات فارس‌ها بدانید، نظری به موقعیت زنهای آنها بیندازید. اگر تمام مردم دنیا جمع شده و تمام ملعنت‌های عالم را دربارهٔ زنها اجرا نمایند، بازهم به اندازهٔ فارس‌ها نمی‌توانند این ملعنت‌ها را در حق زنها به عمل بیاورند. فارسها دختر بچه را در سه سالگی چادر سرش می‌کنند

و در هشت سالگی شوهر می‌دهند. هنوز به یازده سالگی نرسیده، یعنی موقعی که اولین بچه را می‌زاید، زن دوم را که «هوو» می‌نامند اختیار کرده، پهلوی اولی می‌آورند. در میان ملت فارس بیش از نکاح، طلاق جاری می‌شود. می‌توانیم این را به واسطه مثال‌های مختلف ثابت کنیم.

حیات اندرون و حرم‌خانه در ایران کاملاً معمول بوده. به طوری که در فوق گفتم، زن یازده ساله که بچه زائیده در حرم‌خانه خود تریاک می‌کشد و عرق می‌خورد. این زندگانی در بیست سالگی او را به حالت یک اسکلتی تبدیل می‌کند. اساساً شوهر او، برای اسباب بازی او را در هشت سالگی به عقد خود آورده است. برای اینکه دکترهای اجنبی در بلدیه تهران استخدام دارند، سال گذشته اعلام کرده‌اند که امراض تناسلی مجاناً مداوا می‌شود. در ظرف سال گذشته نه هزار نفر از طبقه خیلی پایین و فقیر شهر برای تداوی به مریضخانه‌های بلدیه مراجعت نموده‌اند. در صورتی که مرضایی که به آن‌جا مراجعت نکرده‌اند، دو برابر این عده می‌باشند. علاوه بر این بعضی از امراض مخفی دیگر هم در آن‌جا وجود دارد. نصف بیشتر از دویست هزار نفر نفوس تهران مریضند.

ملت فارس خیلی دروغگو بوده، آن‌قدر دروغ می‌گوید که احتیاج به راست گفتن نداشته باشد. میان فارس‌ها کسی نیست که دزدی نکند. پسر از پدر، پدر از پسر، زن از شوهر و شوهر از زن خود دزدی می‌کند.

نقل از روزنامه ایلری منطبعه اسلامبول، ۷ ذیحجه ۱۳۴۱

۶

ایران و ترک[1]

علی صادقی تبریزی

آقای مدیرمحترم، مقاله «ایران و ترک» مندرجه در شماره ۳۸ جریده شریفه و ترجمه کنفرانس روشنی‌بیک نامی از جریده ایلری منطبعه اسلامبول، یک سلسله حقایق و جریانات مخفی را روشن و هویت چند قرن پیش زمامداران ترک را یک دفعهٔ دیگر برای ایرانی‌ها معلوم و مجدداً گزارشات تلخ صفحات تاریخ راجع به مناسبات ایران و ترک را در انظار مجسم نمود.

---

۱. میهن، ش ۴۱، س ۵، ۲۳ محرم ۱۲/۱۳۴۲ سنبله ۱۳۰۲.

گذشته از بیانات این شخص بدسابقه (که نظر به سابقه‌ای که از خود در ایران به یادگار گذاشته و بنابراین چندان اهمیتی به او داده نمی‌شود) اقدامات علنی و مخفی برادران دینی (!) ما راجع به ایرانیان نزد مطالعین ظاهر بوده و در واقع نظریات سیاستمداران ترک‌ها که در پشت پرده مخفی بود حالا از دهان یک آلت مقوایی تراوش می‌نماید. اگرچه در قبال آن همه غمخواری ایرانی‌ها در روزهای تیرهٔ ترک‌ها، جشن و شادمانی‌شان در موقع فتوحات آنها، جانفشانی دهها هزارجوان رشید این مملکت برای حفظ بیضهٔ اسلام و تقویت عثمانی‌ها در اثنای جنگ، که تمام *اینها فقط و فقط از روی یک احساسات بی‌غل و غش و صاف بود*، ممکن است اشخاص ساده و بی‌آلایش و آنهایی که اطلاعات کافی از جریان سیاست مشرق ندارند، در حین خواندن این قبیل بیانات ضد ایران و شنیدن آنها از لسان یک برادر دینی (!) غرق دریای تحیّر گردند، ولی وقتی که قدری در جریانات عمیق شده و پرده استتار از جلوی چشم انسان برداشته شد، یک دفعه ابوالهول چنگیز خونخوار در مقابلش عرض اندام نموده و دندان‌های درندهٔ مغول‌های قدیم جلوی چشمش ظاهر می‌شود.

روشنی‌بیک این شخص مجهول‌الهویه در نظر یک نفر ایرانی دارای هیچ‌گونه اهمیتی نبوده و به خودی خود حرف‌های او قابل اعتناء نیست. اما این حرف‌ها در یک موسسه مهم اسلامبول یعنی «کانون ترک» در مرکز خلافت عثمانی‌ها، در جریده‌ای که کباده علم‌داری مسلمین را می‌کشد و بالاخره در جلو چشم زمامداران کمالیون خیلی اهمیت دارد! به علاوه اگر عملیات آنها منحصر به نطق روشنی‌بیک بود ممکن بود که این وضعیات را حمل به عدم انتظام اسلامبول و عدم اطلاع زمامداران جدید آنجا از وضعیات نمود. ولی فشار طاقت‌فرسایی که از طرف این حکومت جوان(!) به ایرانی‌های ساکن استانبول وارد می‌شود، که حتی صد یک این فشار را از کارکنان روسیه تزاری ندیده‌اند، و در واقع کشتن ملیّت چهل هزار ایرانی ساکن خاک عثمانی است: «که یا از مملکت ما بروید و یا ترک شوید (!)» و کتابهایی که اخیراً به دست رسول‌زاده‌ها بر علیه ایران به اجازه وزارت معارف عثمانی چاپ می‌شود و زمزمهٔ ترک‌بودن ایرانی‌های آذربایجان و غیره و غیره، اهمیت قضیه را ظاهر می‌سازد.

آری محمد امین رسول‌زاده بادکوبه‌ای که در دورهٔ اول مشروطیت در کنف رأیت ایران در تهران زندگی می‌کرد و ایرانی‌های انقلابی او را مثل یک نفر ایرانی تلقی کرده، سردبیری جریده مهم ایران نو را به او محول و در سیاست مملکت دخالتش دادند، پس از اینکه از ایران رفته و مدتی در اسلامبول مسکن گزیده و در اثر اعلان عفو عمومی که در جشن سنوی دوره دویست ساله سلطنت خاندان رومانوف‌ها در روسیه صادر شد، به بادکوبه مراجعت نمود. اولین کاری که کرد و قدمی که برداشت ضدیّت با ایران بوده و در زمان حکومت مساوات بادکوبه که یکی از سلسله جنبانان آن حکومت مقوایی بود، اسم آذربایجان ایران را کـه از زمان ایران‌بودن ایران اسم این ایالت را برحسب مستندات تاریخ (آذربایجان ــ آذرآبادگان) بوده است، دزدیده به روی بادکوبه نهاد. حالا هم به مناسبت اینکه این شخص در ایران، ایرانی و در بادکوبه، بادکوبه‌ای و در استانبول ترک است، برای خوش‌آیند اربابان جدیدِ خویش، گذشته از اینکه اسم خود را از روی تقلید اصول تازه ترک‌های استانبول و ارائه کرده «رسول‌زاده، محمدامین» نموده، یک کتاب بلند بالایی به اسم «جمهوریت آذربایجان» تألیف [کرده است] در آنجا هم‌چون می‌خواهد خود آذربایجان را سرقت کرده و به خیال خود جزو قـفقاز نماید، بنابراین اسم آذربایجان را شامل حال هر دو قرار داده است. این جسارت از آنجا است که به قول آقای تقی‌زاده ما به محض اینکه مشاهده کردیم که اسم آذربایجان را از ما دزدیده‌اند، عوض اینکه در صدد استرداد حق خود بر آئیم، از آن صرف‌نظر نموده، اسم من درآوردی آزادی‌ستان را اختراع و روی آن گذاشتیم. حالا این شخص از مهملی ما استفاده کرده و به خیال اینکه دزدیدن یک ایالت چندین میلیونی مانند سرقت‌کردن اسم آن کار آسانی می‌باشد، این مهملات را به هم بافته و اثبات خدمتی به اربابان خود کرده است.

***

از مقصد دور نرویم. ایلوی مروج افکار «کانون ترک» دو مقصد عمده‌ای را از نطق روشنی‌بیک استخراج و در جریده خود تعقیب نموده [است]. اگر اجازه بدهید در جواب آن جریده اسلامی (!) نظریات خود را در ستون‌های جریده شـریفه میهن بیان نمائیم.

۱. ترک بودن اهالی آذربایجان. این ادعا دو جواب تاریخی و منطقی دربردارد:

جواب تاریخی به قدری واضح و روشن است که نه اینکه اشخاص منصف و بی‌غرض آن را انکار نمی‌توانند کرد، بلکه مصدق این مسئله می‌باشند که آذربایجان از ایالات قدیمه ایران و مولد زردشت و پدر فارس است. همان‌طوری که مرحوم شمس‌الدین سامی که یکی از نویسندگان فاضل و متفکر ترک‌ها و دارای تألیفات علمی زیادی است که نه تنها نظریات عمیقانهٔ او را در شرق اهمیت می‌دهند، بلکه علمای اروپا و موسسات علمی آنجا استنادات او را قبول دارند در جلد اول قاموس‌الاعلام خود در تحت کلمه آذربایجان، در ضمن شرح جغرافیای آذربایجان و اخلاق و عادات اهالی آن‌جا می‌نویسد که «زبان رسمی و ملی این ایالات ایران مثل سایر ایرانی‌ها فارسی بوده است.» منتها مهاجمین خونخوار که مدتها در این ایالت حکمرانی کرده‌اند به زور سرنیزه این زبان عاریه را برای آنها سوقات آورده و همین زبان خشن و اجنبی است که اسباب بدبختی این سرزمین زردشت و معبد عموم ایرانی‌ها را فراهم و مورد تاخت و تاز قبایل وحشی قرار داده [است]. معذالک در سر محافظت ملیّت خویشتن آذربایجانی‌های رشید ضرب دست خود را به مهاجمین کاملاً نشان داده‌اند.

اما جواب منطقی که آذربایجانی عرق ترکی ندارد، همان جنگ‌ها و زدو خوردهایی است که از هزاران سال پیش بگیرید تا برسید به جنگ‌های چنگیز و رشادت‌هایی که آذربایجانی‌ها در آن جنگ‌های خونین در رکاب سلطان جلال‌الدین خوارزم شاه نشان دادند. پس این ادعا از کجا ناشی شده؟ جواب این سؤال این طور به نظر می‌رسد که چون مدعیان این مسئله از چنگیز در دست دارند[1] و شکی برای آنها باقی نمانده است که اینها اولاد چنگیز و پسران قاتلین پدران اولاد ایران و آذربایجان می‌باشند و از ترس اینکه مبادا روزی فرزندان مقتولین و شهدای وحشی‌گری‌های مغول و چنگیزها به خیال گرفتن انتقام از پسران قاتلین اجداد خود بیفتند با انتشار این لاطایلات می‌خواهند افکار صاحبان خود را مشوش نمایند. اما این اشتباه است! فرزندان مغول و چنگیز بدانند، وقتی که پسران آنها در ایران بعد از فوت چنگیز به هدایت ایرانی‌ها دین

۱. ابهام در اصل. احتمالاً افتادگی دارد.

چنگیز [؟] را قبول و به دست آذربایجانی‌ها، ایرانی شدند، صاحبان خون مطابق سیره حضرت امیر(ع) که دربارهٔ هشام بعد از ایمان آوردن او به عمل آورد، رفتار کرده، عالی جنابی و بزرگواری درباره آنها نشان دادند.

یقین داشته باشید که اگر قضایای دوره سلطان سلیم و هجوم عثمانی‌ها به آذربایجان، در موقع اشغال مرکز مملکت ــ اصفهان ــ از طرف افغانی‌ها نبود، ایرانی و آذربایجانی هیچ وقت به خیال گرفتن انتقام از فرزندان مغول نیفتاده و صرف‌نظر می‌کرد. اگر تاریخ را ورق بزنید خواهید دید که آذربایجان در حفظ شئونات ایرانیّت و محافظت مولد زردشت متحمل چه فداکاری‌ها شده و چه اندازه لجاجت به خرج داده است. عثمانی‌ها در موقع انقراض دولت صفویه به خیال اینکه مرکز ایران از بین رفته و قادر به حفظ آذربایجان نمی‌باشد، هجوم به ایران کرده و تبریز را محاصره و پس از چشیدن ضرب دست ایرانی‌های تبریز و دچارشدن به شکست فاحش، مجدداً با قوای جدید مراجعت و شش ماه شهر تبریز را محاصره نموده و راه آذوقه را از هر طرف به روی آنها بستند. با وجود استیصال اهالی و یأس آنها از کمک مرکز، در تحت شرایط با شرفانه‌ای شهر را تسلیم و چون آزادی مهاجرت جزو شرایط بوده تمام اشخاص کاری با عیالات خود از شهر خارج و دیوارهای شهر را به فاتحین تسلیم نمودند. گویا قاتلین اجداد ایرانی‌ها در همان موقع هم به قصد خفه‌کردن احساسات صاحبان خون به وسیله سرنیزه این وضعیات را فراهم نموده بودند. هر چند که این وقایع برای صاحبان شعور یک درس عبرتی بود متاسفانه بازهم قاتلین مظنون، دست از یقهٔ صاحبان خون برنداشتند.

احسان‌پاشا در اثنای جنگ بین‌الملل با عدهٔ قشون اکراد داوطلب، بعد از فوت صمدخان شجاع‌الدوله و نایب‌الایالگی رشیدالملک مقتول، برای تعقیب نقشهٔ گذشتگان خود وارد تبریز و پس از خروج روس‌ها به نام اسلامیت در آن مدت قلیل فجایعی را مرتکب شده‌اند که مردم، ظلم و ستم چندین سالهٔ روس‌های تزاری را فراموش کرده و چون از کمک مرکز مأیوس بودند، به درگاه خدا نالیده و عودت روس‌ها را از خداوند می‌خواستند تا شر این برادران دینی را از سر آنها رد کنند. آقای مدیر! بچه‌های تبریز اسم احسان‌پاشا را «اشک پاشا» گذاشته و تصنیفاتی به اسم او بسته بودند.



آذربایجانی اگر ترک بود یا این که خود را ترک و اولاد چنگیز خونریز می‌دانست. گذشته از اثبات ناخلفی خویش و فراموش نمودن و پشت پا زدن سجایای ملی خویشتن، اقلاً مسخره کردن ترک‌ها را ضرب‌المثل قرار نمی‌داد. در آذربایجان و مخصوصاً در تبریز هر کسی حرف ساده‌ای زده و یا از روی نفهمی اظهاراتی کند، او را مسخره و سرزنش نموده، می‌گویند: مگر ترکی که این حرفها را می‌زنی؟

این آقایان گمان می‌کنند که آذربایجانی هم مانند بعضی از مساواتی‌های بادکوبه خود را بی‌وطن می‌داند که با وجود اینکه الان هم اهالی اطراف دهات بادکوبه از قبیل مشقطع، سوراخانی و غیره فارسی حرف می‌زنند برای خوش آیند افندی‌های خود تمام این حقایق را انکار نموده و خود را به آن‌ها بچسبانند. آقای مدیر، بنای معبد ایرانی‌های قدیم حالا هم در قریه سوراخانی بادکوبه که معدن گاز بوده و تقریباً در یک فرسخی آنجا واقع است با همان خطوط قدیم فارسی بالای سنگ‌های تراشیده اطاق‌های معبد موجود، و گاه‌گاهی از پارسی‌های هند به زیارت آنجا می‌آیند. «ادامه دارد»[1]

$\frac{۷}{(۱)}$

گزارش‌هایی از استانبول

[سفارت استانبول به تهران، ۳۰ شهریور ۱۳۰۲][2]

سفارت کبرای دولتعلیهٔ ایران، اسلامبول، نمرهٔ ۵۳۹، مورخهٔ ۳۰ سنبله ۱۳۰۲

وزارت جلیله امور خارجه. شرحی به امضاء یک نفر ترک طرفدار مذهب تشیع با پست شهری به این سفارت کبری رسیده و حاکی خیالات سوء ترکها نسبت به ترقی ایران و ایرانیان و نظریات این قوم در جلب توجه ترکی زبانان ایران به طرف خود و مرکزیت دادن ترکیه در میانهٔ اقوام ترک است. چون مطالب آن قابل

---

۱. ظاهراً در پی تصمیم وزارت خارجهٔ ایران برای خاتمه‌دادن به این بحث ادامهٔ مقالهٔ علی صادقی تبریزی منتشر نشد.
بنگرید به مقالهٔ «در جواب روشنی، کاسهٔ از آش گرمتر»، پیوست شمارهٔ ۱۴ همین مجموعه.
۲. اسناد وزارت امور خارجه ($\frac{۱۵}{۳۶}$ ۱۳۰۲).

اهمیت و بر وفق نظریاتی است که سابقاً از طرف سفارت در تحت نمرات (۳۶۹) مورخه ۱۳ اسد و (۴۳۱) ۲۸ اسد درباره خیالات پان ترکیسم این‌ها معروض شده لهذا عین آنرا لفاً ایفاد داشته و امیدوار است که اولیای وزارت جلیله مطلب را با نظر اهمیتی تلقی نموده و اقدامات لازمه در جلوگیری از انتشار این قبیل خیالات در آذربایجان و سایر نقاط سرحدی بفرمایند که مبادا در آتیه از نقطه‌نظر توافق زبان و عادات اسباب زحمتی تولید شود. این نکته را نیز لزوماً متذکر می‌شود که امروزه به واسطه همین خیالات پان ترکیسم و بی‌اعتنایی که ترک‌ها به مسئلهٔ اتحاد عالم اسلام دارند غالب ملل و ممالک اسلامی از قبیل مسلمانان مصر و سوریه و مخصوصاً دولت عرب حجاز و حتی مسلمانان حقیقی داخله آناطولی که غالب آن‌ها باطناً شیعه مذهب می‌باشند از ترک‌ها رنجیده و تنها دولتی را که امروزه در عالم اسلامی طرف اهمیت و احترام و پشتیبانی مسلمانان حقیقی باشد دولت ایران را می‌دانند که دولت باید از این توجه انظار مسلمین استفاده کرده کم‌کم در میانه ممالک اسلامی مقام اولویت را حائز شود.

مطلب دیگر اینکه رضا توفیق‌بیک که اسمی از مشارالیه در کاغذ ملفوف برده شده یکی از علما و ادبای بزرگ عثمانی و اصلاً آلبانی‌نژاد و در زمان سلطان معزول وزیر معارف بود. این شخص بزرگ به قدری ایران و ایرانیان را دوست می‌داشت که قبل از تشکیل حکومت کمالیست‌ها مقالات مفصلی بر ضد خود ترک‌ها نوشته و چون به همین جهت طرف بی‌میلی و نفرت مؤسسین حکومت جدید ترکیه واقع گردیده بود در موقع ورود آنها به اسلامبول در معیت سلطان از اینجا فرار کرده و حالیه منشی حضور و مترجم سلطان حجاز است. تمام ایرانیان مقیمین خاک ترکیه مشارالیه را صمیمانه دوست داشته و تنها طرفدار حقیقی ایرانیّت می‌شمارند. بهرحال با توجه به معروضات سابقه سفارت البته اولیای دولت توجهی به این قضایا خواهند فرمود

امضاء [مفخم‌الملک]

[ذیل‌نامه:] اداره دوم، به نظر حضرت آقای وزیر برسانید این مسئله فوق‌العاده جالب دقت و توجه است. ۲۲ میزان.

۷
(۲)

جناب حضرت سفیرکبیر دولت علیه ایران

بنده یک نفر از ملت ترک ولی سالک مذهب حقه اثنی عشری هستم. در کرهٔ ارض حامی و صاحب این طریق حقه‌ام فقط دولت علیه ایران می‌باشد. بنابراین می‌خواهم نسبت به دولت و ملت ایران فکر باطن و حقیقی خودمان را به عرض برسانم.

مبادا گول خوش‌ظاهر حرف‌های ما را بخورید. اول آخر این نکته را به رجال و بزرگان و علمای و مبعوثان و افراد ملت خودتان حالی کنید. دشمن بزرگ هیأت اجتماع شما ما ترک‌ها هستیم. ما متأسفیم چرا مثل ماها داخل حرب عمومی نشده، مملکت شما داغون نشد. ما حسد می‌نماییم چرا مملکت شما راحت و پریشانی ندارد اما شب و روز غصه می‌نمائیم چرا شما قشون تدارک کرده می‌خواهید داخل ملل حیّه شوید. ما می‌خواهیم شما همه وقت ضعیف مانده، در محیط شرق طابع اداره ما شوید. ما می‌خواهیم عنقریب به قطعه آذربایجان ایران صاحب شده خریطه امروزه ایران را تکه پارچه بنماییم. ما می‌خواهیم تفریق زبان در میان ملت ایران باقی مانده با یک اشارت ما عساکر ترک زبان ایران به طرف ما برگردند. ما سعی داریم افغان و ترکستان و آذربایجان روس را به سر ایران شورانیده یک دفعه نفوذ تشیع و ایرانیّت معدوم شود. ما شما را مسخره کرده‌ایم حرف‌های اتحاد اسلام، جامعه اسلام فلان عالم اسلام به میان انداخته شما را و رجال و روحانیون شما را با این حرفها مشغول کرده یک دفعه بلع بنمائیم. مقصود و آرزوی بزرگ ما تقویه و تعالی و ترقی و حشمت و سطوت عالم ترک است. تا اینجا افکار کلیه طبقات ترک بود که عرض شد. حالا هم افکار شخصی و خیرخواهانه خودم را در حق حامی مذهب آل علی به عرض رسانم. یا علی مدد.

۷
(۳)

معروضات یک نفر ترک خالص سالک طریق خاندان اهل‌بیت.

جهت خلاص ایران و ترقی مذهب جعفری، قشون و قوهٔ با اهمیت تدارک

فرمائید. اگر قوه کافی لایق اهمیت می‌داشتید به مثل حضرت عالی شخص نجیب و معروف در آنقره آنجور بد نمی‌گذشت...[۱]. به وحدت زبان تمام طبقات مملکت ساعی شوند. بقای این زبان تاتار در میان ملت شما در آتی قریب یک بلای عظیم را باعث خواهد شد. جامعه اسلام، اتحاد اسلام این قبیل جمله‌های ظاهری را در عصر بیستم شما هم مثل ماها جهت کشیدن روپیه‌هائی مسلمانان هند و مصر و غیره حرف عاری دانسته به ترویج روح ایرانیّت بکوشید.

در موقع تامین منافع ملی یک موی یکنفر (پیه‌ر لوتی) نام فرانسوی از تمام ملت اسلام شما مقدس‌تر است ولی شماها بیچاره فیلسوف رضا توفیق را نتوانستید به مملکت خودتان دعوت کرده محافظت نمائید در صورتی که چقدر این آدم بزرگ طرفدار و محّب ایران بود. در مملکت ایران شغل و اسباب معیشت تدارک بنمایید که ایرانیان کورکورانه به این دیار مسافرت ننمایند. پانصدهزار ترک عنقریب از خاک یونان به خاک ما آمده موقع ملت شما بد خواهد شد. اگر می‌خواهید روح حضرت شاه ولایت از شما ممنون شود. ایرانیان اینجا را به رفتن ایران تشویق فرمائید والا بیچاره‌ها به سفالت پریشانی خواهند افتاد. باقی روح مقدس حضرت شاه مردان نگهبان طابعین خود و تمام محبین و شیعیان در امان روح مقدس آن حضرت محفوظ باد.

امضاء: یک نفر ترک ایران دوست و طابع طریق حقهٔ جعفری

۸

به برادران ایرانیمان[۲]

راجع به مسئله ایران و ترک به‌طوری که قارئین محترم مسبوقند در شماره‌های ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ میهن همین سال ترجمه کنفرانس روشنی‌بیک را که در اسلامبول بر ضد ایرانی و ایران داده بود، درج و عقاید خود و سایر علاقه‌مندان را انتشار می‌دادیم و در اثر مراسله وزارت خارجهٔ وقت از تعقیب قضیه به نام مراعات مودّت بین ملّتین خودداری نمودیم. اخیراً در یکی از جراید ترک [وارلیق] مقاله مفصلی در تعقیب مسئله فوق نگاشته و مقالات میهن و مقالهٔ آقای میرزا

۱. نقطه‌چین در اصل.
۲. میهن، ش ۷۸ و ۷۹، س ۵، ۲۴ و ۲۷ جدی ۱۳۰۲.

علی‌خان صادقی را که با یک دلایل منطقی حرفهای روشنی‌بیک ترک را رد کرده بودند، تحت انتقاد در آورده و با یک بیانات زننده که از شکل انتقاد خارج شده است، به ما حمله آورده است که ما عین همان مقاله را که از طرف آقای میرزا علی‌خان صادقی ترجمه شده بود، به معرفی افکارعامه و علاقمندان مملکت می‌گذاریم و پس از اتمام مقالهٔ مزبور اظهار عقیده از طرف مترجم تحریر و سایرین هم می‌توانند در اطراف آن نظریات خود را در صفحات میهن بنگارند. اینک مقاله مزبور:

به برادران ایرانیمان

ما این سطور را برای اصلاح و ترمیم می‌نویسیم. در کانون ترک اسلامبول کنفرانسی که از طرف روشنی‌بیک داده شد، انعکاسات الم‌آوری در ایران بر علیه ما تولید نمود. و قسمت منوّر آن مملکت را کاملاً بر ضد ما برانگیخت. جراید تهران که برله مجاهدتهای ملی و انقلاب سیاسی ما در موقع خود با مقالات تقدیرآمیز ستون‌های خود را پر می‌کردند، حالا به جای آنها با نالههای تلخ و موضوع‌های شکایت که از متخیله ما خطور نمی‌کرد، مملو است. این تغییر زبان جراید ایران که فوراً مانند پرده سینما عوض شده، یک دفعه دیگر طبیعت سریع‌التأثیر و عصبانی ملت ایران را برای ما ثابت نمود.

روزنامه میهن یومیه علاوه از ترجمه کنفرانس فوق‌الذکر در یک مقاله مفصل سه ستونی خود از بی‌وفایی ترک‌ها نسبت به روس‌ها شرح داده و عقد ائتلاف مخفی انگلیس ـ ترک در لوزان را که ترکها علاوه از صرف‌نظر کردن از عراق، هر دو آذربایجان را وجه‌المصالحه این معاهده قرار داده‌اند کشف و تخمین می‌کند و قضیه ترک تبعیت و یا اخراج ایرانی‌های مقیم ترکیه را با اشغال محل سرحدی (بولاق‌باشی) از طرف ما در موقعی که علمای به نام و رؤسای مذهب شیعه را انگلیسی‌ها از عتبات عالیات تبعید کرده‌اند، خیلی اهمیت داده و سیاست مؤثری که نسبت به ترکها به نظر این جریده رسیده این است که باید همان ضرب شمشیری که از سی قرن پیش از طرف فریدون، رستم، کیخسرو و نادرشاه بر علیه دشمن مخاطره‌انگیز ایران، یعنی ترکها استعمال شده است، تجدید شود. و

نیز در صفحه اول همین شماره روزنامه مذکور به خط درشت متفکرین ایران را به اظهار عقیده دعوت کرده و باز بودن صفحات خود را به درج مقالاتی در این موضوع اعلان کرده است.

علی صادقی تبریزی در یک مقاله شش ستونی خود که بدون شبهه درجه اول را در این مسابقه احراز کرده است، بی‌نهایت غیظ وکین و عصبانیت به خرج داده است. این ترک تبریز که بیش از خود سلطان طرفدار سلطنت است، مغول زاده‌های فعلی را خیرالخلف چنگیز خونریز قرار داده و اینکه از هزاران سال به این طرف ترک‌ها خون ایرانی و آذربایجانی‌ها را خورده و سیر نمی‌شوند و مظالمی که از طرف حکومت ترکیه نسبت به چهل هزار نفر ایرانی ساکن اسلامبول اعمال می‌گردد، صد یک آن را روسیه تزاری نسبت به ایرانی‌ها روا ندانسته و وجود بقیةالباقیه آتشکده‌های قدیمی شاهد ایرانیّت اصلی و نسلی هر دو آذربایجان قرار داده و زبان غلیظ ترکی را یادگار مغول‌هایی که جبراً و عنفاً وارد آذربایجان شده و به فشار و زور به اهالی آن‌جا قبولانیده‌اند، دانسته و اینها را مانند بیانات یک شخصی که به اعصاب آن قوای الکتریکی تصادم کرده است، با حرکات خلجان‌آمیز و دندان‌های به هم سائیده اظهار می‌دارد.

خیابان لاله‌زار با شرف‌ترین بلوار ایران بوده و وقتی که انسان به این قبیل نشریات زهرآلود این خیابان نگاه می‌کند، نمی‌تواند از بهت و حیرت خودداری نماید. هیچ‌کس تصور نمی‌کرد نطقی که در یک موسسه خصوصی عاری از هر نوع رسمیت که در یک محله اسلامبول واقع است، ایراد گردیده، یک چنین عکس‌العمل شدیدی تولید نماید. مخصوصاً که ناطق هم شخصی مجهول‌الهویه و یک آدم بی‌سروپائی [است] که دارای سابقه سوء می‌باشد. به طوری که به واسطه یک سرقت مهمی در تهران گرفتار و به محبس انداخته شده و در اثر مداخله رئیس فرقه دموکرات، شاهزاده سلیمان میرزا که در مجلس از دولت وقت در خصوص او استیضاح رسمی نموده و شفاعتی دربارهٔ وی کرده بود، مستخلص شده است که اینها را خود روزنامهٔ میهن اطلاع می‌دهد. احتمال که اغراض شخصی روشنی‌بیک در خود کنفرانس سوءتأثیر نموده باشد. زیرا کنفرانس بی‌مورد او که مخصوصاً علماء شیعه، زن‌های ایرانی و اخلاق ملی ایران را هدف تنقید و اعتراض قرار داده است. یک بدبختی بزرگی است.

روشنی‌بیک بایستی بداند که مابین ترک‌ها و فارس‌های ایران غیر از فرق زبان هیچ نوع تفرقه و بیگانگی موجود نیست. وحدت مدنیّت، مذهب و آداب معاشرت با یک روابط محکم و تاریخی این دو عنصر را به هم مربوط و متجانس نموده است. بنابراین روشنی‌بیک که می‌خواسته ابرو درست کند، چشم را نیز کور کرده. یعنی علاوه بر اینکه حرفهای وی توجه ترک‌های ایرانی را جلب ننموده، آنها را از ما رنجانده است.

یکی از حرفهای بی‌ربط روشنی‌بیک این است که مقام لایق فارسها را نفهمیده، آنها را در قبول تمدن از ترکهای ایران پست‌تر محسوب نموده است. در صورتی که مدنیّت ایران در فارس‌ها طلوع کرده، پایه عرفان و نکته‌سنجی فارس‌ها بدون شبهه بلندتر از تصورات او است. قطع نظر از اینکه ادبیات مخلد ایران به زبان فارسی تدوین و نوشته شده، بیشتر اشخاصی که از ایرانی‌ها در مدارس اروپا تحصیل نموده‌اند از فارس‌ها است. به واسطه لیاقت فارسی زبانها است که حاکمیت سیاسی ایران در دست آنها بوده و خانواده‌های سلطنتی که اساساً ترک بوده‌اند، فارسی شده‌اند. خلاصه کسانی که این خواص ممیزه فارس‌ها را انکار کنند، لازم است نابینا محسوب شوند. به علاوه تمام یهودی‌ها و ارامنه‌ای که در ایران سکونت دارند کاملاً زبان فارسی را دانسته و جراید فارسی می‌خوانند. میان اجانب کسی یافت نمی‌شود که به تهران وارد شده و در اندک زمانی زبان فارسی یاد نگیرد. که این خاصیت ممتازبدون شبهه دلیل بر رحجانیت زبان فارسی است. غرض ما از این بیانات که تابع هیچگونه سابقه و غرضی نمی‌باشد، محاکمه بی‌طرفانهٔ قضیه و تنویر افکار ملت خودمان می‌باشد.



حالا می‌خواهیم با دادن جواب به جراید تهران به رفع سوء تفاهم و خیالات واهمه‌انگیز برادران ایرانی خود کوشش نمائیم. و راه نزدیک به مقصد فوق، غیر از بین حقایقی راجع به ایران و اثبات آنها که بر ما مجهول است، نمی‌باشد. برادران ایرانی ما نمی‌توانند انکار نمایند که الان هم عده زیادی در ایران هستند که از اسم «عثمانی» ما ترک‌ها را از اولاد حضرت عثمانی خلیفه سوم حضرت

پیغمبر (ص) دانسته، و اغلب آنان که به زیارت کربلاء و نجف می‌روند ما را مقایسه با اهالی بین‌النهرین نموده، تصور می‌نمایند که در اسلامبول هم به زبان عربی حرف می‌زنند که جهالت در این قضیه محتاج به ایضاح نیست. و به همین جهت است که هنوز در ماهیت حقیقی انقلاب اخیر ملی و نهضت تجدد ما را به‌طور لایق کشف و تخمین ننموده‌اند. هر چه هست یا از حسادت آنان به انقلاب اخیر و یا عدم توانایی خودشان می‌باشد که نمی‌توانند قائل به این بشوند که امپراطوری قدیم عثمانی و لفظ عثمانی دیرزمانی است از بین رفته. بنابراین به همسایگان ایرانی خود یک دفعه دیگر اعلام می‌کنیم که در آناتولی دولت ترکی تشکیل یافته که نه شکلاً و نه مزاجاً و نه فکراً به سلف خویش شباهتی ندارد.

این دولت جدید که میان اشکالات فوق‌التصور و جنگ‌ها به وجود آمده است مقدم‌ترین و سریع‌ترین وظیفه‌اش به عمل آوردن یک سلسله اصلاحات اداری و اجتماعی در داخله خود، تعمیر ضایعات و تخریبات مملکت و ترقی‌دادن اقتصادیات خویش می‌باشد. پس یک دولتی که این‌قدر به امور داخلی خود اشتغال دارد، استناد آمال استیلاجو به آن دولت خارج از عقل و منطق است. سیاستمداران تهران خیلی خوب می‌دانند، ترک‌هایی که در ممالک بیگانه مانده‌اند تنها عبارت از ترک‌های ایران نیستند، ترک‌هایی که در مملکت وسیع روسیه، چین غربی و شمال افغانستان سکونت دارند، اگر درست آنها را به نظر بیاوریم عده‌شان چندین برابر کلیه نفوس ایران را تشکیل می‌دهند. به علاوه در ممالک رومانی، بلغار، صرب و یونان و جزایری که به دست ایتالی افتاده و در شمال سوریه که تحت تسلط فرانسوی‌ها در آمده و در موصل که هنوز مقدرات آن جا معلوم نشده است. کتله‌های جسیمه ترک وجود دارد. اگر ما بخواهیم به استخلاص آنها بکوشیم بدیهی است که به مخالفت و ممانعت این همه دولتهای فوق‌الذکر تصادف خواهیم کرد. فرض محال هرگاه به چنین امر خطیری هم تشبث نمائیم ایران را به دست آخر باید بگذاریم، به چند دلیل:

اولاً: میان ترک‌های خارج، آزادترین و آسوده و راحت‌ترین ترکها که مالک خانه و زندگی خود می‌باشند ترک‌های ایران هستند.

ثانیاً: ایران یک دولت اسلامی و با ما هم کتاب و هم قبیله و همسایه ما می‌باشد. ما به ایران و توران به نظر دو برادر نگاه کرده و علی‌رغم رجزخوانی روزنامه تهران ما شمشیرکشیدن را بر روی یک دولت اسلام کفر می‌دانیم و حاضر نیستیم به نان اهل صلیب که از وقایع گذشته استفاده کردند با این حرکت خود روغن بمالیم.

ما با وجود فراموشی فرایض تعاون و اتحاد میان ملل اهل قرآن در صفحات تاریخ، جراحت‌های مخوفی که به پیکر اسلام وارد و فجایع دلخراشی که با اشک خونین در تاریخ اسلام نوشته شده است، خوانده و به چشم خود می‌بینیم و می‌توانیم بگوئیم که هرگاه مجادلات شیعه و سنی که از زمان خلیفه سیم تا به امروز مداومت داشته است میان مسلمین نبود، امروزه شرق و غرب دنیا و قطعات اروپای فعلی در دست مسلمین فتح شده بود. مقصود ما از این توضیحات رد و ابطال ادعای روزنامه میهن می‌باشد که وقوع ائتلافی مابین انگلیس و ترک در لوزان را خبر داده و می‌خواهد آتش را دامن بزند. ولی هیچ احتیاجی به این اظهارات نداشته و ابداً موضوعی ندارد که جراید تهران عصبانی بشوند. زیرا اطمینان داشته باشند با وجود امثال علی صادقی تبریزی شاهنامه چی‌غیور که به فرزندی کیخسرو افتخار می‌نمایند آنها ایالت آذربایجان را از دست نخواهند داد.

آمدیم به قضیه بین‌النهرین: این مملکت قبل از اسلام جزو ممالک ایران بوده و پایتخت سلاطین آن زمان، شهر مداین واقعه در کنار نهر فرات بود. بعدها اغلب حضرات ائمه اطهار که سالکین مذهب جعفری در حق آنان به اندازه نبوت احترام گذاشته و مقدسشان می‌شمارند، در این خاک مقدس مدفون گردیده[اند]. لذا بهترین زیارتگاه‌های ایرانی‌ها همین نقاط محسوب و بزرگترین مدارس دینیه آنها در بین‌النهرین واقع شده و عالی مقام‌ترین و نافذالکلام‌ترین مجتهدین و روحانیون ایران در این مراکز دینی اقامت می‌نمودند. بنابراین هیچ نقطه از نقاط دنیا در نظر ایرانی از عراق عزیزتر و بالاتر و با قیمت‌تر نمی‌باشد که در این قضیه آنها کاملاً ذی‌حق هستند. پس از اینکه بین‌النهرین از طرف انگلیسها اشغال گردید، ایرانی‌های ساکن عراق قیام مسلحی در تحت لوای شیر و خورشید در

آن‌جا شروع، متاسفانه وجود قشون انگلیس در آنجا این امید شیرین و مشروع همسایه ما ایران را هدر داد.

چیزی که هست وقایع عراق ما ترک‌ها را چندان علاقه‌مند نمی‌کند و در این دوره که نهایت احتیاج به صلح و سکونت داریم، قطعاً نمی‌توانیم برای خاطر ایران با انگلیسی‌ها میانه خود را به هم بزنیم. اساساً به موجب معاهده لوزان دست ما از عراق کوتاه شده است. بنابراین برادران ایرانی ما از حصول این عواقب الیم حق ندارند نسبت به ما در این موقع اعتراض نمایند. زیرا ایرانی‌ها در تسلط انگلیس بر جنوب عراق مسئولیت بزرگی دارند. ترک‌ها برای محافظت عراق در جنگ عمومی آنچه که از دستشان بر می‌آمد، کوشیدند. ولی ایرانی‌ها با یک خونسردی در آن موقع تماشاچی شده به کمک ما نیامدند و با این بی‌حسی که ابداً شایسته شرایط اسلامیت نبود، مسلمین آسیای وسطی را دچار فلج کرده و حتی موقعی که انگلیسی‌ها از محمره که خاک ایران است فرقه‌های نظامی خود را به طرف عراق سوق می‌دادند، اعتراضی نکردند. هرگاه ایران داخل جنگ می‌شد افغانستان هم قیام کرده، سایر ملل اسلامی هم به این روز سیاه نمی‌افتادند. البته جزای اشخاص تنبل، نکبت و محرومیت می‌باشد.

داد و فریاد جراید تهران راجع به مسئله «بولاق‌باشی» نیز کاملاً بی‌ربط می‌باشد. گرچه کمیسیون مختلطی که به اتفاق نمایندگان روس و انگلیس برای رفع اختلافات سرحدی قبل از جنگ این محل را می‌خواست به ایران بدهد ولی قبل از اینکه قرارداد کمیسیون مزبور از طرف باب عالی قبول و تصدیق شود، جنگ شروع و این نقطه مانند زمان قبل به دولت ترک عاید شده بود. هنوز هم کلمات «پست اوتومان» که در روی بنای قراول‌خانه بولاق‌باشی که در قرب دامنهٔ کوههای آرارات واقع می‌باشد نوشته شده باقی است. اخیراً به واسطه اینکه محل مزبور سر راه قاچاقچی‌ها و راهزنان بوده و برای جلوگیری از چپاول و غارت‌گریهای پی‌درپی عدهٔ قلیل مستحفظین سرحدی کافی نبوده، از طرف عساکر سرحدی ما اشغال دائمی در آن‌جا حکم ضرورت پیدا کرد، این هم مسئله‌ای نیست که لیاقت طول دادن به آن داشته باشد.[1]

۱. برای آگاهی از موضوع بولاق‌باشی و دیگر مسائل مربوط به اختلافات مرزی ایران و ترکیه

حالا آمدیم به مادهٔ دیگر شکایت ایرانی‌ها از ما که عبارت از سربازدادن تبعه ایران مقیم اسلامبول می‌باشد. اولاً همه می‌دانند ایرانی‌های مقیم اسلامبول مانند مهمان موقت و یا به منزله مسافرین اجنبی نیستند. اینها در اسلامبول از سالهای متمادی مشغول کسب و کار بوده و دارای عمارت و پارک گردیده، و به زمرهٔ اهالی محل داخل شده‌اند. بنابراین محافظه مملکتی که در آن‌جا پرورش یافته و بزرگ شده‌اند وظیفه آنها هم بوده و قضیه سربازگرفتن از آنان یک اقدام عادلانه‌ایست. به علاوه در دنیا هر نعمتی در مقابل زحمتی می‌باشد.

ثانیاً ما امتیازات اجنبی را لغو و آن را به تمام دول عالم قبولاندیم. اگر ما، ایرانی‌ها را از این قضیه مستثنی نمائیم، به دست خود دور سیاستی که در لوزان برای پیش‌بردن آن اصرار و در مدافعه آن زحمت‌ها کشیده‌ایم یعنی به دستور «ترکیه مال ترکهاست» خط بطلان می‌کشیم. بنابراین صرف‌نظر کردن از این قرارداد برای ما امکان ندارد. فقط چیزی که کابینه تهران در مقابل این وضعیات می‌تواند بکند، مقابله به مثل بوده. یعنی هفت، هشت، ده نفر اتباع ترک را که در ایران زندگی می‌کنند، تابع این قرارکرده و عین همان معامله را که ما در اسلامبول اجرا می‌کنیم دربارهٔ آنها به عمل می‌آورد. که ما هم هیچ اعتراضی به این مسئله نداریم.

نقل از جریده وارلیق منطبعه ساری قمیش ترجمه علی صادقی

۹

در اطراف مقالات میهن، راجع به ایران و ترک

به قلم علی صادقی تبریزی، در جواب معترض خود[۱]

عین مقاله روزنامه وارلیق منطبعه ساری قمیش را که در اطراف مقالات میهن راجع به ایران و ترک بود، بدون تغییر و تحریف ترجمه و به انظار قارئین میهن

←

بنگرید به کاوه بیات، شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران، ۱۳۱۰ - ۱۳۰۷ ه.ش، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴، صص ۵۴-۴۹.

۱. میهن، ش ۸۰، س ۵، ۹ دلو ۱۳۰۲.

وضع و حالا می‌روم سطوری چند برای روشن‌کردن قضیه و موافق اظهارات جریده فوق «برای اصلاح و ترمیم» به افکار عامه تقدیم نمائیم. روزنامه واریق در ضمن مقاله مفصل خود ابتدا از ایرانی‌ها گله، بعد حرفهای خشن (به خیال خود فحش مانندی) نسبت به روز نامه میهن و به نویسنده این سطور استعمال و با وجودی که ترکها در حفظ ملیت خود بالاترین تعصب را به خرج می‌دهند، تعصب ملیت مرا گناهی فرض و به عقیده نویسنده واریق برای اینکه من تبریزی بوده‌ام، بایستی حتماً ترک بشوم، کنایه و استعاراتی به کار برده است.

آنگاه قدری از روشنی‌بیک تنقید و اعتراف به عدم تفرقه ترک و فارس ایرانی‌ها نموده و در ضمن اینکه برخلاف عقیده روشنی می‌خواهد از ایرانی‌ها تمجید نماید بازهم قضیه ایرانی ترک و ایرانی فارس را پیش کشیده است. سپس در قسمت دوم مقاله خود برخلاف نظریات قسمت اول، ملت ایران را مثل یک ملت قرون وسطائی فرض و می‌گوید «الان هم عده زیادی در ایران هستند که از اسم عثمانی ما ترک‌ها را از اولاد خلیفه سوم دانسته و از زبان اهالی بین‌النهرین تصور می‌کنند که در اسلامبول هم عربی حرف می‌زنند... الخ»

و در ضمن تشریح وضعیت دولت آناطولی که ترک‌های ممالک خارجه را تعداد می‌نماید، ترکی زبانان ایران را هم جزو سایر ترک‌ها به قلم آورده، منتها اینها را راحت‌تر و آسوده‌تر فرض می‌کند. بعد مباحث سیاسی را با احساسات دیانتی مخلوط و به اصول دیپلوماسی متوسل گردیده و پس از دادن چند تا فحش دیگر به روزنامهٔ میهن و نویسنده این سطور در خاتمه دعاوی ملت ایران را راجع به قضیه بین‌النهرین و بولاق‌باشی و مسئله تأهل با زن‌های ترک رد نموده است. مخصوصاً در قضیه استیلای بین‌النهرین از طرف انگلیسی‌ها ملت ایران را مهمل و تنبل و بی‌عاطفه قلمداد، و در مسئله تبعید علماء شیعه از نجف اشرف اظهار می‌کند که چون معاهده لوزان دست ما را از بین‌النهرین کوتاه کرده، لذا ملت ترک هیچ کاری در این موضوع نمی‌توانست بکند.

***

نویسنده محترم جریده شریفه واریق چنان که به عدم تفرقه ایرانی‌ها از حیث عادات و اخلاق قائل می‌باشد، از حیث علاقه به زبان فارسی هم همان‌طور به

اتحاد کامل ایرانی‌ها بایستی قائل گردیده و قضیه زبان را ابداً عامل تفرقه ملت ایران ندانند. فرضاً اگر کسی ملت آذربایجان را نسبت به سایر نقاط ایران به ملت آلبانی یا سایر ملل متنوعه (که الان مجزا شده‌اند)
نسبت به سایر نقاط عثمانی تشبیه نماید، یک تشبیه بسیار غلطی است. زیرا ملت آلبانی از نژاد لاتین بوده و هیچ علاقه‌ای به مملکت ترک و زبان ترکی نداشته و به علاوه بر در مقابل سیاست خشن فرقه اتحاد و ترقی نسبت به تقاضای نماینده آلبانی در مجلس مبعوثان اسلامبول که می‌خواستند زبان مادری‌شان که لاتین می‌باشد، جزو پروگرام تحصیلات در آلبانی قرار داده شود که در نتیجه با فحش و کتک‌کاری تقاضای آنها را پس دادند، منجر به تجزیه آن ایالت در بحبوحه جنگ بالکان از امپراطوری عثمانی گردید. در صورتی که اهالی آذربایجان به واسطه عدم تناسب زبان ترکی با ملیّت آن‌ها و مصنوعی بودن این زبان به دلایل و اسناد تاریخی در آذربایجان (که لابد نویسنده فاضل جریده واراِیق شرحی را که در تحت کلمه آذربایجان کتاب قاموس‌الاعلام مرحوم شمس‌الدین سامی که در جلد اول آن راجع به اخلاق و عادات و زبان آذربایجان یا آذر آبادگان نوشته شده است ملاحظه فرموده و احتیاج به توضیح در اینجا نخواهد داشت) اهالی مخصوصاً منورالافکاران آن ایالت هیچ‌گونه علاقه‌ای به این زبان نداشته و به کرات جداً از دولت و وزارت معارف درخواست کرده‌اند که با عطف توجهی جدّی به معارف آذربایجان گریبان آنها را از دست این لسان بیگانه یادگار تلخ استیلای مغول خلاص نمایند.

لذا با ملاحظات فوق به اطلاع نویسنده واراِیق می‌رسانم که این بنده تبریزی هستم ولی ترک نیستم. و همان اندازه که به تبریزی بودن خود مفتخرم، به همان اندازه کسانی که تبریزی را منتسب به ترک بخوانند به آنها اعتراض دارم. زیرا همین زبان منفور است که از دو سه قرن، بلکه از زمان چنگیز به این طرف این ایالت مهم ایران را مورد تاخت و تاز نژاد اصفر قرار داده و با وجود مقاومت‌های شدیدی که از اهالی خود آن‌جا از تهاجم بیگانگان به عمل آمده باز هم اسباب تنبّه مهاجمین نگردیده و دائماً این لغت اجنبی، اجنبی‌ها را به آن‌جا سوق نموده است. بنابراین آقایان ترک‌ها لازم است به وجود یک ملت ترکی در ایران قائل

نگردیده و در موقع تعداد [نمودن] ترک‌های دنیا ایرانی‌ها را جزو ترک‌ها به حساب نیاورند.

***

در قسمت راجع به عدم اطلاع ایرانی‌ها از قضیه تشکیل دولت آناطولی و اینکه ملت ایران از کلمه عثمانی و یا زبان بین‌النهرینی‌ها تصور می‌کنند که در اسلامبول نیز عربی حرف می‌زنند، نهایت اشتباه را به خرج داده‌اند. نه، ما اشتباه نکردیم، بلکه این اسم را خودتان به خودتان دادید و حالا که تازه خودتان را شناختید که ترک هستید ما هم با مهر قلبی سعادت دولت ترکیه را خواهانیم. و اما در موضوع دیانت و احساسات مذهبی که مدعی بوده‌اید «ما شمشیر کشاندن بر روی اسلام را کفر دانسته و حاضر نیستیم به نان اهل صلیب روغن مالیده و جراحت‌های مخوف پیکر اسلام را در تاریخ می‌خوانیم... الخ» مگر مخاطرات عظیمهٔ جنگ بین‌الملل با تهدیدات روس و انگلیس و وجود صدها هزار قشون متفقین را فراموش کردید که در ایران نتوانست از ابراز احساسات ایرانی‌ها نسبت به ترک‌ها جلوگیری نماید.

این برای چه بود؟ این برای آن بود که سعادت دولت اسلامی ترکیان‌را می‌خواستیم. و حالا هم این دولت جوان را از نقطه نظر اسلامیت دوست می‌داریم. هنوز خون بیست هزار نفر ژاندارم منظم ایران و مجاهدینی که فقط احساسات مذهبی و دیانتی آنها را به سرپیچی از اوامر دولت خود وادار و به فرونت جنگ و کمک برادران اسلامی ترک خود سوق نموده، خشک نشده است. توقعات ملت ایران هم در قضیه تبعید علماء بین‌النهرین از ملت ترک بوده است. ایرانی انتظار داشت که ترک‌ها مثل ملت نجیب افغان در این هائلهٔ عظیمه شرکت نموده و اظهار همدردی و سوگواری نمایند. خوب است جراید کابل را که در آن تاریخ منتشر شده‌اند، مرور نموده و ملاحظه کنید که با چه صمیمیتی ملت افغان با ما همدردی نموده‌اند. لازم است هیجاناتی را که در این اواخر به محض انتشار شایعاتی راجع به شروع جنگ مابین انگلیس و افغان که در تهران روی داد در جراید ایران مرور نمائید تا قضیه اظهار همدردی عالم اسلامیت بر شما معلوم‌گردد. شما در عوض قیام به شرایط فرائض تعاون و اتحاد در بحبوحه

قضیه تبعید علماء نجف، در اسلامبول بر ضد عادات و اخلاق و سجایای ملی ایرانی‌ها کنفرانس داده عوض مرهم گذاشتن، روی جراحت روحانی سی‌کرور ملت اسلام ایران نمک می‌پاشید.

می‌گویند کانون ترک عاری از هر نوع رسمیت می‌باشد. لیکن نمی‌توانید انکار کنید که عمده‌ترین منورالافکاران ترک در آن‌جا عضویت داشته و روشنی این لاطایلات را میان فاضل‌ترین و با حرارت‌ترین و چیز فهم‌ترین جوانان ترک که از نمایندگان مجلس کبیر هم در آن‌جا حضور داشته‌اند، اظهار نموده، و حتی روشنی از طرف رئیس کانون ترک که از نمایندگان مجلس بوده است به کانون ترک معرفی و تقدیم شده است. آیا شما تصور می‌نمایند حالا در ایران کسی پیدا می‌شود که به عنوان شیعه و سنی حاضر به مخالفت با برادران دیگر اسلامی خود شود؟ و یا احدی یافت می‌گردد که در موقع شنیدن بدبختی یک نفر مسلمان در اقصی نقاط دنیا مغموم نشده و در ایام خوشبختی آن مسلمین مسرور نگردد؟ دولتمردان شاگردان مدارس در لغت قائد ریف مراکش، عبدالکریم، قصیده ساخته در جراید انتشار می‌دهند. و مقالات جراید عمده مرکز ایران پر از تعریف و تمجید عبدالکریم و مذمت اسپانیول می‌باشد. در موقع فتوحات اخیره آناطولی تا مدتی زینت خانه‌ها و مغازه‌های ایران را عکس‌های حضرت غازی مصطفی کمال‌پاشا و جناب عصمت‌پاشا تشکیل می‌دادند، آیا روا بود در مقابل این احساسات پر از مودّت و در روزهای مصیبت ایران (از آن محلهٔ خلوت اسلامبول) فضلای ترک فحش به ما ارمغان بفرستند؟ این جریانات می‌رساند که بعضی از ملّت ترک این اقدامات را با یک نظریه سیاسی تعقیب می‌نمایند و البته برای هر ایرانی واجب می‌باشد که در مقابل قضایای سیاسی به حفظ موجودیت خویشتن کوشش نماید. بدیهی است اگر برادران اسلامی ما یک قدم در راه وداد به طرف ما بیایند ما حاضریم چندین قدم آن‌ها را استقبال و با آغوش باز بپذیریم. والا منافع خصوصی وقتی که به میان آمد، عواطف و احساسات دور شده و محبت وطن و علاقه به ملیّت همه چیز را زیرپا می‌گذارد.

علی صادقی

۱۰

روشنی کیست و چه می‌گوید؟[۱]

اشخاصی که شماره ۴۳۸ سال دویم مورخه ۱۴ محرم ۴۳ [۱۳ نشریه] وطن منطبعهٔ اسلامبول صفحه دویم ستون ۱ و ۲ را خوانده‌اند مطلعند «حسن روشنی» که مدت‌ها در طهران ــ ایران اقامت داشته پس از مراجعت به اسلامبول مقاله مزبور را بر علیه ایران و ایرانی اشاعت داده و بالاخره دولت دوست مجاور هم دین ما ترکیه را تحریک به تجاوز آذربایجان نموده است.

برای آن‌که مقدمتاً خواطر خوانندگان مسبوق بشود که نویسنده مقاله مزبور از چه سلک و دارای چه هویتی است مجبوریم بدواً خود او را به پیشگاه عمومی معرفی نموده سپس به جواب اراجیف او مبادرت نماییم.

شخص موسوم به حسن روشنی نویسنده مقاله مزبور اساساً هویت و ملیّتش مجهول ولی همین‌قدر معلوم است که از ممالک بالکان در حین انقلاب مشروطیت عثمانی و میان مجاهدین عثمانی در سلانیک پیدا شده و با مجاهدین فاتح اسلامبول به اسلامبول آمده پس از استقرار مشروطیت و تشکیل کمیته اتفاق و ترقی به جرم خیانت به وظیفه محکوم به اعدام و قبل از آن‌که به دست مجازات تسلیم شود به هندوستان فرار نمود. در آن‌جا خود را نماینده کمیته مرکزی اتحاد اسلام موهوم معرفی و مشغول کلاه‌برداری و سورچرانی مسلمانان بوده تا آن‌که مقارن جنگ عمومی وارد ایران ــ طهران ــ شده و در طهران نیز خود را نماینده کمیته مرکزی اتحاد اسلام مامور ایران شناسانده و توجه بعضی از علاقه‌مندان اتحاد اسلام را جلب [کرد]. در آن موقع اشخاص علاقه‌مند (به طور غیرمستقیم) هویت او را از سفارت عثمانی استفسار و مأمورین رسمی سفارت نیز محکومیت او را تأیید ولی هویت و نمایندگی او را تصدیق ننموده و فقط گفتند روشنی کسی است که خود را ترک می‌داند در صورتی که دارای اوراق رسمی سند هویت نبوده و مربوط به عثمانی نیست.

به هر حال روشنی با استفاده از اسم اتحاد اسلام مدت مدیدی در تهران رحل اقامت انداخته و به واسطه اخاذی از بعضی محترمین چند روزی حیات شیادانه

---

۱. ستاره ایران، شماره ۳۱، سال ۱۰، ۲۳ سنبله ۱۳۰۳.

خود را ادامه و در آن موقع جنگ عمومی شروع و به واسطه حدوث جنگ و شرکت روسیه، در ارسال قند از روسیه به ایران دچار اشکال و مالاً نایاب و قطع شده و به واسطه نیامدن قند به ایران تجار طهران قندهای انباری خود را به قیمت یک من پنج تومان ترقی داده و دولت وقت (سپهسالار اعظم) مجبور به ضبط قندهای موجود شده روشنی نیز از این پیشامد استفاده کرده و با یک نفر تاجر قند تبانی و عریضه به دولت وقت تقدیم و استدعا نمود که قندهای او را (برخلاف دیگران که به نظارت دولت می‌فروختند) آزاد گذارده و کمیته اتحاد اسلام را ممنون نمایند. دولت نیز از نقطه‌نظر شفقت و مرحمتی که همیشه نسبت به خارجی‌ها مخصوصاً مسلمانان خارجه داشت یک مقدار مهمی قند به اسم روشنی آزاد کرد (مشارالیه به اتفاق یک مأمور محکوم دیگر عثمانی که در آن ایام در طهران اقامت داشت) توانست از حق‌العمل این خدعه جدید یک سرمایه کافی تحصیل و چند روزی از راه کسب غیر از راه اتحاد اسلام اعاشه نماید. متأسفانه در خلال این احوال دامنه جنگ عمومی تا داخله ایران امتداد یافته و قشون عثمانی نیز به واسطه توافق‌نظر یک عده حساس از ایرانی‌ها موقتاً قدم به داخله ایران نهاده و ایرانی‌ها هم آن‌ها را در مقابل قشون روس تقویت نمودند. نظر به آن‌که در آن تاریخ صدای اتحاد اسلام در محافل خصوصی ایران، عثمانی [و] افغان بلند و اشخاصی هم از این صدا استفاده می‌نمودند روشنی که چندین سال این عملیات را پراتیک کرده و دنبال دست‌آویز جدیدی می‌گشت مطلع گردید که یک نفر امیرزادهٔ افغانی در طهران اقامت داشته و از طرف دولت ایران هم پذیرایی می‌شود ــ زود درصدد آشنایی با امیرزاده افغانی برآمده و به توسط مشهدی محمدآقای فرش فروش باب آشنایی با مشارالیه را باز و تا آن مرحوم رفت ملتفت شود مطلب از چه قرار است او را فریب داده به همدان نزد علی احسان‌پاشا فرمانده محترم قل اردوی ۱۳ عثمانی آن زمان رسانیده و چنین معرفی کرد که شاهزاده افغانی از طرف امیر مأموریت فوق‌العاده به باب عالی یافته و من نیز به مترجمی او مفتخرم (شاهزاده افغانی سردار عبدالمجیدخان افغان از اقارب نزدیک اعلی‌حضرت امیرافغان و به میل خود به ایران آمده و دارای مأموریت سیاسی یا ملّی نبوده و فقط وزارت خارجه ما برای رعایت

احترام خانوادگی شهریه جهت معزی‌الیه که در دو سال قبل در تهران مرحوم شد قرار داده و به کلی دور از محیط سیاست در طهران امرار حیات می‌نمود).

روشنی از این‌بازی جدید خود نتیجه مهمی گرفت. یعنی موفق شد که بدون اطلاع سفارت عثمانی در طهران علی احسان‌پاشا را در همدان اغفال و معزی‌الیه را وادار نماید درباب عالی عفو او را خواسته و اجازه بگیرد که در خدمت شاهزاده افغانی یک مرتبه دیگر به مملکتی که به جرم محکومیت و خیانت از آن‌جا فراری شده قدم گذارده و خود را مترجم یک شاهزاده افغانی معرفی نماید. این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که غیر از علی احسان‌پاشا که کاملاً طرف توجه حکومت ژن ترک بود کسی دیگری نمی‌توانست عفو چنین شخص محکوم به اعدامی را بخواهد زیرا روشنی در سال قبل از این واقعه در طهران متوسل به عاصم‌بیگ سفیر کبیر عثمانی شده که شاید معزی‌الیه عفو او را بخواهد و عاصم بیگ هم مکرر در صدد گرفتن عفو روشنی درباب عالی برآمده ولی کابینه سعید حلیم پاشا به این امر راضی نشد و او را عفو ننمود. به هر تقدیر اجازه حرکت نماینده بدون اعتبار نامه افغانی را به باب عالی صادر (چون بین کابل، طهران، اسلامبول پست و تلگراف در آن تاریخ موجود نبود روشنی از این مسأله استفاده کرده و به علی احسان‌پاشا گفته بود که اعتبارنامه امیرزاده در بین راه طویل کابل و طهران مفقود شده) امیرزاده و روشنی پس از اخذ یک مقدار وجه معتنابهی از علی احسان‌پاشا یا خلیل‌پاشا جهت خرج راه به طرف موصل و حلب رهسپار و وجوه خرج راه را نیز روشنی در شهر حلب تبدیل به صدها پوت روغن مشهور حلب نموده با ترن نظامی بدون کرایه به طرف اسلامبول رهسپار و به سلامتی به مقصد وارد و روغن‌ها را محرمانه فروخته و چند روزی با امیرزاده در اسلامبول بودند که خبر فروش روغن‌ها یعنی مال‌التجاره سیاسی در شهر منتشر، سردار محترم افغانی از واقعه مستحضر و پس از دو هفته دولت عثمانی هم مطلب را فهمیده ولی کاری شده بود، اداره امور شرقیه اسلامبول چک مخارج مراجعت آقایان را به عنوان مهاجر صادر و از همان راهی که رفته بودند به طهران مراجعت کردند. امیرزاده مذکور به طور سابق در طهران متوقف و سال قبل مرحوم شد ولی روشنی پس از مراجعت دیگر نقشش در طهران نگرفته به

قفقازیه رفت. در آن‌جا نیز بادرهم شکستن هیکل جسیم امپراطوری روس و تجزیه ممالک فرعیه از قبیل قفقاز گرجستان مصادف شده و چون دول قفقاز میل صلح جداگانه با عثمانی داشتند و پس از مذاکرات مقدماتی مقرر شده بود نماینده‌های آنها جهت مصالحه به اسلامبول بیایند که در عمارت وزارت بحریه عثمانی مصالحه‌نامه را ممضی دارند روشنی نیز در حین حرکت نماینده‌های قفقاز به طرف اسلامبول خود را طفیلی آن‌ها قرار داده (که شاید در این ضمن نقشی به کار زده و برای همیشه خود را راحت نماید) به اسلامبول وارد ولی متأسفانه هیئت مزبوره پس از ورود به اسلامبول در هتل «توکاتلیان» منزل گزیده او را تنها و مجبور گذاردند که در کوچه مسیک نزدیکی هتل مزبور در رانِدوو خانهٔ مادام صوفیای گُرک محرمانه منزل گرفته منتظر پیشامد بشود. بالاخره مجلس صلح مزبور رسمیت نیافت و نماینده‌ها به وطن خود مراجعت کردند و سر روشنی بی‌کلاه مانده به قفقازیه مراجعت کرد و در این چند سال که تکلیف اغلب از دول معین شده بود در گوشه انزوا خزیده تا آنکه مجدداً دو سال قبل با یک قیافه سیاست مابانه به طهران آمده و می‌خواست خود را نماینده مخصوص غازی مصطفی کمال‌پاشا وانمود کرده و مشغول اعمال سابقه بشود ولی این دفعه برخلاف سابق وضعیات طهران به کلی تغییر کرده و دیگر مجالی برای امثال روشنی باقی نمانده بود که دام خود را بگسترانند. زیرا به اشاره یکی از قونسول‌خانه‌های دولت محترم ترکیه اداره پلیس محلی او را به ظن جاسوسی توقیف و پس از تحقیقات مقدماتی مجبوراً راه خروج از ایران را به او نشان داده و آهسته در گوشش گفتند دیگر نمی‌شود به عنوان اتحاد اسلامی...[1] در این مملکت خیانت کرد.

به طوری که گفتیم مقصود ما تذکر اوضاع گذشته نبوده بلکه خواستیم هم‌وطنان مخصوصاً برادران آذربایجانی ما بدانند نویسنده مقاله مندرجه روزنامه وطن شخصی صاحب هویت و عامل مهمی در جامعه ترکیه نبوده که به شما توهین کرده بلکه بالعکس به شهادت اکثر از مامورین رسمی ترکیه کسی است که می‌خواهد بین دو ملت اسلامی دوست تفتین کرده و برای خود هویتی در جامعه اسلامی احراز نماید.[2]

---

۱. نقطه‌چین در اصل.

۲. در ادامهٔ مقاله ترجمه‌ای از مقالهٔ «باطن ایران» روشنی‌بیگ آمده است که چون در بخش

۱۱

باطن ایران[۱]

روشنی‌بیک

در این اواخر ایران هم مانند سایر ممالک دنیا در جوش و خروش افتاده است. روزنامه تیمس گاه‌گاهی برای پرده‌پوشی مانورهای انگلیس در ایران اخبار آن‌جا را با یک ترتیب مصنوعی و مشعشع انتشار می‌دهد جراید ما در ترکیه هم بدون این‌که ملتفت اصل مسئله بشوند این حوادث جعلی را عیناً به اطلاع ملت ما می‌رساند. بازهم جسته جسته بعضی افسانه‌ها در طرز اخبار بزرگ راجع به ایران در مملکت ما انتشار می‌یابد. ملت ما هم با صاف و سادگی مخصوصی این افسانه‌ها را مانند نغمه‌های شیرین گوش می‌دهد.

گویا یک نفر داهیه موسوم به رضاخان در ایران پیدا شده یک اردوی منظمی به وجود آورده و انقلابی تولید کرده و یک ترقیات بزرگی در اثر اقدامات او در آن‌جا رخ داده است.

در صورتی که شخص موسوم به رضاخان...[۲] بوده و اردوی او برای کندن مزار بر علیه ما کوشش خواهد کرد برای چه او را مورد تحسین قرار دهیم؟ برای چه یک محیطی را که مانند گذشته و همیشه ما را از پشت سر هدف قرار داده و راه ترقیات ما را مسدود نموده و چهار میلیون ترک را در اسارت خود به ناله درآورده است به نام مملکت اسلامی تقدیس کنیم؟ و برای چه باطن ملتی را که در تحت نقاب دین ما را اغفال نموده و همیشه خوابگاه دشمنان ما بوده است نشناسیم؟ متأسفانه از قرن‌ها به این طرف چشمان ما را تلقینات کورکورانهٔ دیانت جاهل بسته و برادری جعلی همیشه فلاکت و مخاطره را از نظر ما مستور داشته و خیلی از دشمنان را به ما دوست نشان داده است. بنابراین هزاران دفعه

→

بعدی این ضمایم ترجمهٔ آن به نقل از روزنامه تجدد می‌آید، از تکرار آن صرف‌نظر شد.

۱. تجدد، ش ۳۸، س اول، ۲۰ سنبلهٔ ۱۳۰۳، تحت عنوانِ «از جراید اسلامبول بازهم روشنی‌بیک»

۲. نقطه‌چین در اصل.

ملت ما دچار بدبختی شده مانند کورها به گرداب فلاکت افتاد بازهم متنبه نشدیم. حالا هم به همان توکل و صمیمیت سابق فریفته شده. اخبار ایران را مانند یک صدای خوب شیپور گوش می‌دهیم بازهم به حرف تریاکی‌های عجم اهمیت داده و گول پروپاگاندهای دشمن را خورده و فعالیت آنها را که بر علیه ما می‌باشد یک انقلاب خوبی تصور می‌کنیم. از یک قرن به این طرف ضربه‌های سختی به وسیله ایران از دشمنان ما به ما وارد شده و همان دشمن‌ها برای جلوگیری از ترقیات ملی و اقتصادی ما در همان‌جا سوءقصدهایی بر علیه ما تهیه می‌کنند و به دست ملتی که ما آنها را دوست خود فرض می‌کنیم در راه ترقیات ما گرداب‌هایی درست می‌کنند.

جریانات جنگ بین‌الملل و زمان گذشته به قدر کافی درس‌های تلخی در ایران به ما داد. بنابراین لازم است هر نوع حادثه‌ای را که در نزدیکی ما جریان داشته و متعلق به حیات ما است کاملاً تعقیب و جزئیات آن را بفهمیم. متأسفانه در این خصوص ما یک نوع بی‌قیدی و بی‌حسی بزرگ غیرقابل عفوی داریم. باید اعتراف کنیم عوض این که تمام دنیا بایستی معرفی ایران را از ما بخواهد ما اخبار راجع به آن‌جا را از جراید دشمنان خود یاد می‌گیریم. فلاکت‌هایی که ملل را به طرف انقراض سوق می‌دهد هیچ وقت آنی نبوده بلکه تخم‌هایی که مسبب همان فلاکت‌ها می‌شود مدت‌ها پیش از وقوع فلاکت کاشته شده و در زیر جوانه‌های آن طول زمانی زحمت کشیده شده است. هر ملتی مکلف است که تخم‌هایی که به ضرر وی کاشته می‌شود در هر کجا باشد فوراً آن‌ها را جمع نماید و اگر موفق به آن نگردید باید برای خشکانیدن جوانه‌های آن هر نوع فداکاری را در نظر بگیرد. فعالیت دشمنان ما در ایران بر علیه مملکت ترکیه مدتی است شروع شده، تخم‌های کاشته شده خیلی وقتی است روئیده و جنگل‌های بزرگ و آتش‌فشان‌های عظیمی به وجود آورده است.

ما که تصمیم به زندگی نموده‌ایم تنها با تغییر رژیم و اعلان جمهوریت به دنیا وظیفه خود را انجام نداده‌ایم. این اعلان پس از سیصدسال فلاکت تنها دلالت بر ادراک وظیفه ما دارد. اصل وظیفه ما عبارت از این است که این جمهوریت را در اثر فعالیت‌های فوق‌العاده خود از داخل و خارج حفظ نمائیم.

بنابراین در موقعی که مشغول اصلاحات داخلی می‌باشیم بایستی برای به وجودآوردن قوای نافع در خارج بکوشیم و اطراف خود را درست ببینیم و بفهمیم. بایستی همسایگان خویش را نه از روی نقاب بلکه باطن آن‌ها را بشناسیم.

ایران مملکتی است که مجبوریم آن رابیشتر و بهتر بشناسیم. همان‌طوری که تاکنون سنگین‌ترین ضربه‌ها از آن‌جا به ما وارد شده، راه ترقی و تعالی که ما را به سعادت می‌رساند از آن‌جا است. در صورتی که ما ایران را خیلی کم شناخته و عوضی شناخته‌ایم. باید اقرار نمائیم که ما فرانسه را بهتر و بیشتر از ایران می‌شناسیم. ایران تاکنون مانند یک عالم مجهولی برای ما شده است. خیلی از متفکرین ما بدون این که بفهمند مملکت ایران را با مملکت جاوه یک نوع تلقی کرده و اهالی هر دو این مملکت را کتله‌های مسلمان صاف و ساده فرض نموده هر دو را با یک احساسی دوست دارند. ایران که غیر از مرسم‌های شبیه به امپراطوری‌های از بین رفته اطریش و عثمانی چیز دیگر نیست حالا هم خیلی از متفکرین ما هستند که ایران را با ما یک ملت واحده تصور می‌کنند. حالا موقع آن رسیده که بفهمیم در میان خرمن ایران مللی که در حال پوسیدن هستند خیلی زیادند و کتله‌های بزرگی توی این خرمن وجود دارند که برای ما نافع می‌باشند.

فرانسه برای تأمین حیات خود ملل بیگانه امثال لهستان را نجات داد در صورتی که ما نمی‌خواهیم برادران خود را که اکثریت ایران را تشکیل می‌دهند یعنی دولت قدیم ترک را بشناسیم. با وجود این‌که ایران از قرن‌ها به این طرف لانه بدبختی ما می‌باشد حالا هم مانند یک دنیای مجهولی برای ماست. باید بیش از این تحمل نکرده نقاب گردآلود ایران را از چهره آن برداشته باطنش را با تمام جزئیاتش ببینیم.

در نشریات خود راجع به این موضوع هیچ تعرض و شکایتی راجع به برادران آذری خود که در زیر حاکمیت فارس به ناله در آمده‌اند نداریم بلکه برای این‌که ما آن‌ها را فراموش کرده‌ایم آنان حق هر نوع تعرض و شکایت را از ما دارند. در مملکت ما عدهٔ زیادی از برادران ترک ما هستند که در تحت عنوان ایرانی میان محیط ترک مانند بیگانگان زندگی می‌کنند. ما به آن برادران محترم

خود که مانند ما ترک خالص هستند «عجم!» خطاب می‌کنیم. این خطاب ما مثل تیرخالی کردن به دل برادر خود یک جنایت فجیعی است. عوض این که ما این برادران عزیز خود را که در وطن و لانه خود غیر از ترکی زبان دیگری نمی‌دانند با یک حمایت و جرائت ترک مسعود نمائیم اجازه می‌دهیم که یک موسسه به نام دبستان ایرانیان که بچه‌های اینها را فارس می‌کند به فعالیت خود ادامه بدهد و تا حال نفهمیده‌ایم مابین مؤسسات کاتولیک و پرتستان که بچه‌های ما را به مسیحیت سوق می‌دادند و این مؤسسه که عاملین مهم ترقیات ترکی ــ بچه‌های ترک‌های آذری ــ را فارس می‌نماید هیچ فرقی موجود نیست.

حالا هم از خطاب کلمه برادر به این برادران فعال‌خویش که از قرن‌ها به این طرف ثروت‌های بزرگ در اینجا بدست آورده‌اند خودداری می‌کنیم و حالا هم این برادران خود را در زیر کابوس حاکمیت فارس که از قرن‌ها آنها را مسموم نموده و از ما جدا کرده است دیده و تحمل می‌نمائیم. در این دوره که جاهل‌ترین و وحشی‌ترین اقوام ملل تحمل حاکمیت ملل متمدنه را نکرده و در راه حریّت و استقلال خود کوشش می‌نمایند ما بدبختی و اسارت چهارمیلیون برادر خود را که سخت‌ترین اسارت‌ها است دیده و در مقابل آن لاقیدی به خرج می‌دهیم. دیگر لازم است که به وظیفه مقدس خود شروع کرده و برای خلاصی این چهار میلیون برادر خود که زیر زنجیرفارسی ناله می‌کنند کوشش نمائیم. ما هر روز به وسیله نشریات خود به برادر آذری خودمان سلام و احترام فرستاده و نشئه بلند سعادت آزادی و استقلال را به آن‌ها یاد خواهیم داد و این مقدس‌ترین وظیفه ما است.

من که با عجز خود ابتداء به این وظیفه مقدس شروع کرده‌ام خود را خوشبخت دانسته و اطمینان دارم که جوان‌های متفکر ما هم این مقصد مرا تعقیب خواهند نمود. در نتیجهٔ مسافرت‌های دوازده ساله که در ایران کرده‌ام و تدقیقاتی که به عمل آورده‌ام برای من ثابت شده که این نظریات رویا نبوده و عنقریب یک دولت محتشم ترک در پهلوی ما به وجود خواهد آمد. بنابراین با یک اطمینان و حضور قلب کوشش خواهم کرد که باطن ایران و عواقب مقدرات آن را به ملت خویش بشناسانم. و این را نیز علاوه می‌کنم که در نوشتن این

حقایق تحقیر و مواخذهٔ ایران و دولتی را که در آن جا بر علیه ما کار می‌کنند به خاطرم خطور نداده و نخواهم داد. قدسیت وظیفه من از مالیخولیای اسلامیّت و نظریات خاطرنوازی خیلی بلندتر است بنابراین در نوشته‌های من مالیخولیای اتحاد اسلام و لکه‌های ریاکاری دیده نخواهد شد.

نقل از روزنامه وطن منطبعه اسلامبول، مورخه ۱۴ محرم ۱۳۴۳

۱۲

در جواب روشنی، کاسهٔ از آش گرمتر[۱]

علی صادقی تبریزی

قارئین محترم جراید طهران البته از مناقشات یک سال پیش در اثر نطق شخص مجهول‌الهویه‌ای موسوم به روشنی‌بیک در جراید طهران مخصوصاً در جریده میهن اطلاع دارند که منتهی به اخطار آقای مصدق‌السلطنه وزیرخارجه وقت در متروک گذاشتن قضیه به نام مودّت بین مملکتین اسلامی گردید.

چون سفیرکبیر ترکیه اظهار تاسف از حرف‌های شخص مذکور نموده و در اسلامبول نیز جبران قضیه از سفارت ایران شده و شایعاتی جریان داشت که روشنی را محبوس و جریده ایلری که نطق وی در آن درج شده بود توقیف گردیده بنابراین نصف مقاله‌ای را که این بنده به عنوان تبریزی بودنم در جریده میهن در جواب نطق مشارالیه نوشته بودم انتشار نداده و ناتمام گذاشتم.

بعد شرحی در جواب مقالات میهن و نظریات بنده در جریده شریفه وارلیق منطبعه صاری قمیش که از شهرهای قفقاز بوده و بعد از متارکه به تصرف دولت ترکیه در آمده به نظر رسید و با این که حرف‌های زننده در آن مقاله بر علیه آقای مدیر میهن و بنده نوشته شده بود یک جواب برادرانه و مسالمت‌آمیزی در آن موقع از طرف بنده در میهن منتشر شد. با این مقدمه تصور می‌رفت که قضیه خاتمه یافته و دیگر افکار عمومی ترکیه مخصوصاً شهر منوّرا اسلامبول و جراید محترم آن‌جا اجازه نخواهند داد که این شخص بدسابقه و اجنبی‌پرست با

---

۱. تجدد، س ۱، ش ۴۱، ۲۷ سنبلهٔ ۱۳۰۳.

نظریات سخیفه خویش میان دو ملت هم مذهب و هم افق تولید کدورت و نفاق نماید. متأسفانه شرحی را که در شماره ۳۸ جریده شریفه تجدد قارئین ملاحظه فرمودند در جریده وطن منطبعه اسلامبول که یک جریده اسلامی است از طرف روشنی انتشار یافت که اگر این مقاله را با نطق پارسالی مشارالیه مقایسه نمائیم تفاوت فاحشی مابین آنها از حیث هجوم به مقدسات ملّی ایرانی خواهیم دید. یعنی روشنی در آن موقع فقط سجایای ملی ما را طرف حمله قرار داده و حالا هم بر علیه قشون دلیر ایران و هم برضد سیاست این مملکت اسلامی که هیچ‌گونه نظریات سوئی بر علیه مملکت ترکیه ندارد و هم بر علیه مقدسات مذهبی و ملی ما قلم فرسایی نموده است. آیا ملت نجیب ترکیه و زمامداران آن مملکت اسلامی از لاطایلات روشنی خوششان می‌آید؟

گمان نمی‌کنیم. زیرا هیچ ممکن نیست انسان به مخیله خود راه دهد که ملّت دلیر ترک که برای حفظ موجودیت ملی خویشتن این همه جانفشانی نمودند از کسب قدرت یک همسایه اسلامی و شرقی خود ظنین بوده باشد و هم‌چنین در مقابل احساسات پاک و بی‌آلایش ایران در روزهای سخت و خوشی ترک‌ها که یک غمخواری صرف برادرانه در موقع حمله قشون یونان به آناطولی از خود بروز داده و به حال خواهران و مادران فلک‌زده دینی خویش گریه کرده و در موقع فتوحات روم ایلی و قره حصار مجالس جشن ترتیب داده و این مظفریت را مانند مظفریت خود فرض می‌کردند، هیچ باورکردنی نیست که افکار عمومی ترکیه از این توطئه‌های امثال روشنی خوشحال شود.

جراید آئینه افکار یک ملتی است. بردارید جراید منتشره در زمان جنگ‌های آناطولی و روزغم و شادی ترک‌ها را در طهران ملاحظه کنید تا صحّت نظریات فوق ثابت شود. اینها حقایق روشنی است که فقط برای انکار آنها اشخاص نمک به حرام و قدرشناس مانند روشنی ــ که باید تاریکی‌اش نامید ــ لازم است.

***

بنده در جواب مدیرمحترم جریده وارلیق که نوشته بودند «علی صادقی تبریزی... این ترک تبریزی که بیش از سلطان طرفدار سلطنت است... الخ» یعنی بیش از فارس‌ها طرفدار فارس است چنین نوشته بودم: «بنده تبریزی هستم و به تبریزی

بودنم مفتخرم زیرا آذربایجان مولد زردشت و پدر فارس است ولی ترک نیستم... الخ» حالا هم در جواب شخص روشنی کراراً عرض می‌کنم که یک نفر آذربایجانی مخصوصاً تبریزی نمی‌تواند به دلیل این‌که زبان ترکی می‌داند خودش را ترک محسوب دارد زیرا. یک چنین شخص پشت و پا به تمام مقدسات ملّی خود زده است.

اگر روشنی سواد داشت قبلاً برای فهمیدن موقعیت آذربایجان مجلد اول قاموس‌الاعلام مرحوم شمس‌الدین سامی که از بزرگترین نویسندگان ترک‌ها محسوب می‌شود رجوع می‌کرد بعد این لاطائلات را می‌نوشت. آیا ممکن است یک نفر مورخ و نویسنده بزرگ ترک آذربایجان را به اسم آذرآبادگان معرفی کرده و زبان اصلی آن‌جا را فارسی بداند یک نفر تبریزی خودش را ترک فرض کند؟ البته که خیر زیرا این ادعا دلیل نهایت عدم معلومات و عدم بصیرت آن شخص است و به همان شخص خواهند گفت کاسهٔ از آش گرمتر.

همان‌طوری که نویسنده این سطور که تبریزی‌الاصل بوده و نژاداً فارس می‌باشم و از زبان و ادبیات ترکی بهتر از امثال روشنی سابقه داشته و کتاب‌های ترکی را بیش از او خوانده‌ام به همین دلیل نمی‌توانم خود را ترک بدانم و جوابی که به ترهات روشنی دارم همین چند کلمه است: کاسهٔ از آش گرمتر.

آقای روشنی هیچ می‌دانید کدام اشخاص از ایرانی‌ها بیش از همه از این دلسوزی! شما که از ایرانی‌های مقیم اسلامبول کرده‌اید متنفرند؟ تجار و کسبهٔ آذربایجانی مقیم اسلامبول. به طور قطع بدانید این دلسوزی! شما درباره آنها نتایج معکوس بخشیده و شاید آن‌ها را مجبور به نمک‌نشناسی کرده و احساسات پاک آن هم‌وطنان غیور مهجور از وطن را که نسبت به ملت اسلامی و نجیب ترکیه «که از امثال شما بیزار است» دارند لکه‌دار نماید. پوست کنده به شما عرض کنم که آذربایجان به قدری در حفظ ملیّت اصلی خود متعصب است که اگر یکی از هموطنان عزیز او از هر نقطهٔ ایران بوده باشد از روی عدم بصیرت به او ترک خطاب کند مشمئز گشته و به این بی‌بصیرتی هموطن خود تأسف می‌خورد کجا رسد به اظهارات یک شخص یونانی مانند تو! آیا معلومات تو در سیر احوال ملل بیشتر است یا مرحوم شمس‌الدین سامی؟ از شما سؤال می‌کنم آیا

فیلسوف محترم جناب رضا توفیق نویسنده و ادیب بزرگ معاصر ترک که آن همه عطوفت و محبت به ایرانی و ایران دارد به احوال روحیه ایرانی از نقطه‌نظر پسیکولوژی بلدیّت دارد یا شما؟ چرا جناب عبدالحق حامد و مرحوم توفیق فکرت و سایر نویسندگان و علمای اجتماعی و ادبای بزرگ ترکیه این ادعاهای تو را نکردند؟ آیا آنها به اندازه تو دارای معلومات و اراده نبودند؟

در خاتمه امیدوارم که ملت نجیب ترک و نویسندگان متبحّر آن ملت و زمامداران آن مملکت اسلامی پیش از این اجازه ندهند که این اشخاص مجهول‌الهویه و اجنبی‌پرست جراید ترکیه را آلت ملعبه قرار داده و مابین دو ملت هم مذهب و هم افق نفاق و دوئیت بیندازد.

علی صادقی‌تبریزی

۱۳

نغمات روشنی‌بیک[۱]

جواب اعتراضات دو نفر آذربایجانی

روشنی‌بیک [که] متخصص کارهای شرق وسطی‌ا است به یک مکتوب اعتراضی که دارای دو امضاء بوده و به اداره ما رسیده است جواب ذیل را می‌دهد:

«اولاً از این‌که در امضای خودتان معلوم کرده‌اید که شما از اعضای 'کلوپ‌نژاد ایران' هستید تشکر می‌کنم زیرا به ما معلوم شد که غیر از مؤسسه دبستان ایرانیان که بچه‌های ترک‌های آذری را فارس می‌نماید مؤسسه دیگری هم به اسم 'کلوپ‌نژاد ایران' که با وظیفه مؤسسه اولی اشتغال می‌کند وجود دارد.

ثانیاً از ادعای شما با وجود این‌که آذربایجانی هستید و خود را نژاد آرین می‌دانید هیچ تعجب نکردم زیرا کابوس چندین قرنی‌فارس که دو نفر ترک را فارس کرده کار بزرگی نمی‌باشد. در مقابل رقم چهارمیلیون اعداد، دو و بلکه دو هزار هم چیزهای کوچکی هستند. برای تسلیت شما این را هم می‌گویم که تمام عقلای فارس همین ادعا را دارند که آذری‌های ایران اصلاً فارس بوده و از طرف مغول‌ها به زور ترک شده‌اند چه این ادعای آنها و چه دعوی اشخاصی مانند شما

---

۱. تجدد، ش ۴۳، ۴ میزان ۱۳۰۳.

که منکر ملیّت خود هستید در پیشگاه علم، تاریخ و حقیقت غیر از ناله یأس چیز دیگر نیست. هر اندازه که گل اندودکردن آفتاب بعید می‌باشد فارس‌کردن چهار میلیون ترک که در پهلوی ترکیه بر علیه تحکم فارس! مشت خود را گره کرده‌اند همان‌قدر محال می‌باشد. علم بشر در خاطر ندارد که در شمال غرب ایران فارسی وجود داشته باشد. نهم قزل‌اوزن و امثال آن که در آن‌جا جاری می‌شود همیشه ترک بوده و جریان داشته است. (راستی به قرار اظهارات متخصصین السنه آب‌های رودخانه مزبور ترکی حرف زده است. مترجم)

قرچه‌داغ و سلسله‌های معظمی مانند آن هیچ‌وقت عجمی را قبول نکرده است. خرابه‌های گوک مسجد (در تبریز این مسجد را مسجد جهانشاه می‌گویند. مترجم) که مانند یک تاج مدنیت ایستاده نشانه یک ترک قدیم است. بازهم ارک بلند تبریز با قدبلند خود که به وطن ترک نگاه می‌کند یک شاهد لایموتی است که از اجداد ترک باقی مانده است. مسجد سلطانی واقعه در طرف شرق زنجان که متخصصین آثار عتیقه را حیران گذاشته است یکی از آثار شاهکاری علم ترک بزرگ می‌باشد. شهرهای قدیم مانند مراغه باتمام علائم خود از شهرهای ترک است.

خلاصه یک وطن قدیم که امروزه زیر کابوس فارس ناله می‌کند با تمام جزئیات خود و با چهار میلیون ملت خویش سرتاپا ترک است. (به نظرم آقای روشنی به مرض ترکی گرفتار شده) فارس‌هایی که مورد تعظیم شما است در موقعی که این ملت نجیب را لگدمال می‌کند در مقام تحقیر به آن‌ها «ترکها!...» خطاب می‌نمایند. آقایان شما با انکار ملیّت خود جزای بزرگی برای خود معین کردید. شما اگرچه مختار بودید با سقوط از ملیّت بلندترک، خودتان را دچار فلاکت نمائید ولی فارس‌کردن یک وطن قدیم و یک ملت چهار میلیونی ترک و نجیب نه تنها شما بلکه خارج از قدرت تمام دنیا است.

از شما سؤال می‌کنم آیا شما می‌توانید اسامی مملکتی را که نصف آناطولی را تشکیل داده و به قدر یک میلیون اسم ترکی دارد تغییر بدهید؟

آیا قادرید که زبان، وجدان و خون چهارمیلیون انسان را که در آن‌جا زندگی می‌کنند عوض کنید؟ می‌توانید هزاران نشانه را که از قرن‌ها به این طرف وجود

ترکی را در آن‌جا اعلان می‌نماید خراب نمائید؟ آیا ممکن است صفحات مشعشع خاندان ترک را که قرن‌ها در آن‌جا سلطنت کرده‌اند از تاریخ دنیا پاک کنید؟ و بالاخره قادر هستید که میلیون‌ها بلبلان ترک را که در آن‌جا مشغول ترنم هستند ساکت نمائید؟

نه آقایان!

عصر ما عصر ملیّت است. انسان‌های امروزه فریاد می‌کنند: «خدا، من و حقوقم» این صدا را اسلحهٔ قهار امروزه که آتش و مرگ سر مردم می‌ریزند نمی‌تواند ساکت کند. به شما مژده می‌دهم: این ترک‌ها عنقریب از اسارت خلاص شده و شروع به زندگانی مسعود و آزاد خواهند نمود. شما در مکتوب خود از روابط دوستانه ملّتین یعنی ایران و ترکیه بحث کرده و تقاضای عدم اختلال آن را نموده‌اید. خوب بدانید که این حرف‌ها فقط مال زبان‌های رسمی است. شما نمی‌توانید یک کابوسی را که یک ملت چهارمیلیونی را در تحت اسارت خود به ناله درآورده محبوب ترک‌ها نمائید. تا موقعی که ناله برادران! ما به گوش ما می‌رسد آن قوه ظالم علاوه از خود برادران! ما یک دشمن منفور ما هم خواهد بود.

آمدیم به توجهی که ایران و افکار عمومی آن در اثنای جنگ بین‌الملل و در منازعات استقلال ما به ترکیه داشتند. به اجازه شما در مقالات آتیه خود حقیقت این توجه را ظاهر خواهیم کرد. زیرا ما به عنوان یک علاقه‌مند نزدیک در محل خود شاهد آن وقایع بودیم. اینها را هم علاوه می‌کنیم که اینجا ترکیه است در این جا تنها اشخاصی مورد احترام می‌شوند که ترک و ترکی را تقدیس نمایند. اگر گستاخانی پیدا بشوند که بخواهند به ترک‌ها و ترکی و عشق ترک تعرض نمایند غیر از نفرت و حقارت درباره آنان معامله دیگری با آنها نخواهیم کرد. **روشنی**

وطن منطبعه اسلامبول مورخه ۲۰ محرم ۴۳[۱۳]

***

لال شوند زبان‌هایی که آذربایجان را عضو شقاقلوس ایران دانسته و در مقابل نام‌های اولادان آذربایجان برای توجه به معارف آنجا و انداختن ریشه این زبان اجنبی که موجب این قبیل نغمات دشمنان ایران گردیده خم به بازو نیاوردند.

افسوس که در مقابل اقدامات وطن‌خواهانه آقای میرزا محمدعلی‌خان تربیت رئیس معارف سابق آذربایجان که چاره‌ای برای رفع این درد در نظر داشته و به تدریج شروع به تعقیب می‌نمود قانون استخدام کذابی را جلو کشیده و آن شخص محترم و ذیقیمت را از ریاست انداخته و اصلاحات ایشان را در مشیمه خود خفه کردند. مترجم

۱۴

به نظر دقت متفکر ترک[1]

ر. ش. [رضازادهٔ شفق] تبریزی

اخیراً رساله‌ای که امضای «ر. ش. تبریزی» را دارد در برلن چاپ شده و در اطراف مقالات روشنی‌بیک که در روزنامهٔ وطن منطبعه اسلامبول بر علیه ایران مقالاتی انتشار می‌داد در آن رساله جواب‌هایی نوشته شده است. اگر اشتباه نشود صاحب امضاء نویسنده فاضل و متبحر ایرانی آقای رضازاده مشفق می‌باشد که ایران به وجود چنین فرزندان لایق خود افتخار داشته و همین‌ها هستند که ایرانی‌های وطن‌پرست و علاقه‌مند به مملکت امیدواری‌هایی برای نجات ایران از این قبیل فرزندان ایرانی در دلشان مکنون می‌باشد.

نویسندهٔ محترم در جواب لاطایلات روشنی حقایق را مرقوم و ظاهر نموده‌اند که برای انکار آن حقایق فقط جهالت و تعصب بی‌جا و غرض‌ورزی و دشمنی نسبت به ایران و ایرانی و به عبارةاخری روشنی‌بیک بودن لازم است والا بدیهی است مردمان بی‌طرف و حقیقت‌شناسان هر ملتی این حقایق را قبول و عقاید نویسنده آن را تقدیر خواهند نمود. ما هم برای نصب نکات دقیقهٔ این مقالهٔ مهم به نظر ملّت ایران و تولید حسن قدردانی به یک نفر نویسنده فاضل ایرانی از طرف سایر هم‌وطنان ایشان به ترجمه آن مبادرت نمودیم.

به نظر دقت متفکر ترک

در موقعی که نوشتجات ذیل در مطبعه بود رساله «جواب به روشنی‌بیک» که از طرف هموطن محترم «م. غنی‌زاده» که درباره تاریخ آذربایجان تحقیقاتی نموده و

---

۱. تجدد، ش ۷۷، ۳ جدی ۱۳۰۳.

ترک‌ها را از نزدیک می‌شناسد نوشته شده بود، منتشر گردید. اینک [مطالعة] این مقاله را هم که احساسات یک شخص دیگری از آذربایجانی‌ها را که به قول روشنی زیر «کابوس فارس» مانده‌اند محتوی می‌باشد به آقای روشنی توصیه می‌نمایم.

ر.ش

به نظر انتباه متفکر ترک

به مناسبت انتشار مقالات روشنی‌بیک راجع به ایران در جریده وطن منطبعه اسلامبول

متخصص شرق؟

البته در نظر قارئین هست شخصی موسوم به روشنی‌بیک که در اثنای جنگ بین‌الملل در ایران به عنوان جاسوسی گردش کرده است و در چند ماه پیش در کانون ترک اسلامبول کنفرانسی راجع به ایران داده و بر علیه ما حرف‌هایی زده بود اخیراً هم از طرف شخص مذکور در روزنامه وطن منطبعه اسلامبول از شماره ۴۸۳ سال دوم مقالات مسلسلی راجع به ایران با یک قلم خصومت‌آمیز انتشار یافته و حتی از طرف جریده وطن عنوان متخصص! نیز به او داده شده [است]. واقعاً از شخصی مانند احمد امین‌بیک نویسنده روزنامه وطن که تحصیل کرده و اروپا و امریکا را گردش نموده و می‌داند که معنی تخصص چیست این قبیل احساسات مورد نهایت حیرت است. روشنی‌بیک منتها یک نفر جاسوس یعنی جاسوس ترک است. در این صورت آیا لازم نمی‌آید تمام جاسوس‌هایی را که از آلمان، انگلیس، فرانسه و روس در اثنای جنگ عمومی در ایران مشغول جاسوسی بودند متخصص نامید؟ آری آن‌هم متخصص تمام شرق!

ژنرال سایکس انگلیسی که بیست سال در ایران گردش کرده مخصوصاً در اثنای جنگ بین‌المللی ایران را عرضاً و طولاً گشته و در خصوص ایران بصیرت کاملی به دست آورده معلومات فنی و نظامی در عرض این مدت یادگرفته و

امروزه درباره ایران دو جلد کتاب بزرگ تاریخی و علمی که به شصت لیره عثمانی فروخته می‌شود تألیف نموده است کسی پیدا نشد او را نه این که متخصص شرق، بلکه به طور ساده متخصص ایران بنامند! زیرا انگلیسی‌ها معنی تخصص را می‌دانند...!

کنت دوگوبینو هم که سفیر فرانسه در هفتاد سال پیش در طهران بوده چهار سال در ایران اقامت کرده [و] به واسطه این که آشنایی کامل به زبان فارسی داشته با تمام طبقات اهالی آمیزش کرده تحقیقات زیادی راجع به گذشته و حالیه عادات و ادبیات ایران به عمل آورده کتاب‌های مهمی که مرکب از شش ــ هفت جلد می‌باشند در تحت عناوین مختلفه درخصوص ایران تألیف نمود. مع‌ذلک و علی‌رغم نظریات کامل مخصوصی که داشته به واسطه این که به طور لایق نتوانسته بود تحریرات خودش را با اصول علمی امروز تطبیق نماید نام متخصص سهل است عنوان مستشرق هم به او داده نشد.

به مسیو فون موهل هم که شهنامهٔ فردوسی را در هفت جلد بزرگ به طول نیم‌متر و ضخامت مناسب به طولش با متن و ترجمه فرانسوی آن طبع و نشر نمود هیچ عنوانی ندادند. در صورتی که به اشخاص معروفی مانند لردکرزن، براون انگلیسی، نلدکه، اشپیگل، مارکوارت آلمانی، جاکسن امریکایی، دارمستتر، دساسی فرانسوی، ژوکوسکی روسیه‌ای و به صدها مشاهیر دیگر تنها عنوان مستشرق داده شده، عجبا چگونه ممکن است انسان در این عالم علم و فن یک دفعه متخصص شرق بشود؟!

آقای احمد امین بیک! ایران هم در عالم شرق مانند یونان در غرب به تاریخ خیلی قدیم، مدنیّت محتشم مهم گذشته خود استناد داشته به قول مرحوم توفیق فکرت ایران «سرزمین حکمت» است. ایران وطن سعدی‌ها و فردوسی‌هاست. [۲][1] در موقعی که شما به یک شخصی که چند سال در قهوه‌خانه‌های ایران زندگی نموده، رل بدمزه‌ای در ایران بازی کرده و ماجراجویی که برای بیدارکردن یک «سانساسیون» [جنجال] جدید در ترکیه کوشش می‌نماید و بالاخره به واسطه خطاهایی که از او در ایران سرزده و مدتی در محبس خوابیده مقالاتی پر

---

۱. تجدد، ش ۷۸، ۵ جدی ۱۳۰۳.

از انتقام شخصی در جریده شما می‌نویسد، لازم بود قدری تفکر نمائید. والا خدای نخواسته انسان به نظرش چنین می‌آید که برای بودن متخصص ترک فقط داشتن اخلاق سوء و معلومات فنی به اندازهٔ روشنی کافی می‌باشد. این تصور در حق ترکیه که در این اواخر می‌خواهد متجدد شود و برای شناختن دنیا چشم‌های خود را باز نماید خوب نیست! وگرنه ممکن نیست که حقیقت را با این حرف‌های مغرضانه و مقالات دشمنانه از بین برد.

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر طینت [خلقت؟] خود می‌تند

خیلی کتاب‌های کلاسیکی راجع به موقعیت جغرافی، عده نفوس، وضعیات آب و هوا و اخلاق اهالی ایران در اسلامبول انتشار یافته که روزنامه وطن می‌تواند معلوماتی در خصوص ایران از آنها بدست بیاورد و اگر روزنامه مذکور نمی‌خواهد این کتاب‌ها را تهیه نماید یک دوره قاموس‌الاعلام برای کسب اطلاعات کارکنان آن درباره ایران کافی است. بهتر از همه این است که روزنامه وطن ستون‌های خود را با مسائل مهم‌تر و علمی پرنماید.

متن معاهده وثوق‌الدوله هم در موقع خود یعنی در ۱۹۲۰ در جراید اسلامبول انتشار یافت، اساساً قبل از این که این معاهده به مجلس بیاید در اثر هیجانات مردم الغاگردیده عاقد آن‌هم که وثوق‌الدوله بود مجبور به مهاجرت از ایران شد.

مسئله ترک‌ها در شناختن ایران

چیزی که در میان حرف‌های روشنی خیلی راست و مطابق واقع می‌باشد این است که ترک‌ها ایران را نشناخته‌اند آری به طوری که در ضمن همین مقاله اظهار خواهیم کرد ترک‌ها ایران را که در طرز تشکیلات، ادبیات، عادات و روح ترکیه از قرن‌ها به این طرف حکمرانی می‌نماید کاملاً نشناخته‌اند و حالا هم نمی‌شناسند! در میان جوانانی که در اسلامبول بزرگ شده و دارای افکار جدید هستند اشخاصی را دیده‌ایم که ایران را مانند یکی از ایالات ترکیه تصور می‌نمایند. حتی جلال نوری‌بیگ هم که یکی از نویسندگان ترک می‌باشد و در مقالات خویش اغلب از علم و منطق خارج نشده، حقیقت را با احساسات ملی پرده‌پوشی نمی‌نماید یک

روز به من چنین گفت: «آقای من شما اساساً از ترک‌های ایران ما هستید!» شخص دیگری که خیلی از ایران صحبت می‌کرد موقعی که می‌خواستم از معلومات وی چیزی بفهمم ملتفت شدم که او فقط مصراع «توئی برابر من یا خیال در نظرم» را حفظ کرده و غیر از این چیز دیگر بلد نیست.

موقعی که در یک سال قبل از جنگ به اسلامبول آمدم در یک کتاب تاریخ که اسم مؤلفش را فراموش کرده‌ام قافیه «شاه مفسدت پناه» را که برای اسم شاه اسمعیل صفوی درست کرده بود خوانده و در رمضان همان سال بازی تاتری را که برای جنگ چالدران به یک طرز اشتباهی و بدمزه تألیف شده بود متحیرانه مشاهده کردم که هیچ کس ملتفت آن نگردید. در تاریخ ۱۹۱۶ که از اروپا به اسلامبول مراجعت می‌کردم در بین راه با یک نفر صاحب‌منصب ترک که درجهٔ یاوری داشت مصادف شدم. پس از این که با او دو روز همسفر شده بودیم این سؤال عجیب را از من کرده و مرا دچار حیرت نمود که «عجبا آیا ایرانی‌ها هم پیغمبر اکرم را می‌شناسند؟» همان‌طوری که اهالی آناطولی فقط ما را به اسم «قزلباش» می‌شناسند، آقایان اسلامبول نیز ایران را از مراسم ایام محرم خان والده و موافق تعبیر خودشان از رُل «توتونچی‌های عجم» شناخته و زحمت قدری جلوتر رفتن را قبول نکرده‌اند و اگر رُلی را هم که در تاتر «قره‌گُز» مخصوص ایرانی کرده‌اند متذکر بشویم منابع معلومات ترک‌ها را در حق خود به کمال رسانیده‌ایم. اینک اگر بگوئیم که در پایتخت معظم ترک‌ها مراد از کلمه عجم به عقیده خودشان همان چند نفر توتونچی و عده‌ای «کاور ـ کافر»ها می‌باشند خطا نرفته‌ایم. آری آقای روشنی در این قضیه حق دارد ولی اشتباه بزرگ این‌آقا این است که خودش را در این خصوص خیلی فهمیده می‌داند و غرور جاهلانه‌ای که در نوشتجاتش دیده می‌شود این نظریه را ثبت می‌کند.

آن کس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدالدهر بماند

افسوس که هر موقع و در هر محیطی اشخاصی پیدا می‌شوند که این قبیل ترهات را باور می‌نمایند.

باطن ایران؟

[۳][1] روشنی‌بیگ با این محاکمه اشتباهی و افکار و نظریات سطحی که دارد خیال می‌کند باطن ایران را شناخته است. در صورتی که به قول شاعر

دیده می‌خواهد که باشد شه‌شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

آن بدبختی و فلاکتی که روشنی در ایران مشاهده کرده و رجال وطن‌فروشی که مشارالیه شناخته عین آن را جاکسن امریکایی و برون انگلیسی نیز دیده و شناخته‌اند. فرقی که هست چون این دانشمندان امریکایی و انگلیسی روح ایران را شناخته و نسبت به آن احساسات دشمنی ندارند این علامات بدبختی را باطن ایران فرض نکرده‌اند. هزاران سیاح و فیلسوف ایران را گردش کرده لیکن اشخاصی که مدعی شناختن باطن ایران شده‌اند خیلی به ندرت دیده شده[اند]. آیا ادعای شناختن روح یک ملت بزرگ و قدیم و بدون تامل شروع به تصویرنمودن آن جهالت نمی‌باشد؟

علی‌رغم دل پرخونم درمقابل یک دشمن ایران مانند روشنی‌بیگ اعتراف می‌نمایم که ایران امروز به واسطهٔ جهالت، عبارت از یک مملکت خرابه زاریست. ما این را قبول داریم ــ زیرا زکه نالیم که از ماست که برماست ــ و حتی ما از مللی که مایل به تداوی دردهای ما می‌باشند انتظار معاونت داریم ولی به تورانچی‌های بی‌ادبی که از این حالت فلاکت ما استفاده نموده و می‌خواهند ما را مورد تحقیر قرار دهند می‌گوئیم که آنها قطعاً باطن ایران را نخواهند دید زیرا در زیر تل‌های خاکستری که تنها دشمنان ظاهر بین ایران آن را مشاهده می‌نمایند روح ایران مانند شراره وجود دارد که آن روح، روح ابدیست. همان روح است که ایران را از سه هزار سال پیش در مقابل تهاجمات وحشی‌های قدیم و حمله‌های یونان، رم، عرب و مغول نگهداشته و خواهد داشت؛ همان روح است که لباس ایران را تن اسکندر کرده، رم را به دین میترا (مهر) سوق داده، مدنیّت عباسی را به عرب‌ها بخشیده، محمود غزنوی را که اصلاً ترک بود وادار کرد شهنامه را که انجیل ایران می‌باشد تألیف نماید! برای شناختن همان روح قدری تربیت،

۱. تجدد، ش ۷۹، ۸ جدی ۱۳۰۳.

مقداری قابلیت و یک کمی حسن‌نیت لازم است. کسانی که ملت ایران را تحقیر می‌نمایند آن روح را نمی‌شناسند [و] آن روح به حالت کابوسی درنظر آنان دیده می‌شود. همان روح از زمان زردشت به این طرف لعنت‌ها به آنان فرستاده این قبیل اشخاص در ایران چه کار دارند؟ من به بوم‌هایی که روی خرابه‌های ما گردش می‌نمایند می‌گویم:

قدم منه به خرابات جز به شرط ادب
که ساکنین درش محرمان پادشهند!

روشنی‌بیگ چه می‌خواهد؟

مقاصد آشکاری که روشنی‌بیگ در مقالات خود تعقیب می‌نماید به قرار ذیل می‌باشد:

۱. ایرانی‌ها دشمنان ترک‌ها می‌باشند، اظهار دوستی ایرانی‌ها نسبت به ترکها دروغ است.

۲. در ایران (مخصوصاً در آذربایجان) چهار میلیون ترک وجود دارد که اینها مجبوراً در تحت تسلط حکومت ایران (کابوس فارس!) مانده‌اند.

۳. نجات‌دادن این ترک‌ها یکی از وظایف ملی و مقاصد عمده ترک‌های عثمانی است. این را باید نجات داد و از توسعه دبستان ایرانیان در ترکیه که موجب توسعه افکار ایرانیّت است جلوگیری کرد.

اینک افکار منوّره عصر حاضر! چیزی که مرا هم وادار به خنده و هم حیرت در مقابل این اظهارات گستاخانه می‌نماید اهمیت دادن من به شخص روشنی نیست بلکه در خود احساسات مجبوریت می‌نمایم که کم و بیش اظهاراتی در مقابل ملت ساده و دوست ما ترک‌ها بنمایم.

آیا ایرانی‌ها دشمن ترک‌ها هستند؟

برای ایرانی دوجور ترکیه وجود دارد اولی همان ترکیه مسلمان، دوست و همسایه ماکه برای استخلاص ملیّت خود در مقابل دول مستملکاتی اروپا داخل مجاهده شد. درباره این ترکیه مخصوصاً در تاریخ ۱۹۰۶-۱۹۰۷ یعنی از زمان

اعلان مشروطیت در هر دو مملکت به این طرف در ایران تظاهرات دوستانه و محبت بزرگی دیده شده، فشار و تضییقات اخیر روس و انگلیس خدمات مهمی به ازدیاد این محبت نموده است. بعدها ایرانی‌ها که از باطن فرقه «اتحاد و ترقی» اطلاع نداشتند به پروپاگاندهای اتحاد اسلام آنها اهمیت داده در تمام عالم شیعه از نجف اشرف شروع نموده تظاهرات دوستی برله ترک‌ها به عمل آمد. ایرانی‌های مقیم ترکیه و اهالی ایالات نزدیک به حدود ترک مانند آذربایجان کاملاً برخلاف احساس روشنی‌بیک، نسبت به سایر اهالی ایران که از حدود ترک دور هستند ترک‌ها را خیلی کم دوست دارند. این هم به واسطهٔ خطاهایی است که ترک‌ها مخصوصاً در اثنای جنگ عمومی در حدود ایران مرتکب شده‌اند. ولی اهالی ایالاتی مانند فارس، کرمان و خراسان که با ترک‌های موافق طبیعت روشنی‌بیگ ابداً تماس نکرده‌اند ترکیه را با یک صمیمیت تام و احترام بزرگی دوست دارند. موقعی که در اثنای جنگ بالکان از روسیه عبور می‌کردم به یک نفر ایرانی توی ترن تصادف کردم که موفقیت رئوف بیک فرمانده کشتی حمیدیه را با یک مسرت بزرگ و چشمان پر از شادی برای من نقل کرده [۴][1] و احساس نمودم که این شخص به اندازهٔ وطن خود به ترکیه علاقه‌مند می‌باشد. در سال ۱۹۱۸ پس از اشغال اسلامبول از طرف قوای متفقین یک ایرانی جوان با یک نفر صاحب‌منصب انگلیسی که روی عرشه‌کشتی شرکت و از وسط کشتی‌های زره‌پوش متفقین عبور کرده و به ایستگاه اسلامبول می‌رسید ایستاده بودند مذاکره می‌کردند. در این موقع آفتاب از پشت آن مناره‌های فلک سا به طرف مغرب نزدیک شده بود. صاحب منصب انگلیسی از ایرانی جوان چنین سؤال نمود: «آیا عقاید شما و هموطنانتان در این موضوع چیست. اسلامبول را به یونانی‌ها واگذار نمایند بهتر است و یا یک منطقه بی‌طرف قرار دهند؟» ایرانی فوراً در جواب انگلیسی مزبور چنین گفت «طبعاً من مایلم که اسلامبول دست ترک‌ها بماند [و] این مناره‌های مقدس را ببیند. ما ایرانی هستیم و اینها آثار مقدسی است که با احساسات دینی ما تماس دارند یکی از آمال طبیعی ما این است که این مناره‌ها دائماً بدین شکل با ابهت که سر به آسمان بلند کرده‌اند بمانند...»

---

۱. تجدد، ش ۸۰، ۱۲ جدی ۱۳۰۳.

این جواب ایرانی صاحب‌منصب انگلیسی را مجبور به سکوت نمود. اینها افسانه‌های بی‌اصل و اساس نیستند، من اینها را برای خوشایندهای روشنی اظهار نمی‌کنم زیرا اساساً از تمام این نوشتجات من پیدا است که نمی‌خواهم او از من خوشش بیاید بلکه این حرف‌ها تماماً حقیقت و یک نمونه محبت هستند و این تظاهراتِ نمایندهٔ یک اکثریت دوستی در ایران نسبت به ترک‌ها است. همان‌طوری که نویسندهٔ محترم مقالهٔ جریدهٔ جمهوریت از روی حقیقت بیان نموده صحیح نیست که این چند نفر را به عنوان یک ملت قلمداد کرد.

بزرگترین وثایق که صمیمیت و محبت ایرانی‌ها را درباره ترک‌ها ثابت می‌نماید انتشارات جراید و خطاب‌ها هست که قبل از جنگ و در اثنای جنگ در ایران نوشته و خوانده شده است. اشخاصی که اینها را نمی‌فهمند تقصیر خودشان می‌باشد. بزرگترین احرار ایران که بر علیه تضییقات و فشار روس‌ها در سال‌های اول شروع به مجاهده می‌کرد دوستی ترک‌ها را باور نموده، حتی در نتیجه استیلای نظامی روس‌ها به ترکیه ملتجی شده و از طرف کابینه محمود شوکت پاشا حسن قبول دیده بود.

ترکیه دویم، ترکیه روشنی‌ها، سلیمان نظیف‌ها و رئوف بیگ‌هاست. این ترکیه به تاریخ، ادبیات و روح ایران بیگانه است و می‌خواهد ایران را جزو مستملکات ترکیه قلمداد کند. این ترکیه ترقی ایران را نمی‌تواند ببیند و در اثنای جنگ بین‌الملل ایرانی‌های مقیم مملکت خود را به دادن مالیات‌های گزاف مجبور می‌نماید و آنها را جبراً به اردوی خود داخل می‌کند، محترم‌ترین تجار ایرانی را کشان‌کشان به شعبات دوائر جلب می‌نماید. چند نفر را به عنوان اصناف ایرانی که تمام عمرش را برای کسب اعتبار و شرف کاسبی خود صرف نموده است به زور به آناطولی فرستاده، در موقع شکایت هم با جواب «خفه‌شو ایرانی کافر!» ساکت می‌کند. همین ترکیه به نقاط آذربایجان و کرمانشاه قشون داخل کرده، گذرگاه خود را پر از مصیبت و بدبختی می‌نماید. از یک طرف ادعا می‌کند که برای کمک ما در برابر روس‌ها آمده و از طرفی افکار اشغال ایالات ایران را تطبیق می‌نماید. بالاخره نویسندگان آنها بر علیه تمام مقدسات ایران زبان درازی می‌کنند... اینک این ترکیه دوم را ایران دوست نداشته و نخواهد داشت.

ترک‌ها و سایر ملل دنیا به شرط دوست بودن با ما و تحقیرنکردن مقدسات ما از ما احترام خواهند دید والا ترکیه متجاوز را نمی‌توانیم دوست بداریم. هر کسی از حدود ایران به زور داخل شود اعم از روس، انگلیس، ترک و هر که می‌خواهد بشود منفور ایرانی‌ها بوده دیر یا زود مجبور به مراجعت خواهند شد. این اصل را ایرانی هم در گذشته عمل کرده و هم در آتیه خواهد کرد. همان‌طوری که رئوف بیک را که در اثنای جنگ بالکان مورد تحسین قرار داده بود به محض مشاهده او در وطن خود برضد وی داخل اقدام شده و بالاخره از وطن خود بیرونش کرد و به قول روشنی‌بیک شرکای جنایتش را هم منکوب نمود. آری اشخاصی که به ایران تجاوز می‌نمایند همین‌طور منکوب و مخذول می‌شوند.

اینک ایرانی! موقعی که «دو برادر» گفته می‌شود باید مقصود معین گردد. زمانی که روشنی‌بیک این دو ترکیه یعنی ترکیه حقیقی را با ترکیه‌ای که عبارت از او و هم مسلکان اوست ممزوج می‌نماید، ایرانی‌ها را در اظهار دوستی نسبت به ترک‌ها دروغگو قلمداد میکند. در صورتی که حقایق دروغگو را به خوبی ظاهر کرده و خواهد کرد. دروغ را در سال‌های جنگ فرقه «اتحاد و ترقی» می‌گفت که به عنوان محافظت حدود ما از روس‌ها و به نام اتحاد اسلام که این فرقه هیچ‌گونه علاقه با دین اسلامی نداشت و در واقع آمال اشغال مملکت ما را داشت، قشون به داخله ایران سوق می‌داد. ایرانی‌هایی که به پروپاگاندهای اتحاد اسلامی آن روز حالا هم صادق مانده‌اند از این نوشتجات روشنی‌ها و سلیمان نظیف‌ها که بعد از شش، هفت سال مانند یک وثیقه مهم می‌باشند متنبه شوند! اینک باطن تجاوزکاری ترکی! چه درس‌های بزرگ عبرت است! آری نقاب اسلام دیروزی بلند شده از زیر آن قیافه پان‌ترکیزم ظاهر می‌شود! و ما هم به واسطه صمیمیتی که داریم دروغگو قلمداد می‌شویم! بسیار خوب ما دروغگو باشیم ولی آیا سلیمان نظیف که چند سال پیش می‌گفت: «دخترم را به بت‌پرست می‌دهم و به یک نفر شیعه نمی‌دهم» و حالا هم تصویر مراسم محرم را در «رسملی غزته» انتشار داده وزیرش مرثیه می‌نویسد راستگو نیست؟!

نه آقایان! عناد، جهالت و اغراض محکوم به نیستی است! نمی‌توانید مردم را فریب دهید. موقعی که ادعا می‌کنید در ایران چهار میلیون ترک هست تمام دنیا

به شما می‌خندد، این یک کمدی است. یک چنین کمدی که مرثیه نوشتن سلیمان نظیف و قیافه روضه‌خوانی به خود گرفتن روشنی‌بیگ مضحک‌ترین پرده‌های آن را تشکیل می‌دهد.

ایران و فارس

آقای متخصص شرق یا به واسطهٔ جهالت خود و یا عمداً برای سفسطه موقعی که از ایران بحث می‌نماید اتصالاً عبارات «فارس» و «کابوس فارس» را استعمال می‌کند و می‌خواهد با این ترتیب ما بین اهالی آذربایجان و سایر ایالات ایران تولید اختلاف نموده و افکار قید و بندفارس را در میان اهالی آذربایجان تزریق نماید. ولی اشتباه می‌کند. مملکت موضوع بحث امروزه وطن ایران مشترک است. آری در دو هزار و پانصدسال پیش موقعی که اجداد روشنی‌بیک در کوه‌های آلتای زندگی می‌کردند ایران حالیه به حکومات محلی مانند مدیا، هرکانیا، باختریانا، سغدیانا، کارمانیا و الخ تقسیم شده در قسمت جنوب غربی حکومت فارس وجود داشت. به واسطه این‌که حکومات نقاط مدیا (آذربایجان، همدان...) و پرسیا (فارس) که با یونانی‌ها بیشتر تماس داشتند بنابراین در تواریخ اغلب اسامی اینها ذکر شده است. این حکومات محلی از حیث اکثریت از نژاد آرین بوده و به زبان فرس قدیم حرف می‌زدند مخصوصاً مانند داستان‌های راجع به اشخاص افسانه‌ای از قبیل رستم، جمشید، ضحاک، کیومرث و غیره میان آنان یک ارتباط طبیعی وجود داشت. واضحش این است که آنها مانند آلمان حالیه و یا ممالک متحده امریکا به هم نزدیک ولی از حیث سیاست سوا بودند. تنها مللی که به واسطهٔ موانع طبیعی از این ارتباط نزدیک محروم بودند از ایران سوا می‌شدند. [۵][1] مثلاً هتیت‌های قدیم، لیدیائی‌ها و غیره که در ماورای دجله، در پشت کوههای قفقاز، ارس و دریاچه وان و اطراف آن واقع بودند کم و بیش به سجایای ایرانی بیگانه محسوب می‌شدند. اساساً جلگهٔ ایران از هر طرف دارای حدود خیلی طبیعی بوده و هیچ‌گونه عوارض طبیعی برای جلوگیری از اتفاق وجود ندارد درخصوص تولید یک‌چنین وحدتی زمینهٔ خوبی حاضر

---

۱. تجدد، ش ۸۱، ۱۵ جدی ۱۳۰۳.

نموده بود. به کمک همین روابط مادی و معنوی بود که کیخسرو بزرگ به سهولت توانست سیاستاً هم ایرانی‌ها را طوری متحد نمایند که دیگر از هم سوا نشوند (جلوس کوروش ۵۵۸ سال قبل از میلاد) اگرچه وحدت ملی ایران از حیث اعتبار تاریخ خیلی قبل از کیخسرو بوده ولی این وحدت رسماً از این تاریخ شروع شده است.

ایران مملکتی است دارای تاریخ مشترک و محدود بسیار طبیعی با سیحون، جیحون، فرات، دجله، آرارات، خزر و خلیج فارس می‌باشد. در این دوره هیچ تاریخ و سجایای گذشته‌ای وجود ندارد که مانند ایران در تحت تأثیر وحدت سیاسی در هزار و پانصدسال قبل در میان اقسام مختلفه اهالی آن مثلاً آن‌طوری که بین آذربایجان و کرمانی هست وحدت و اشتراک سجیه و آثار تاریخی موجود باشد. چنانکه کیخسرو، زردشت، فردوسی، نوروز، مذهب شیعه، تصوف و غیره در پیش یک نفر آذربایجانی چه مزیّت و اهمیتی داشته باشد برای یک نفر کرمانی هم دارای همان مزیت و اهمیت است. فعلاً در نزد ما یک حکومت مخصوص و متمایز فارس وجود ندارد. اشخاصی که در طهران سرکارند اغلب آن‌ها خارج از فارس می‌باشند. حتی واضع دین ایران زردشت از آذربایجان، احیاکننده ملیت آن فردوسی از خراسان بیرون آمده‌اند. اینها موافق تعبیر روشنی‌بیک فارسی نبوده ولی ایرانی و ایرانی اصیل و نجیبند. «پرسی» که امروزه ملل خارجه به ما می‌دهند عین همان کلمه ایران است که ما می‌گوئیم گمان می‌کنم برای گرفتن عنوان تخصص یا لااقل برای دچارنشدن به این همه اشتباهات لازم بود که آقای روشنی قدری در این مسائل تدقیقاتی به عمل بیاورد!

آذربایجانی ترکست و یا ایرانی؟

روشنی‌بیگ در ایران چهارمیلیون ترک کشف کرده که در هر صورت این عده موافق تعبیر عوامانه او یک جمع خوبی تشکیل می‌دهد که کریستوف کلمب در امریکا این قدر نفوس کشف نکرده بود. بنابراین لازم است به این شخص علاوه از لقب متخصص یک لقب کاشف هم داده شود زیرا بدین ترتیب نفوس ترکیه را

دو برابر می‌نماید. خیلی به‌جا است که روزنامه وطن منطبعه اسلامبول در دادن لقب کاشف به او مسامحه نکند. اساساً اظهارات روشنی علاوه از آذربایجان شامل آذربایجان جدیدالولاده هم هست برای این‌که روشنی در یکی از مقالات خود تخلیه باکو و حوالی آن را از طرف قوای ترک با تأسف زیاد متذکر شده است. علی‌ای‌حال لازم است آن نقاط را نیز داخل منطقه متخیّله روشنی بیک نمود.

برحسب اظهارات خود آقای متخصص شرق ایشان پس از محبوس‌شدن در طهران و مستخلص گردیدن از طرف فرقه دمکرات و مخاطب زیادشدن به خطاب‌های «ترکِ خر» به آذربایجان عزیمت نموده و در آن‌جا کلمات ترکی به گوشش خورده [بود]. به علاوه از طرف ایرانی‌هایی که از جاسوسی وی مطلع نبوده‌اند حسن پذیرائی دیده و بالاخره از طرف یکی دو نفر تبریزی معلوم‌الحال که شغل آن‌ها عبارت از مسخره‌بازی است گول خورده و این اشخاص به این بیچاره بدبخت اظهار نموده‌اند که آذربایجان ترک بوده و لازم است روشنی‌بیک آن‌جا را خلاص کند. بدین‌ترتیب و حتی اگر نوشتجات روشنی جدی بوده باشد، او را دچار ضلالت بزرگ و مرض خیالات نموده‌اند. اگرچه این قبیل حقه‌بازها که به حساب دیگران «سانساسیون» درست می‌کنند کم و بیش در میان هر ملتی وجود دارد ولی این اشخاص که حل و فصل تمام امور ایران را بدون معطلی به این ترک ساده محول کرده‌اند لابد هیچ تصور نمی‌کرده‌اند که روشنی‌بیک به این آسانی دیوانه خواهد شد. این بود چهار میلیون ترکی که انتظار کمک روشنی را دارند!

حالا اگر من به این آقا بگویم که اهالی آذربایجان تماماً ایرانی است و بالفرضِ ترک خالص بودن آنها یک نفر از آذربایجانی‌ها قطعاً حمایت آقای روشنی را نمی‌خواهد از من بدش می‌آید. با وجود این من خودم را مجبور می‌بینم که به نام حق و حقیقت هم احساسات هموطنان خویش را قدری تسکین داده و هم به قصد اغفال نشدن سایر آقایان ترک بعضی اظهاراتی بکنم که آقای متخصص شرق عصبانی شود بنابراین استدعای عفو دارم.

آیا زبان دلیل ملیت است

[۶][1] طبیعی است استنادگاه روشنی‌بیگ در حرف‌های خود زبان ترکی است که در آذربایجان استعمال می‌شود. در واقع این مسئله قابل دقت است. نظر به این‌که پیش هر ترکی اسم ایرانی برده شود فوراً کتاب صرف فارسی معلم فیضی و گلستان سعدی به خاطرش رسیده و تمام ایرانی را فارسی‌زبان تصور می‌کند بنابراین آقای روشنی این‌که خیال نموده که یک منطقه ترکی زبان کشف کرده است برای او یک امر طبیعی می‌باشد. ولی جای تشکر است که این قرن ما قرن علم و عرفان بوده علاوه از این‌که دربارهٔ روابط مابین زبان و ملیّت تدقیقات زیادی به عمل آمده و آثار مهمی به وجود آورده‌اند در تمام کتاب‌های حقوق کلاسیکی نیز در این خصوص مبحث‌ها نوشته شده است. در نتیجه این تحقیقات با تصدیق این که زبان در ملیّت تأثیر بزرگی دارد وجود عوامل مهم زیاد دیگری هم در تأمین ملیّت تصدیق شده و بالاخره اساس این‌که زبان آخرین دلیل ملیت را تشکیل نمی‌دهد قبول شده است.

اساساً این مسئله جور دیگری نمی‌توانست بشود زیرا یهودیهای اسپانیول فقط با زبان اسپانی حرف زده و آن را عوض زبان مادری قبول کرده‌اند در صورتی که آنها اسپانیولی نیستند. بلژیکی‌ها به فرانسه حرف می‌زنند با وجود این‌که فرانسوی نمی‌باشند. امریکایی‌ها زبانشان انگلیسی است در صورتی که یک ملیّت کاملاً جداگانه‌ای تشکیل می‌دهند. در امریکا خیلی از روس‌ها، آلمان و یهودی‌های متولد در آن‌جا هستند که به زبان انگلیسی حرف می‌زنند. در صورتی که آنها روس، آلمان و یهودی می‌باشند. در ترکیه خیلی از یونانی، آلبانی، چرکس و ارمنی هستند ـ با این که بودند ـ که زبان ملی خود را فراموش نموده به ترکی حرف می‌زنند. در امریکای جنوبی خیلی از ملل دیگر وجود دارند که با اسپانیولی حرف می‌زنند در صورتی که دارای حکومت مستقل و ملیّت بارزی هستند. امروزه ممالک سوئد، نوروژ و دانمارک با لهجه‌های مختلف به زبان آلمانی حرف می‌زنند با وجود این‌که آلمانی نمی‌باشند. روس‌ها، بلغارها، صربی‌ها و لهستانی‌ها به زبان اسلاو حرف می‌زنند ولی ملیت‌های سوا سوا

---

۱. تجدد، ش ۸۲، ۱۷ جدی ۱۳۰۳.

دارند. از طرف دیگر سوئیسی‌ها یک قسمتشان به فرانسه، قسمت دیگر به آلمانی و قسمت سومشان به ایتالی حرف می‌زنند در صورتی که آنها یک ملت واحده تشکیل می‌دهند. زبان باسک که در اسپانی و لهجه برتون که در فرانسه معمول می‌باشد از همین قبیل است. خلاصه می‌بینیم همان‌طوری که بعضی از ملل زبان مخصوص و یکپارچه داشته، بعضی‌ها در ممالک خود به چندین زبان حرف می‌زنند. با وجود این وحدت ملی از این مسئله دچار تأثر نمی‌شود زیرا زبان ملیّت نبوده و این یکی از مسائل علمی واضحی است.

آیا نژاد دلیل ملیت است؟

مسئله نژاد هم به همین ترتیب عین ملیّت نیست و این یکی از حقایق علمی است. اگر ملیّت روی نژاد قرار می‌گرفت ملل روس، بلغار، لهستانی و صرب بایستی یک ملیّت تشکیل می‌دادند هم‌چنین آلمان، دانمارک... الخ. حتی اگر قدری جلوتر برویم باید معتقد باشیم که ملل آریایی، سامی‌ها و مغول‌ها جمع شده [هر] یک ملیت جسیمی تشکیل می‌دادند و از طرفی هم لازم بود آن‌هایی که از حیث نژاد یا خون به ملل دیگر نزدیک بودند از هم سوا شوند. مثلاً باید نژاد قانچه و آن‌هایی که به نژاد اسلاو منسوب بوده و در شمال آلمان زندگی می‌کنند به روسیه ملحق شده و ایتالی‌هایی که در جنوب شرقی سویس هستند ضمیمه مملکت ایتالی گردیده و یهودی‌های ممالک متحده امریکا و «اوگونوتها» که از فرانسه مهاجرت کرده‌اند و بومی‌های اصلی که ملیّت هندوستان را تشکیل داده؛ اسلاوها، مغول و تاتارهایی که در شمال روسیه وجود دارند؛ بومی‌های مخلوط شده استرالی و انگلوساکسن‌های آن‌جا لازم می‌آورد از همدیگر سوا شوند و بدین‌ترتیب بایستی تمام دنیا را بهم‌زده و دوباره از نو به وجود آورد. اساساً امروزه به وجود یک‌نژاد «ایدآل» حتی در جنگل‌های افریقا هم نمی‌شود باور نمود. نژادهای دنیا به هم مخلوط شده بزرگ‌ترین ملیت‌های دنیا مانند آلمان و امریکا از یک چنین خطه‌هایی تشکیل گردیده‌اند که اگر وحدت ملی این ممالک به وسیله تاریخ، سیاست و روابط دیگر تأمین نگردیده [بود] تنها به واسطه

نژادی انحصار داشت لازم می‌آورد که آنها محکوم به انحلال گردند.[۷][۱] ترک‌های حالیه مخصوصاً آن‌هایی که در اروپا زندگی می‌کنند عدم استلزام ملیّت و نژاد را دلیل بزرگی می‌باشند. این که ترک‌های این دوره با خون‌های چرکس، عرب، عجم، ارمنی و یونان مخلوط شده‌اند یک حقیقت غیرقابل انکاریست. ترک‌هایی که از ششصدسال به این طرف در اروپا زندگی کرده مخصوصاً با زنهای روس، چرکس، ارمنی و یونان ازدواج کرده‌اند قبلاً در آناطولی به طور کلی با خون‌های عرب و ایران پیوند شده بودند.

این مسئله نه تنها برای اشخاصی که در تاریخ عثمانی تدقیقاتی به عمل می‌آورند بلکه در نزد مردمان سطحی هم واضح می‌باشد. مستر لایبایر امریکایی که از دوستان ترک‌ها بود در کتاب خود که راجع به دوره سلطان سلیمان قانونی نوشته است ثابت می‌کند که فقط کسوری از میلیون‌ها قطره خونی که در شرائین ترک‌ها جریان دارد خون خالص ترک می‌باشد. یکی از اشخاص مزاح‌گو چنین گفته است که: «اگر 'کلاه' را از سر، 'جامه' را از تن و 'پاپوش' را از پای ترک در بیاورید لخت و عور می‌ماند.» این مثال درباره خون هم بی‌مناسبت نیست. من به اطمینان کامل می‌توانم به آقای روشنی بگویم که اگر مسائل نژاد و خون را در لابراتوارهای شیمی تحلیل نمایند اشخاصی که در این قضیه خیلی ضرر می‌برند ترک‌ها خواهند بود. برای اثبات این مسئله لازم نیست تاریخ ترکی آقایان احمد رفیق و احمد راسم را که از طرف انجمن تاریخ هم تصویب شده است از نظر دقت گذرانید تنها کفایت می‌کند که با چشمان باز به سیمای ترک‌های حالیه نگاه کرد. حالا نمی‌دانم آقای روشنی در موقعی که در ایران به قیافه آخوندی داخل شده بود هر صبح به آینه نگاه می‌کرد و یا این‌که بدون تعمق و تفکر می‌خواهد بگوید که «در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند»!

می‌بینیم که ملیّت از چنین حدود سطحی و ابتدایی تجاوز می‌نماید. اساساً ملیّت از حیث اساسی یک حادثه اجتماعی دارای قیمت نسبی است معذالک این مسئله که در تاریخ رول‌های بزرگی بازی کرده است در عصر حاضر هم این قضیه بیش از هر چیز به احساسات تعلق دارد. ملیّت میان افرادی که آن را تشکیل

---

۱. تجدد، ش ۸۳، ۱۹ جدی ۱۳۰۳.

داده‌اند یک خاصهٔ روحی و یک حس درونی است که محصول بعضی عوامل اجتماعی مانند عادات، اخلاق، دین، ادبیات و وطن می‌باشد.

این حس در دل آنها ریشه دوانید و تعریف آن به وسیله دستورهای واضح و معین قابل [بیان] نیست زیرا این مسئله از خصائص انفس بوده، این حس تنها در تظاهرات اجتماعی از قبیل اشعار، حکایات، اعیاد عمومی مراسم، تصنیف‌های ملی، ماتم‌ها و حماسه‌ها جلوه می‌کند... این حس را اشخاصی که صاحبان مفکوره جدید هستند نمی‌توانند با محاکمات من در آورده امحا و یا ایجاد نمایند. اینک در اثر سائقه همین حس می‌باشد که ملل یونان، ارمنی، عرب و آرناودها [آلبانیایی]که قرن‌ها در تحت اداره ترکیه زندگی کرده و حتی زبان‌های خود را فراموش کرده بودند کراراً به احیای ملیّت خود قیام نمودند. نه عرب و آرناودها را قضیه اتحاد اسلام و نه یونان و ارمنی را قتل عام توانست ساکت کند و نیز در اثر تحریک همین حس بود که لهستان و روسیه با وجود بودن از یک نژاد دشمن بزرگ همدیگر شده؛ امریکائی‌های انگلیسی‌الاصل را همین حس وادار نمود که بر علیه انگلیس‌ها در راه استقلال ملی داخل جنگ شوند. همین جنگ را که در سال ۱۷۷۵ میلادی امریکائی‌ها شروع نمودند مانند جهاد مقدس تلقی می‌کردند. در مقابل تأثیر همین حس بود که اسکندرها، ناپلئون‌ها، امپراطوری رم و سلطنت روحانی پاپ‌ها مجبور شدند که از آمال جهانگیرانه خود دست بکشند. خیالات پان ژرمانیزم و پان اسلاویزم نیز در اثر همین قضیه محکوم به سقوط گردید.

روشنی‌بیک اقلاً یک دفعه صورت نطق حضرت کمال‌پاشا را که در دوملی پیکار [پینار؟] ایراد نموده‌اند بخواند و قبل از نوشتن کتاب هزار صفحه‌ای خود قدری فکر نماید. مصطفی کمال‌پاشا در آن نطق خود یک حرف بسیار منطقی ایراد نموده‌اند که: ملیّت تنها به وسیله قوای نظامی ایجاد یا امحاء نمی‌شود و این حس در روح ملت دائماً موجود وحی می‌باشد.

آقای روشنی زمان «ینی‌چری‌ها» سپری شد! حالا به زور ملیّت درست نمی‌شود. آذربایجان از دو هزار و پانصدسال به این طرف از حیث تاریخ، عادات، اخلاق، ادبیات، دین و شئون ایرانی زندگی کرده و قبل از آن هم به نام

ملت مدیا که ایرانی بود ادوار تاریخی خود را طی کرده است. یک وقتی سامی رفعت بیک هم که تا اندازه‌ای با شما هم افکار بوده ولی از حیث علم و اخلاق مافوق شما بود می‌خواست یقه زردشت ما را گرفته به سرش فینهٔ بگذارد.[۸][۱]
در اثر همین قضیه فیلسوف محترم دکتر رضا توفیق که در محیط علم و عرفان ترکیه واقعاً متمایز شده است برای استخلاص ملّت خود از گمراهی شروع به مدافعه نموده مخصوصاً در سر قضیه مدیا یک بوکس مفصل ادبی با رفعت بیک شروع نموده بود. به شما توصیه می‌نمایم به «مجموعه ادبیات» که این مباحثات در آن منتشر می‌شد رجوع نمائید که در آن‌جا برای دفعه اول خیلی از اسامی محققین و مستشرقین را یاد گرفته و تصمیم خواهید گرفت که از روی اثر هزار صفحه‌ای خود رد بشوید آقای من!

آذربایجان ایرانی است، می‌باشد
آن هم تمام روح، ایمان و اذعان خویش ایرانی

پیغمبر ایران زردشت که درباره او در عالم غرب آثاری به وجود آمده و یک کتابخانه را آن آثار پر می‌کند، از آذربایجان ظاهر شده است. یکی از معابد معروف مذهب زردشت در نقطه موسوم به «شیز» در آذربایجان بود اساساً آتش مقدس زردشت همیشه در آذربایجان روشن شده است. لفظ آذر که در کلمه آذربایجان دیده می‌شود یکی از شرارهٔ همان آتش است موقعی که اسکندر ایران را استیلا نمود، احساسات زردشتی را در آذربایجان به قدری قوی و لایق احترام دید که آذر بتین (اتروپاتنا) را که «ساتراپ» ایران بود مستقلاً در حکومت آذربایجان باقی گذاشت. احتمال می‌رود که وجه تسمیهٔ آذربایجان به واسطه اسم آذربتین بوده باشد. به عقیده خیلی از مستشرقین کلمه «آریانا ویژه» ــ ایریانا وائه‌ژه ــ که در کتاب مقدس زردشت ذکر شده اسم قدیم آذربایجان می‌باشد.

بعد از اسلام آذربایجان محل ظهور مذهب شیعه بوده است. سلسله صفویه که مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران قرار دادند از آذربایجان ظاهر شدند. این سلسله که احتمال می‌رود اصل‌شان ترک باشد و میل بزرگی در خصوص این‌که

---

۱. تجدد، ش ۸۴، ۲۲ جدی ۱۳۰۳.

ملیّت با نژاد و زبان لازمه غیرمفارق می‌باشند هستند مخصوصاً سلسله صفویه که به مذهب شیعه برای جلوگیری کردن از مهاجمات ترک اهمیت بزرگ می‌دادند روحاً ایرانی بودند.

شعرای بزرگ آذربایجان: نظامی، مهستی، قطران تبریزی، همام تبریزی، قاسم انوار، محمود شبستری، ابن‌خلف تبریزی که مؤلف برهان قاطع فارسی معروف می‌باشد و صدها امثال آن‌ها تماماً دارای افکار ایرانی بوده و تألیفاتشان فارسی است.

آذربایجان ایرانی است. روح، فلسفه عمیق و تصوف از حیث معنی و استعداد بزرگ در تجارت از جهت مادی، که مخصوص روح ایران و به روح ترک بیگانه می‌باشد در آذربایجان به وضع آشکاری ظاهر است. شمس تبریزی که امروزه هم آناطولی را در تحت نفوذ معنوی خود قرار داده و محمود شبستری که دستور بزرگی به تصوف نوشته است از آذربایجان بیرون آمده‌اند.

شاعر آذربایجان سعدی، حماسه‌اش شهنامه، عیدش نوروز، مذهبش اثناعشری، وطنش ایران است. اگر شما بخواهید این حقایق را با گفتن «کابوس فارس» نبینید و برای غیرایرانی کردن آذربایجان که از دو هزار و پانصد سال قبل روحاً و جسماً ایرانی می‌باشد کوشش نمائید، ما هم مجبوریم که تاریخ شش صدساله ترکیه را زیر و رو نمائیم. فراموش نکنید مملکتی که امروزه اسم آن را ترکیه گذاشته‌اید مهم‌ترین اقسام آن در ششصدسال پیش مال دیگران بود. خیلی لازم است قبل از این که مفکوره جدید خود را تطبیق نمائید قدری در این خصوص تدقیقات به عمل آورید. مفکوره اجتماعی روی نظریه‌های سطحی قرار نمی‌گیرد. باید قبلاً در ماهیت ملیت کاملاً فکر کنید.

هرگاه شما بخواهید به واسطه ترکی بودن اسم نهر «قزل‌اوزن» آذربایجان را ترک قلمداد کنید منهم به شما اطلاع می‌دهم که «استانبول» یونانی و «اسگدار» فارسی است که موافق تغییر شما لازم است اسگدار را به ما و استانبول را به دیگران بدهید. درست ملتفت شدید؟ من هر موقعی که برای فارسی‌بودن کلمات آذربایجان و تبریز دلیل اقامه نمایم در آن موقع شما هم یقه «قزل‌اوزن» را نچسبید. درس‌های جغرافیای قدیم خود را ــ اگر جغرافی خوانده‌اید! ــ قدری

تکرار نمائید تا دچار این قبیل اشتباهات بچه‌گانه نشوید! به علاوه موقعی که اینها را می‌خوانید از من دلگیر نشوید زیرا ممکن است که این مقاله برای تصحیح کتاب هزار صفحه‌ای شما خدمت نماید.

آمدیم به بحث‌های شما در خصوص «گوک مسجد» و «سلطانیه!» این قبیل قیاس‌های سطحی ممکن است در روزنامه وطن جائی برای خود پیدا کند ولی مبادا در آن کتاب هزار صفحه‌ای خودتان این جور چیزها بنویسند. آقای من! ترک‌های اصل و یا مغول‌هایی که قوم و خویش ترک‌ها بودند، نهرهای مشهوری که آن‌ها در ایران جریان داده‌اند از خون انسان و بناهای بلندی که ساخته‌اند از کلهٔ انسان بوده [است]. شما می‌توانید در این خصوص به صدها جلد کتاب تاریخی که راجع به دوره مشئوم استیلای مغول نوشته شده است مراجعه نمائید. هرگاه مایل مراجعه به تاریخ شرق می‌باشید به کتاب تاریخ معروف «الفخری» که در دوره یازدهم قرن میلادی یعنی در زمان همان وقایع خونین نوشته شده است نگاهی بکنید و ببینید پسرعموهای شما چگونه به وسیله خون و آتش به محو ایران کوشیده‌اند.

بخوانید آقای من شاید حرف‌های مرا باور نکردید علاوه از تاریخ‌الفخری و تواریخ زیاد شرقی دیگر، تمام آثار اروپا هم که درباره آن دوره نوشته شده است موجود می‌باشند.[۹][1] اگر شخصاً نتوانید این کتاب‌ها را پیدا کنید از من بخواهید تا برای شما به اندازه کافی فهرست آنها را بفرستم و بدین‌ترتیب شاید از فکر کین و انتقام افتاده و با علم و عرفان مشغول شوید. هرگاه به‌طور بی‌طرفانه این حکایات را بخوانید خواهید دید که توفیق فکرت آن شاعر بزرگ اشعار ذیل را خطاب به ترک‌ها انشاء نموده است (در اینجا مولف محترم این رساله چند قطعه اشعار مرحوم توفیق فکرت [را] که از شعرای جدید [و] معروف اسلامبول بود نوشته که ترجمه آن تقریباً به قرار ذیل است. «تو که هستی ای سایه که مست و خراب مستقیماً به طرف تاریکی شتاب می‌کنی. تو با یک چیز خونینی بازی کرده بلکه محو کننده نوع معنی، اساس قهرمانی تو خون و وحشت است. برو شهرها را خراب و اردوها را محو نابود کن. ببر، پاره کن، بسوزان، خراب کن نه به

---

۱. تجدد، ش ۸۵، ۲۴ جدی ۱۳۰۳.

کسی امان بده و نه ناله و فغان را گوش کن. هزار افسوس، از نقاطی که تو عبور می‌کنی پر از مصیبت و بدبختی می‌شود. نه از زراعت اثری و نه گیاهی در آنجاها می‌روید...)[۱]

اینک ترک‌ها و مغول‌ها ایران را موافق مدلول اشعار فوق به چنین روزی انداخته بودند. (نمی‌دانم شما هم از طرفداران سفیدپوست‌ها که تازه پیدا شده‌اند و می‌خواهند با مغول‌ها قطع رابطه نمایند می‌باشید یا نه؟) این آتش که مغول‌ها نموده‌اند نه تنها در تواریخ شرق و غرب بلکه در ادبیات ما هم آثاری گذاشته است.

سعدی که در مقابل وحشت و دهشت ترک مجبور به ترک وطن خود شده بود چنین می‌گوید: «برون رفتم از تنگ ترکان چون دیدم/ جهان در هم افتاد چون موی زنگی»؟ حافظ درباره معشوقه‌های خویش می‌گوید: «چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را»؛ فردوسی درباره سلطان محمود می‌گوید: «چو اندر تبارش بزرگی نبود»... چیزی که هست سلاطین ترک که در ایران اقامت نموده و به مدنیّت ایران عادت کردند سعی نمودند که از خود آثاری باقی بگذارند. در

---

۱. اصل شعر:
کیمسک ای کولکه سن که مست و خراب
ایدیور سلڭظلامه طوغرو شتاب
قانلی بر شیله اویناميش کبی سلڭ
بلکه هم نوعملڭ محربی سلڭ
قهرمانلق... اساس قان و وحشت
بلده لر چیکنه اردولر محوایت
کس قوبار، قیر، سوروکله، از، یاق، ییق،
نه امان بیل، نه آه ایشیت نه یازیق
کچدیحڭ یر اولوم الم طولسون
نه اکیندن اثر، نه اوت، نه یوصون،
سونسون اولر، سورنسون عائله
قالماسین خیر پالانماقدن بر یر
هر اوجاق بکزه سلڭ مزار طاشنه
طاملر اینسین یتیملرڭ باشنه

هندوستان هم همین‌طور شده است. سلاطین ترک که در تحت تأثیر دین اسلام و مدنیت ایران تا اندازه‌ای وضعیات خود را اصلاح کرده بودند هرگاه به همراهی خویش مدنیت ترک به این مملکت می‌آوردند آیا لازم نبود که حالا به جای ادبیات فارسی، معماری ایرانی، مینیاتوری عجم چیزهای دیگری به نظرمان برسد؟

زیرا ترک‌ها ایران را طوری استیلا کرده بودند که کاملاً می‌توانستند مدنیّت ایران را از بین ببرند. هرگاه در پشت سرمحمود غزنوی آثار بزرگ و تاریخ مشعشعی بود نه شهنامه فارسی را از خود به وجود می‌آورد و نه اجداد خود را ول کرده اسامی کیخسرو و زردشت را به زبان‌ها جاری می‌کرد. حالا عقیده شما چیست در این موضوع آقای من؟

آن چیزی که این ترک‌ها را در به وجود آوردن آبادی، میل کردن به ادبیات و عرفان سوق نمود روح لایموت ایران بود. آری محیطی که لباس ایران را به تن اسکندر کرد آنها را هم مفتون مدنیّت خود کرده بود. تا دیروز جملات فارسی، عادات ایرانی حتی مراسم نوروز سلطانی هم در دربار سلاطین عثمانی مراعات شده و جزو عادات رسمی در اسلامبول بود. شما از «قزل ارسلان» ما بحث می‌کنید من هم به شما می‌گویم که حکمرانان قدیم ترک که در آناطولی اقامت می‌کردند وظیفه محافظت سرحدات ایران را داشتند. آنها تا کسب استقلال محلی اصول تشکیلات اداری را از ایران یاد گرفته بودند. ملت عثمانی هم مانند رؤسای خود از ایران تبعیت نموده ادبیات، عادات و تصوف را از ما یاد گرفتند. نه تنها شعرای ترک مانند ندیم‌ها، فضولی‌ها، شیخ غالب‌ها، نفعی‌ها، شیخی‌ها و ضیاء پاشاها دارای افکار ایرانی بوده و شعر فارسی می‌ساختند بلکه سلطان سلیم اول که می‌خواست ایران را فتح کند اشعار فارسی می‌سرود. در موقعی که سلطان محمد فاتح به اسلامبول وارد می‌شد تاثیرات خود را از مشاهده اسلامبول با این بیت فارسی ادا نمود:

بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب

پرده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت

بزرگترین مؤلف ترک‌ها کاتب چلبی در کتاب «کشف‌الظنون» خود و

شمس‌الدین سامی در کتاب «قاموس‌الاعلام» خویش تماماً مشاهیر و علمای ایران را معرفی می‌نمایند. دوره جدید ادبیات ترک هم نتوانسته خود را از نفوذ ادبیات ایران خلاص نماید. مرحوم توفیق فکرت و آقای عبدالحق حامد به دفعات اعتراف نموده‌اند که آن‌ها از ادبیات ایران ملهم می‌باشند حتی آقای سلیمان نظیف که خیلی جلوتر از جناب‌عالی بر علیه ایران قلم‌فرسایی می‌کند علی‌رغم افکار خود، عرفان و طرز بیانش ایرانی است. شما می‌توانید مقالات مسلسل او را که در سال ۱۹۱۸ در «مجموعه ادبیات» تحت عنوان «تأثیر ادبیات ایران در ادبیات ما» نوشته‌اند بخوانید.[۱۰][۱] اینک آقای دکتر عبدالله جودت مترجم رباعیات خیام، آقای فوأد بیک کوپرلی‌زاده و امثال آن‌ها از این قبیل می‌باشند.

روح بلند فیلسوف دکتر رضا توفیق‌بیک که در محیط ترکیه بندرت به امثال ایشان تصادف می‌شود و از نقطه‌نظر سیاسی مجبور به ترک وطن خود شده‌اند کاملاً روح ایرانیّت ایشان موافق نظریه شما برای ارائه باطن ایران دارای صلاحیت بسیار بزرگی هستند. مخصوصاً همان دکتررضا توفیق‌بیک متصوف یک نفر ایرانی است. اشعار فارسی او روح ایرانی‌اش را ظاهر می‌کند. معظم له درباره ادبیات ایران گفته است: «روح من آشنای ابدی قشنگی آن ادبیات است». از فقهای اربعه: ابوحنیفه و احمدبن حنبل ایرانی بوده حکما و فلاسفه اسلام به استثناء چند نفر از آنها همه از ایران بیرون آمده‌اند. اگر در این‌جا از ابن‌سینا تا ملاصدرا را به شمارم مانند این می‌شود که به یک شاگرد مدرسه درس می‌دهم. اگر از این حرف‌ها تعجب نمائید می‌توانید در این خصوص در کتابخانه‌های ایاصوفی، بایزید و یا کتابخانه فاتح در اسلامبول تحقیقاتی به عمل بیاورند. بعد خواهید دید برای شناختن ایران یک عمر آن هم نه عمر جاسوسی، بلکه عمر مساعی و کوشش لازم می‌باشد.

اینک آقای من ملاحظه می‌نمایند با گفتن «کابوس فارس» که می‌خواهید از زیرکار فرار نموده و مفکوره درست کنید چه‌قدر مخاطره‌آور است. روی خیالات پوسیده نمی‌شود مفکوره درست کرد و افراد معصوم یک ملتی را به ضلالت

---

۱. تجدد، ش ۸۶، ۲۶ جدی ۱۳۰۳.

سوق داد. باید بدانید خیلی از مردم مانند تمام آذربایجانی‌ها در تحت تأثیر این «کابوس» زندگی می‌کنند و علی‌رغم میل جناب عالی این کابوس از کابوس‌هایی نیست که به این آسانی از بین برود:

این شور که در سر است ما را وقتی برود که سر نباشد

اگر این «کابوس فارس»، «کابوس رُم»، «کابوس یونان» نبود جمعیت بشری امروزه هم با شیر قاطر زندگی می‌کرد و هر روزه با یغما و غارتِ نقطه‌ای امرار حیات می‌نمود!

به نظرم شما «کابوس فارس» را این‌قدر قوی نمی‌دانستید، آیا چنین نیست؟ اینک کابوسی که می‌خواستید با از بین بردن «دبستان ایرانیان» از اسلامبول برطرف کنید! شما می‌توانید در اثر همت خودتان بعد از محونمودن دبستان ایرانیان مریضخانه مظفری را هم خراب نمائید ولی کارتان با اینها تمام نمی‌شود.

روی کاشی‌هایی که در دیوارهای قصرهای قدیم اسلامبول نصب شده است اشعار فارسی که به خط قشنگ نوشته شده است موجود می‌باشد. در مسجد ایاصوفی، در زاویه‌های مولوی‌ها که به زبان فارسی رازو و نیاز می‌کنند لوحه‌هایی با عبارات فارسی وجود دارد. در کتابخانه‌های ایاصوفی، بایزید و فاتح خیلی کتاب‌های فارسی، شهنامه‌های مصور و گلستان سعدی خطی فراوان پیدا می‌شود. در اسکدار و ایوب و حتی در سلطان احمد خیلی سنگ‌های مقبره موجود است که عبارات فارسی روی آنها نوشته شده است... بفرمائید این‌ها نمونه‌های کابوس فارسی است که به عقیده شما باید آنها را خراب کرد و سوزانید!

متأسفانه عمل شما با این‌ها خاتمه پیدا نمی‌کند زیرا مقدار زیادی کتاب‌های خیلی قدیم ترکی که با اصول اصلی ایرانی نوشته شده و به عبارات فارسی شروع شده است در اسلامبول پیدا می‌شود. برای معرفی مشهورترین تاریخ ترک‌ها «نعیما» را می‌توانم به شما نشان بدهم به علاوه کتابخانه‌های خصوصی عاشر افندی، کوپرلی‌زاده و امثال آن را که با ادبیات ایران ــ «کابوس فارس» ــ مملو می‌باشد فراموش نکنید!

پس از این‌که به ترتیب فوق اسلامبول را از کابوس فارس «تصفیه» کردید تبر در دست و تیشه در کمرتان با کرجی تشریف می‌برید به آن طرف بغاز آن‌جا هم از اسکدار شروع نموده از بروسه عبور کرده تا ارزروم می‌روید. در این نقاط خیلی بناهایی دارید که باید خراب کنید. من‌جمله مرقد مولانا جلال‌الدین رومی در بروسه است که عقاید تصوف را او به ترکیه داخل کرده است!... اینک پس از خراب کردن و سوزانیدن، بریدن و ریختن آن‌ها، مفکورهٔ خود را جای آنها برقرار می‌کنید. در آن موقع قهرمان عالم ترک شده «شاعرساز» قصیده‌هایی در مدح شما می‌نویسد ما هم شما را رئیس‌جمهور مفکوره انتخاب می‌نمائیم. بدیهی است در آن موقع مصطفی کمال پاشا می‌رود پی‌کار خودش! حالا «مارش جلو!» کم‌کم بر علیه ایران شروع به تعرض نموده چهارمیلیون ترک‌های آن مملکت را از «کابوس فارس» نجاد می‌دهید! آن وقت کتاب هزار صفحه‌ای خود را با حروف مطلا و برجسته می‌نویسد!... البته از جهت این که من این همه آتیه مشعشع را به شما نشان می‌دهم راضی هستید آیا چنین نیست؟ علاوه از این‌ها در آن روزها جریده وطن به عنوان اعلان این موفقیت‌های شما چه فوق‌العاده‌هایی انتشار خواهد داد!!

اما افسوس به حال شما! فردای روزی که این موفقیت‌ها را به شما نشان دادم موقعی که آفتاب شروع به تابیدن نماید مانند این‌که از میان ذرات طلایی آن شنیده می‌شود تاریخ و حقیقت یک دفعه دیگر با صدای بلند فریاد خواهد کرد: «آذربایجان ایرانی بوده؛ ایرانی است و ایرانی خواهد بود.»

حرف آخر به ملت ترک

[۱۱][1] آقایان محترم! کسی که سطور فوق را نوشته یک نفر ایرانی و در عین حال یک نفر دوست ترک هاست. می‌توانید باور کنید قصد من از اظهار بعضی حرف‌های تلخ که مجبور از نوشتن آنها بودم این نبوده که بخواهم احساسات ملّت حقیقی و دوست ترک را رنجیده نمایم بلکه اگر شما مقالات گستاخانه روشنی‌بیک را که در جریده وطن انتشار داده و دارای چنین جملات خصمانه‌ای

۱. تجدد، ش ۸۷، ۲۹ جدی ۱۳۰۳.

می‌باشند و مللی هم که در حالت جنگ با همدیگر هستند جسارت اظهار امثال آن را نسبت به یکدیگر نمی‌کنند بخوانید مرا معذور خواهید داشت. روشنی بدون رودربایستی بر علیه ترقی و انکشاف ایران با تمام روح خود مخالفت و خصومت می‌نماید. در صورتی که من و سایر هموطنانم ترقی و انکشاف ملت دوست ترک را آرزو می‌کنیم. زیرا با وجود این که ترک‌های حالیه از عناصر مختلفه تشکیل یافته و مدنیّت‌شان عبارت از مدنیت ایران، بیزانس و اسلام می‌باشد امروزه بدون شبهه دارای تاریخ ششصد ساله و ملیّت مشخصی هستند. بنابراین این ملیّت دارای حق زندگی است. ملیّت موافق تعبیر آقای روشنی با تجلیل خون و یا اسامی نهر و شهر معین نمی‌شود بلکه ملیّت یک «خاصه روحی» است. چیزی که هست محافظت ملیت همیشه با تعقیب جنگ‌هایی که آمال جهانگیری داشته باشد ممکن نیست همان‌طوری که در گذشته‌ها آتیلاها آنیبال‌ها، اسکندرها، چنگیزها و ناپلئون‌ها نتوانستند به وسیله خونریزی دیگران مقاصد خود را از پیش ببرند در زمان حاضر هم پان‌ژرمانیست‌ها و پان اسلاویست‌ها به مقصد خود نائل نگردیدند.

هر ملتی برای رسیدن به آمال مشروع خود بایستی طریق تکاملی پیش بگیرد و برای این که در این راه موفقیت حاصل نماید باید از قبول القاآت و حرف‌های دروغی ملّیتچی‌های کاذب و ماجرا جو استنکاف نماید. مملکت ترکیه هجده سال است میان جنگ زندگی می‌کند در نتیجه این جنگ‌های متمادی ممالک طرابلس، تراکی، روم‌ایلی، آلبانی، عربستان و سوریه از آن امپراطوری عظیم مجزا شدند و مابقی آن مملکت به وسیله خون و آتش مبدل به خرابه‌زاری گردید. همان‌طوری که ممالک مستعمره‌چی اروپا که موجد این جنگ‌ها بودند دارای سیاست خصوصی و ممالک بالکان نیز در این موضوع مقاصد مخصوص داشتند ترک‌ها نیز اشتباهات سیاسی در این جنگ‌ها مرتکب شدند. ترکیه در این جنگ‌ها مخصوصاً در جنگ اخیری که برای استخلاص حیات ملی خود جانبازی می‌کرد تمام قوای خویش را در میدان جنگ صرف نمود.

ترکیه خسته و مجروح فعلی بدون شبهه به یک استراحت طولانی احتیاج

دارد. یک ملت تنها در سایه فعالیت نظامی نمی‌تواند زندگی کند. اگر زندگی با خونریزی ممکن بود ترک‌های عثمانی که برای فتوحات در داخل آسیا و افریقا آن همه خونریزی کردند امروزه اراضی‌شان این قدر کوچک و نفوسشان این اندازه تقلیل نمی‌یافت. برای زندگی قبل از هر چیز حیات اقتصادی لزوم دارد. ترکیه به شدت محتاج به اصلاحات مالی و اقتصادی است. سایر اصلاحات اجتماعی‌شان عیناً همین‌طور می‌باشد. ترک‌هایی که از شش صدسال به این طرف در اسلامبول زندگی می‌کنند تا حال نتوانسته‌اند دسته اطفائیه مکمل و بلدیه‌ای مطابق سیستم جدید داشته باشند. قسمت مهم تجارت اسلامبول حالا هم دست عناصر غیرترک می‌باشد.

بدیهی است غرض من از این اظهارات این نیست که اشخاص غیرترک را جبراً از تجارت کردن باز داشته و یا آنها را به خارج سرحد سوق و یا این‌که قتل عام‌شان نمود! یک وقتی اسپانیولی‌ها هم از این کارها کرده عرب‌ها ــ مورها ــ و یهودی‌های ساکن آن مملکت یعنی فعال‌ترین افراد خود را قتل و تبعید نمودند ولی هنوز هم مملکت اسپانی از فقر و استیصالی که در تحت تأثیر این حرکات در آن‌جا به وجود آمد نتوانسته است خلاص شود!

ترقی حیات اقتصادی در مملکتی به وسیله تضییق و فشار عناصر دیگر ممکن نبوده، بلکه با توسیع و اداره کردن منابع ثروت صورت خارجی پیدا می‌کند. ترکیه مملکت فقیری است. در مملکت آناطولی یک خط آهن وجود ندارد. حالا هم از آن‌جا با اصول سه هزار سال قبل که در مصر معمول بود مشغول زراعت هستند. بایستی برای ترقی زراعت اراضی که با خون عساکر جسور عثمانی استرداد شده کوشش کرد. با وجود این‌که این همه اراضی از دست ترک‌ها رفته بازهم آناطولی دارای اراضی وسیعی می‌باشد [و] اگر به‌طور لایق آن اراضی آباد شود ممکن است یک ملّت بزرگ و حکومت قوی در آن‌جا به وجود آورد.

آنهایی که در یک چنین موقع باریک با آمال ماجراجویانه، خیال فتح، آرزوی پان ترکیزم تحریکاتی می‌کنند جانی می‌باشند. آقای رئیس‌جمهور ترکیه در نطق (دوملی پیکار) خود راجع به عمران و اقتصاد و وظایف اجتماعی ترکیه تشریح

خوبی کرده‌اند. عساکر ترک پس از این فتوحات مجبورند که از حیث علم، فن و اقتصاد به سرعت پیش بروند. در چنین موقعی اشخاصی که می‌خواهند با افکار جنون‌آمیز پان‌تورانیزم ایران و توران را فتح کنند نتیجه این مالیخولیا غیر از این که دفعه دیگر ملت را از راه در برده، تولید تلفات زیاد بیهوده در آن مملکت نموده، فلاکت‌های دیگری در ترکیه ایجاد نمایند چیز دیگری نیست.

آقایان! آذربایجانی ایرانیست، نه آذربایجان «فارس» بوده و نه فارس ایران است. ایران وطنی است عبارت از دین مشترک، خاک مشترک، عادات مشترک، ادبیات مشترک و تاریخ مشترک است. این وطن را هر یک نفر ایرانی اعم از آذربایجانی و کرمانی دوست داشته و خواهد داشت. ممکن است چند نفر اشخاص بی‌سروپا نسبت به اقسام این مملکت افکار خائنانه در کله خود پرورانیده و یا سانساسیونی اجرا نمایند که در نتیجه دو ملّت را نسبت به همدیگر منزجر نمایند ولی باید این قبیل اشخاص را خفه کرد.

ترکیه و ایران نه به وسیله دشمنی با همدیگر بلکه به واسطه دوستی بیشتر می‌توانند استفاده نمایند. در میان این دو مملکت چه از حیث نظامی و چه از جهت اقتصادی منافع متضاد غیرقابل اصلاح مانند این است که وجود ندارد. این دو مملکت که در حدود اروپا و آسیا واقع شده‌اند اگر با اصول صحیح باهم رفتار کنند فوائد اقتصادی بزرگ به دست می‌آورند؛ اساساً ملت ایران که تاجر و فعال می‌باشد می‌تواند با ملت ترک که تازه می‌خواهد به میدان اقتصادی جدید داخل بشود در روی استخدام صنایع اروپا و با مقاصد معاونت متقابله که مواد ابتدایی و محصولات وطنی خودشان را در بازارهای اروپا ترقی بدهند معاهدات تجارتی ببندد. اینک این قبیل کارها تنها به وسیله صلح و سکونت صورت می‌گیرد. دوره صلح و سکونت ترکیه حالا دیگر رسیده است. در صورتی که این همه امور مهمه در پیش می‌باشد خیلی موجب تأسف است که یک نفر بی‌سروپا، ایرانی ما را در داخله ترکیه با کارهای تجارتی اشتغال دارند تحقیر نموده و مقالاتی که احساسات هر ایرانی را رنجیده می‌نماید انتشار بدهد. گرچه این شخص دارای اهمیتی نمی‌باشد ولی چون به‌عنوان ترک بودن این مقالات را

در یک جریده ترک می‌نویسد در هر حال خالی از دقت و اهمیت نیست. [۱۲][۱] اقدامات بعضی از سلاطین عثمانی به نام اتحاد اسلام برای فتح ایران حتی بنا بر روایات سلطان سلیم اول به همین مقصد چهل هزار نفر شیعه را قتل عام نمود و معذلک به نتیجه‌ای نرسید، درس عبرت بزرگی است. در زمان صفویه در یک مدت قریب یک قرن ترک‌ها از هر فرصتی استفاده نموده و به حدود ایران تجاوز می‌کردند نه این‌که ذره‌ای فایده از این حرکات به آنها عاید نگردید بلکه هم باعث ضعف خود و هم موجب خسته‌شدن ایران گردیده، فقط دول مستعمراتی از این وضعیات استفاده نمودند.

فرقه اتحاد و ترقی در اثنای جنگ بین‌المللی یک دفعه دیگر این قضیه را امتحان نمود. رئوف‌بیگ که به کرمانشاهان نزدیک می‌شد نظریات یک فاتحی را تعقیب می‌کرد. اردوی ترک که به تبریز داخل شده بود شروع به اجرای خیالات واهی از قبیل از بین بردن زبان فارسی از میان مردم و ادارات دولتی و اقدام به انتشار جراید ترکی می‌نمودند. یعنی مانند این بود که خیالات روشنی‌بیگ قبلاً تحقق پیدا می‌کرد. ولی همان‌طوری که کشته‌شدن چهل هزار نفر شیعه به دست سلطان سلیم اول نتیجه‌ای نداد این حرکات مذبوحانه نیز اثری نبخشید. به علاوه ایرانی‌ها که از ترک‌ها انتظار کمکی در مقابل حرکات روس‌ها داشتند پس از مشاهده این افکار خائنانه نسبت به ترک‌ها خیلی متنفر گردیدند. تبعید اشخاص مبرز تبریز مانند شیخ خیابانی، نوبری، بادامچی و غیره ابداً تأثیری در قضایا تولید نکرده بالاخره ترک‌های متجاوز مجبور به تخلیه آذربایجان شدند.

آقایان همان‌طوری که توفیق فکرت بزرگ گفته: «خون، آتش و آتش، خون را می‌پروراند این خصومت آتش خون بوده با خون خاموش نمی‌شود.» هیچ ملتی تنها به وسیله عداوت و خصومت نمی‌تواند زندگی کند. ترک‌ها در زمان گذشته به قدر کافی به ممالک دیگر تجاوز نموده و با استیلای نظامی زندگی کرده‌اند. حالا هم لازم است قدری با روح عصر حاضر زندگی کرده، اقلاً یک دفعه علل و نتایج جنگ‌های واقعه بین ایران و عثمانی را از نظر بگذرانید آن وقت می‌بینید این جنگ‌ها که موجب تلفات و خسارات بزرگی برای طرفین گردید فرصت

---

۱. تجدد، ش ۸۸، ۷ بهمن ۱۳۰۳.

خوبی به دست روسیه استبدادی آن زمان در نیل به آمال خویش داد. امروز لازم است برای جلوگیری از تهاجم استعماری و طمع اقتصادی دیگران ایران و ترکیه با هم بسازند. ناپلئون که دارای هوش فوق‌العاده نظامی بود در آن موقع اهمیت اتفاق سیاسی ایران ــ عثمانی را درک کرده و در این راه کوشش‌هایی به عمل آورده بود ولی اشخاص متعصب آن دوره که رُل روشنی‌های حالیه را بازی می‌کردند از حصول چنین مسئله مهم به نام دین ممانعت نمودند. در چنین موقعی که حتی ملل فرانسه و آلمان می‌خواهند با هم آشتی کرده و بسازند کاملاً موقعش رسیده جزای اشخاصی را که مجدداً در زیر نقاب پان تورانیزم می‌خواهند آمال پست خود را اجرا نمایند در کنار آنان گذاشت.

برلن ــ تشرین اول ۱۹۲۴ ـ ر. ش. تبریزی

**

ما [تجدد] هم کاملاً معتقدیم که ملت حقیقی ترکیه خیالات سوئی نسبت به برادران هم کیش خود ایرانی‌ها نداشته همان‌طوری که نویسنده محترم ما آقای رضازاده شفق در این مقاله با رساله گرانبهای خود تشریح نموده‌اند فقط اشخاص فاسد و دارای اغراض پست و کوچک که اصلاً معلوماتی هم در شناسایی اخلاق ملل ندارند و ابداً ملیّت و اهمیت آن را تشخیص نمی‌توانند بدهند همیشه در اطراف مقاصد سوء و شخصی خویش می‌خواهند برای خاطر دستمالی قیصریه را آتش‌زده و دو ملت همجوار و هم کیش را که بایستی در روی اصل اساسی «آسیامال آسیایی‌هاست» برای حفظ موجودیت خویشتن با هم کاملاً نزدیک گردند به جان همدیگر بیندازند غافل از این که این اشخاص کوچک‌تر از آنند که لاف تخصص زده یا قادر به انجام منویات کثیف خود گردند. حتی این قبیل مردمان بی‌سروپا در نظر ما به قدری حقیر است که جواب‌دادن به حرف‌های کوچک آنها را زاید و اتلاف وقت حساب می‌کنیم ولی چون حضرت سعدی «دم فروبستن به وقت گفتن» را «طیرهٔ عقل» محسوب داشته اتباعاً به حرف حکیمانه این شخص بزرگ ایران تا اندازه‌ای در صفحات تجدد برای اطلاع هموطنان خود از هویت روشنی و مقاصد وی سابقاً چیزهایی نگاشتیم.

اخیراً که این رساله مهم و ذی‌قیمت آقای رضازاده شفق که یکی از بهترین

فضلاً و نویسندگان ماست و مادر وطن چشم‌های امید خود را به چنین فرزندان فاضل و خلف خود دوخته است، به دست ما رسید برای زینت صفحات این‌نامه متجدد عیناً بدون حشو و زوایدی ترجمه و عقاید این نویسنده متبحّر ایرانی را به نظر قارئین خود رسانیده در ضمن هم توانستیم امیدهایی از این رساله مهم و از نویسنده محترم آن و امثال و چنین فرزندان لایق وطن عزیز در دل هم‌وطنان تولید نمائیم. امید است که اگر نواقصی در ترجمه آن به نظر برسد اغماض خواهند نمود. تجدد

۱۵

ما و ترک‌ها[1]

البته خوانندگان محترم در شماره ۳۳۴ شفق [سرخ] یک قسمت از اشعار و تصنیف‌های عارف را که به واسطه محظوراتی دست و پا شکسته چاپ شد خوانده‌اند ولی نمی‌دانند این اشعار و تصنیف‌ها محرک اعتراض و اوقات [تلخی؟] مقامات رسمی ترکیه گردید و گویا مراسلهٔ گله‌آمیزی به وزارت خارجه در این خصوص نوشتند. مگر این تصنیف و اشعار چه داشت؟ فقط به برادران آذربایجانی ما تذکر داده بود که زبان ملّی آنها را عوض کرده‌اند و تعصب ملی آنها نباید اجازه بدهد هنوز در سرزمین پدران آرین آنها لهجه امراء مغول حکومت کند. علت این مسئله نیز معلوم بود که ترک‌ها هر میان چند وقتی که بیکار می‌شوند برای رفع خستگی از ضربت‌های سختی که دیگران به آنها می‌زنند راجع به نفیس‌ترین قطعات ایران زمزمه می‌کنند، به زندگانی خصوصی ایرانی وارد شده، مسخره می‌کنند، برضد وحدت ملی تبلیغ می‌کنند، ایران را سراسر ترک نژاد معرفی می‌کنند و تنها دلیل آن‌ها این است که با زبان ترکی در آذربایجان صحبت می‌شود.

تقریباً سال گذشته نیز این تبلیغ با یک لهجه جدّی و حرارت‌آمیز و موهن به حیثیات ملی ما در جرائد ترکیه شروع و آقایان سلیمان نظیف کُرد و روشنی‌بیک به اسهال قلمی مبتلا شدند. در آن تاریخ در محافل ادبی و سیاسی ایران این

۱. شفق سرخ، ش ۳۶۶، ۲۵ مرداد ۱۳۰۴.

مسئله هم از لحاظ اسناد و مدارک تاریخی و هم از لحاظ مضرّات سیاسی آن مطرح گردید و بنا شد که برای جلوگیری از این‌گونه تبلیغاتِ مخالف وحدت ملی اقداماتی شود. البته یک قسمت مهم این اقدامات وظیفه دولت بود ولی به مناسباتی دولت نه تنها نمی‌توانست وارد این قضیه شود بلکه به ملاحظهٔ این‌که میل داشت روابط دربار طهران و آنقره خوب و بهتر شود از معاملهٔ بالمقابلهٔ ما نیز جلوگیری کرد. یعنی راضی نشد جراید ما بنویسند ترک‌ها کی هستند و موقعیت سیاسی و اجتماعی آنها چیست و سوابق تاریخی آنها با چگونه افتخاراتی (!) مزین است و دعاوی مضحک و مسخره‌انگیز محررین زبردست آن‌ها مانند روشنی‌بیک و سلیمان نظیف تاچه درجه قابل خنده است. چند نفر از ادباء متتبع تصمیم گرفتند که مطالعات مفصلی در تاریخ آذربایجان بنمایند و اتفاقاً آقای تقی‌زاده به آنها گفت که یک وقتی از مستشرق و دانشمند مشهور آلمان پرفسور مارکوارت برای جریده کاوه مقاله‌ای در این باب خواسته بودند زیرا در آن تاریخ هم باز آقایان ترک‌های بیکار اسلامبول شروع به این‌گونه تبلیغات نموده بودند و پرفسور مزبور به جای مقاله در چند روز رسالهٔ مفصلی نگاشته‌اند که الان در برلن و اداره مجله ایرانشهر موجود است.

همین خبر آقای تقی‌زاده که اطلاعاً و شاید تشویقاً گفته شده بود برای آرام‌کردن اعصاب متّهیج افراد یک ملت اتکالی که مایل نیست زحمت بکشد و می‌خواهد حتی تاریخ آذربایجان او را هم آلمانی بنویسد کافی بود و آقایان به کلی قضیه را مسکوت عنه گذاشتند.

ما که نمی‌توانستیم چیزی بنویسیم. رفقای مورخ و متتبع هم که زحمات پرفسور مارکوات را ــ ولو این‌که ایرانشهر آن را برای تزیین اداره خود گذاشته و چاپ و منتشر نکرده است، برای جلوگیری تبلیغات کافی دانسته و در آن تاریخ هم آقای عارف به آذربایجان مسافرت کرده بودند ما مسافرت ایشان را مغتنم‌ترین فرصتی دانسته و از ایشان خواهش کردیم در این موضوع اقدامی بکنند زیرا این قضیه سوابق بس طولانی داشت. مخصوصاً در ایام مهاجرت که عارف هم در اسلامبول بود و ترک‌ها به جای مهمان‌نوازی شروع به بدگویی از ایران و تبلیغ ضدآذربایجان و ترک‌بودن زردشت! و سایر اوهام مغولی کرده

بودند، زیرا مطابق رسم معمول خود تازه از ضربت‌های متفقین گیج شده بودند و به ایرانیان چسبیده بودند، میان همین سلیمان نظیف و عارف مبارزاتی ادبی شروع شده بود و عارف واقف‌ترین مهاجرین بود به روحیات و مطامع و بهتر گویم به مالیخولیا و بلهوسی رجال ترک و... سیاسی قفقاز و از طرف دیگر به آذربایجان تعلق مخصوصی داشت و به همین مناسبت وقتی که وثوق‌الدوله آذربایجان را عضو شقاقلوسی ایران گفته بود آن سرود پر از شور و هیجان معروف «جان برخی آذربایجان باد... الخ» گفت و به همان اندازه نیز آذربایجان غیرتمند به نفس گرم و روح وطن‌پرستی شاعر ملی خود معتقد بودند. بعد معلوم شد که خود عارف نیز در این خیال بوده است. در هر حال دو شب در تبریز کنسرت داده و به کلی روح با شهامت برادران تبریزی ما را به هیجان آورده و حتی کسبه بازار نیز به ترک زبان ترکی مبادرت کردند.

عارف در این غزل‌ها و سرودها توهینی به ملت یا دولت ترکیه نکرده فقط به برادران خود دورنمای یک آذربایجانی را که هوسرانی سلاطین عثمانی آن را از خون رنگین نموده است نشان داده، از شهامت پادشاهان شرافتمند صفویه کلمه‌ای گفته و بالاخره به آن‌ها گفته است به زبان خود تکلم کنند.

ولی بعضی از مقامات رسمی از این قضیه مکدر شده و حتی مراسله‌ای نیز به مقامات رسمی ما نوشته و در آن‌جا مخصوصاً این نکته را متذکر شده بودند که ما محررین و جراید ترکیه را ساکت کردیم، نشر این‌گونه چیزها در جراید ایران اسباب تحریک آن‌ها خواهد شد. در صورتی که اشعار عارف نه حمله به دولت ترکیه و نه تعرض به شئون داخلی ملت ترکیه بوده و چیزی نبود که مورث گله‌گذاری شود.

از قضا چند روز بعد شماره ۱۹ جریده «ینگی ترکیه» ــ ترکیه جدید ــ به ادارهٔ ما رسید که مقاله‌ای به امضاء سلیمان نظیف بر ضد شئون داخلی و حیثیات ملی ما نگاشته شده که در ضمن نوحه‌سرایی بر قطور از هیچ‌گونه نیش و تعرضی نسبت به ما و ملّت ما خودداری نکرده بود. ما هم به ملاحظه این‌که درج یک همچو مقاله که تعصب جاهلانه آن را املاء وغرض‌ورزی آن را نگاشته بود و شاید روح ملت ترکیه نیز چندان با این قبیل تبلیغات خنک و عداوت‌زا آشنایی ندارد اسباب تهییج افکار

عمومی ایران بر ضد دولت دوست ما ترکیه خواهد بودخودداری نموده و عین روزنامه را به ضمیمه ترجمه آن به وزارت خارجه فرستادیم.

ولی مع‌الاسف امروز هم آخرین شماره جدید وطن رسیده و مقاله‌ای تحت عنوان «ترک‌های ساکن آذربایجان جنوبی» به امضاء مخبرش داشت که در صفحه ۳ شفق مطالعه می‌فرمائید و نظریات ما رادر شماره آینده قرائت خواهید فرمود.

ترک‌های ساکن آذربایجان جنوبی

وضعیات سه میلیون نفوس ترک در تحت اداره حکومت ایران

(مفاد مراسله‌ایست که مخبر جریده وطن منطبعه اسلامبول که این ایام مشغول سیاحت در ممالک قفقاز و آسیای صغیر و آذربایجان است به اداره روزنامه مزبور از باکو نوشته است)

دیروز از باکو به طرف شمال یک نظر دقیقانه انداخته وضعیات داغستان را به طور خلاصه به شمار مرقوم داشتم. امروز قبل از آن‌که به طرف مسکو رهسپار بشوم می‌خواهم قدری از اوضاع آذربایجان ایران تحقیقاتی و تدقیقاتی بنمایم. قبل از همه چیز لازم دیدم که خاطرنشان نمایم قسمت جنوب آذربایجان که در تحت حاکمیت دولت ایران قرار گرفته است چنان‌که در کتب جغرافیای عالم نوشته است آذربایجان ایران نیست. به این منطقه در باکو نام آذربایجان جنوب داده‌اند و سکنهٔ این آذربایجان جنوبی مانند شمال آذربایجان به اکثریت از نژاد ترک می‌باشند. همان‌طوری که شمال آذربایجان با ایران هیچ‌گونه علاقه نژادی و زبانی ندارد و جنوب آذربایجان هم بدین منوال با ایران که در تحت اطاعت و حاکمیت اوست علاقه و ارتباط مستقیمی از این حیث نداشته و ندارد. آذربایجان کنونی ایران که دارای یک صد و پنجاه هزار کیلومتر مربع می‌باشد مالک سه میلیون یعنی شش کرور نفوس است که از این نفوس دومیلیون و دویست هزار نفر از نژاد خالص ترک بوده و مابقی به قرار ذیل تقسیم می‌شود: کرد پنجاه هزار، طالش پنجاه هزار، عیسویان پنجاه هزار، ایرانی سی و پنج هزار، یهودی پانزده هزار.

از ایستاتیستیک فوق‌الذکر به خوبی واضح می‌شود که یگانه‌نژاد و عنصری که سایرنژاد و اقوام‌های ساکن آذربایجان را در قرون و اعصار مدیده در تحت اسارت و رقیّت خویش قرار داده از حیث عده صد یکِ مجموع نفوس مملکت مزبور را تشکیل داده است. هرگاه سرنوشت و مقدّرات هر مملکتی را نسبت به عده نفوس آن‌جا معین نمایند ایرانی‌ها هیچ‌گونه حقی در آذربایجان از این نقطه نظر نداشته و ندارند و فقط چیزی که هست و مرا بدان علاقه‌مند ساخته مسئله علاقه و روابط سیاسی و تاریخی و اجتماعی است که آذربایجان را به ایران مربوط و متصل نموده است. چیزی که محرک عصبانیت من گردید رفتار و حرکات ناشایسته‌ایست که نسبت به ترک‌ها در این‌جا معمول و مجری می‌دارند و من چون یک جریده نگار ترک هستم حق دارم بر این که در این‌باب تقاضا نمایم که خاتمه به این سوء رفتار بدهند.

برای آنکه به خوبی از مظلومیت ترک‌های جنوب آذربایجان مطلع شویم کافی است که یک سیاحت به این منطقه بنمائیم. در هر صورت وضعیات ترک‌ها در آذربایجان خیلی ملالت‌انگیز و تأسف‌آور می‌باشد.

این صدای مظلومیت چندی در صحایف جراید طنین‌انداز گردید، ولی من چرا دروغ بگویم این انعکاسات را حمل بر منتها اغراق می‌نمودم ولی سیاحت من پرده از روی کار برداشت و به محض این که قدم به خاک باطوم گذاردم اشخاصی که به وضعیات جنوب آذربایجان اطلاع کامل داشتند با شرح و تقریر اوضاع آن‌جا مرا از شک و شبهه نجات دادند و بیش از همه شکایات سکنه ترک این منطقه به گوشم برخورده و مرا بی‌اندازه متأثر ساخت.

بیچاره آذربایجانی‌ها غالباً به مصائب و مظالم متوالیه طاقت نیاورده از اوطان خویش مهاجرت کرده در تفلیس و باطوم و باکو و در سایر بلاد قفقاز زندگی می‌نمایند. مناسبات سیاسی ما با دولت ایران طبعاً یک مسئله جداگانه را تشکیل داده است که به هیچ‌وجه مربوط به این مسئله فوق‌الذکر نمی‌باشد و تمام ملت ترک آرزو و میل دارند که این روابط و مناسبات روزبه‌روز صمیمی‌تر و مستحکم‌تر گردد.

در موقع عقد و امضای معاهده و سِور که بر علیه دولت پوسیده سابق

عثمانی قرار گرفته بود دولت ایران به این صدد افتاد که مناطق و اراضی ترک‌نشین را ضمیمه متصرفات خویش بسازد ولی ما حالا به این موضوع کار نداریم و نمی‌خواهیم در این‌جا ذکر نمائیم که دولت ایران در عضویت مجمع اتفاق ملل این قضیه را در غیاب ما موضوع بحث قرار داد ولی چون نتیجه بدست نیاورد ما در این‌جا و در این مورد عصبانی نمی‌شویم و به علاوه به هیچ وجه جزیی خصومتی در این‌خصوص در دل خود راه نداده و نمی‌دهیم زیرا که روابط صمیمانه ما با ایران بیش از این‌ها در نزد ما گرانبهاتر است که با این جزئیات خللی بر ارگان آن وارد آید ولی وظیفه هر ترک این است که اتخاذ یک سیاست منصفانه و عادلانه را در آذربایجان از دولت ایران تقاضا و تمنا نمایند.

مقصود دولت ایران از تعقیب این سیاست بی‌رویه و از تضییق و فشار ترک‌ها چیست؟ آیا مقصدش این است که ترک‌های آذربایجان را تغییرنژاد داده ایرانی‌الاصل بکند!! هرگاه این سیاست در جریان قرون و اعصار عدیده نتیجه مطلوبه نداده است به طریق اولی بعدها هم مثمرثمری نخواهد شد.

اگر ایرانی‌ها به جای این‌که ترک‌های آذربایجان را در تحت تضییق سیاست خویش قرار دهند زحمات و مساعی خود را در استقرار و استحکام حاکمیت و نفوذ سیاسی خویش در تمام قلمرو خود مصروف می‌داشته امروز خیلی استفاده و منافع شایانی از آن به دست می‌آوردند. زیرا که نظر به اطلاعات عمیقه که تحصیل کرده‌ام در وضعیات جنوب آذربایجان نفوذ و تسلط روس و انگلیس بیش از حاکمیت ایران اجرای حکمرانی می‌نماید. اگر در سایر ایالات و ولایات ایران در موقع انتخاب دو، سه حزب یا فرقه کاندیدها معین می‌کنند در آذربایجان فقط روس و انگلیس در قضیه انتخابات رُل‌های مهمی انجام می‌دهند. این است وضعیات آذربایجان و این است وصایای خالصانه ما و نظریات بی‌غرضانه ما که در این خصوص به قلم آوردیم و بس.

احمد شکری مخبر سیار وطن

سیاست پوسیده

یک اشتباه جاهلانه برای آذربایجان مدعی تراشیده[1]

در شمارهٔ دیروز وعده دادیم نظریات خود را راجع به بیانات مخبر جریده وطن یا بهتر گوئیم نمونه مالیخولیای مضحک بعضی محررین ترک بنویسیم.

برای دفعه دویم به این صفحه سیاه تاریکی که هوس و بی‌بصیرتی آن را املاء کرده و تعصب خشک و وطن‌پرستی خارج از اندازه آن را نگاشته نظر انداختیم، غیر از یک خنده مستهزانه طولانی چه جوابی ممکن بود به این بیانات داده شود؟

«آذربایجان جنوبی»، «سه میلیون ترک در تحت حکومت ایران»، «هیچ‌گونه علایق نژادی و زبانی بین آذربایجان و ایران نیست»، «برادران ما در تحت اسارت و رقیّت ایران قرار گرفته‌اند» این دروغ‌های ناشتا، این اشک‌های مصنوعی، این دعاوی بی‌دلیل، این اظهارات کودکانه، این مالیخولیای جنون‌آمیز و این منطق‌های وارونه که شاید زمامداران ترکیه که امروز مواجه با مشکلات داخلی و خارجی هستند و بالطبیعه حوادث دنیا آنها را معقول و متین کرده است به سخافت آن اذعان داشته باشند جزخنده مسخره چه جوابی دارد؟

اولاً یک دسته از محررین ترک این اشتباه بزرگی کرده‌اند که میل دارند این اشتباه یک حقیقت مسلم باشد و بر روی این اساس غلط و کج، یک قصر خیالی ساخته‌اند که متأسفانه هر قدر بالاتر رود کج‌تر می‌شود. از اشتباهاتی که دامنگیر بعضی از نویسندگان ترک شده است این است که خیال می‌کنند جهت جامعه یک ملت زبان است یعنی تنها زبان میزان فارق اقوام دنیاست از یکدیگر و قدر مشترک ملل زبان آنهاست.

اگر به اقوال علماء اجتماع مراجعه داشته و از نوامیس اجتماعی که تتبع در احوال ملل و سیر در گذشته اقوام دنیا آنها را بسط داده و مقرر نموده است اطلاع می‌داشتند، می‌دانستند که زبان هیچ وقت علامت ملیّت نیست. ممکن است جزء سایر عوامل وحدت به شمار رود ولی هیچ‌وقت وحدت زبان علامت وحدت نژادی و اختلاف زبان علامت افتراق ملّی نیست.

---

۱. شفق سرخ، ش ۳۶۷، ۲۷ مرداد ۱۳۰۴.

اگر زبان تنها شاخص ملیت اقوام دنیا به شمار می‌رفت باید ملت مصر و عراق و سوریه و جاوه [؟] و مراکش و طرابلس و حجاز و تونس و الجزایر یک ملّت باشند هم‌چنین انگلیسی و اتازونی ملت واحده باشند، پروس و اتریش یک ملت باشند، بلجیک و فرانسه یکی باشند، سویس مرکب از چند ملت باشد.

ملیّت قبل از همه چیز مربوط به ساختمان فکری است که در نتیجه زندگانی در یک محیط طبیعی و متأثربودن از یک سنخ عوامل ارضی و سماوی ایجاد می‌شود.

وقتی می‌توان یک دسته از افراد بشر را ملت واحده نامید که در طرز فکر و ادراک در کیفیت احساسات و تخیّلات و بالنتیجه در آداب و عادات قدر مشترک داشته باشند خواه به یک زبان تکلم کنند یا دو زبان.

حتی مللی که از یک اصل و یک نژاد هستند ممکن است بعد از جداشدن از هم و زندگی کردن در دو اقلیم متباین، دو قسم مشاعر و ادراکات و به اصطلاح فرنگی‌ها دو شکل «مانتالیته» پیدا کنند در این صورت دو ملت کاملاً متباین می‌شوند.

بعد از این قسمت، زبان و دیانت ممکن است موثر در ایجاد وحدت ملی باشند. یعنی جزء عوامل ضعیف به شمار می‌روند و ممکن است ابداً مؤثر هم نباشند چنان که مشاهده می‌کنیم ملل همدین و هم زبان فراوانند که کاملاً از همدیگر متفاوت و متمایز و متغایر هستند و بلکه در احساس و ادراک و تصور و طرز تخیل به کلی از همدیگر جدا هستندو هر کسی که میان آنها برود تفاوت و فروق محسوس در آنها مشاهده خواهد کرد. حال آیا مضحک نیست که بعضی آقایان محررین ترک تکلم بعضی از آذربایجانی‌ها را دلیل ترک بودن آنها بدانند؟ در صورتی که تمام اشخاصی که به آذربایجان مسافرت کرده‌اند می‌دانند حس ضدترک و عاطفه ایران‌پرستی در آذربایجان بیشتر از سایر نقاط ایران است یعنی به قدری که ترک زبان‌های آذربایجان به مملکت خود و به وطن و بـه جـامعه ایرانیّت متشبث هستند شیرازی‌ها و کرمانی‌ها که در فـارسی‌بودن آنـها حـرفی نیست متشبث نیستند.

این تعصب و وطن‌پرستی ساکنین صفحه آذربایجان است که سطور خونین تاریخ مشاجرات ایران و ترک را نگاشته است. کسـانی کـه خـون پـدران آنـها استقلال و قومیت و وحدت ملی ایران [را] بر صفحه تاریخ منقوش [کـرده]،

کسانی که شجاعت و رشادت اجداد آنها همیشه سد پیشرفت مطامع هوسناک سلاطین آل عثمان بوده است ترک نیستند و خیلی افتخار دارند به این که از نژاد خالص ایران و افتخارات تاریخ بزرگ و طولانی ایران مال آن‌هاست. هیچ وقت یک آذربایجانی تاریخ ملّت خود را به قرون مظلم وسطی و مرحوم چنگیزخان منتهی نمی‌کند و عموم ترک‌زبانان آذربایجان می‌دانند مبدا تاریخ ملت عظیم‌الشأن آنها پا بر فرق نهضت خونین تاتارها گذاشته و همین طور بالا می‌رود تا قرونی که سیادت دنیا مابین آنها و یونان یا رم تقسیم می‌شد. قرونی که هنوز اقوام وحشی تاتار برای خرابی دنیا از خواب بیدار نشده بودند.

خیلی مضحک است! مخبر جریده وطن دولت عثمانی سابق را پوسیده می‌نویسد و خود هنوز سیاست پوسیده آنها را که قرن‌ها ما و ملت ترکیه را مشغول هم نموده و فرصت به دشمنان مشترک هر دو داده بود تعقیب می‌کند. از لحد بیرون آوردن سیاست پوسیده‌ای که شاید متفکرین دو ملت کاملاً به وخامت و عواقب سوء آن پی برده و از خبط‌های گذشتگان نادم هستند بعضی نویسندگان دیمی که عدد آنها از روشنی‌بیک و سلیمان و باز هم سلیمان نظیف و روشنی‌بیک تجاوز نمی‌کند تنها سرمایه تبرّز سیاسی و قلمی خود خود قرار داده‌اند.

سیاست پوسیدهٔ آل عثمان را سیلی قهار اروپا از خاطرها برد و باید با خودآل عثمان در زیر لحد فراموشی دفن شود و به جای آن شایسته است سیاست جوانی مانند سیاست سایر دول اسلامی نصب‌العین افراد مسلمین شود؛ سیاست حفظ خود و عدم معارضه با دول مترقی. آیا این دلیل کوچک مغزی و کوچک فکری نیست که یک نفر ترک بالکان زیبا و قشنگ را فراموش کند، طرابلس را فراموش کند، الجزیره را فراموش کند، مراکش را فراموش کند، مصر ثروت‌بخش را فراموش کند، سواحل بحراسود را فراموش کند، حدود رود دانوب را فراموش، سوریای زیبا و حاصل‌خیز را فراموش کند و بچسبد به آذربایجانی که در تاریخ سابقه ندارد از ایران مجزا بوده است. آذربایجانی که جزء لایتجزای ایران است، آذربایجانی که یکی از مراکز تمدن ایران است، آذربایجانی که عضو برادر آنها است؟

جز کوته فکری و تقلید سیاست پوسیده آل عثمان و غرض ورزی دلیل دیگری دارد؟ آقایان چرا عطف توجهی به موصل نمی‌کنند که همین دو روز مقدرات آن را اروپا می‌رود تعیین نماید. اگر هنوز مالیخولیای پان‌ترکیزم و تشکیل مملکت عظیم تورانی در دماغ آقایان باقی است و در پیروی از این خیال کودکانه که دنیا با نظر تمسخر به آن نگاه می‌کند دست به این نغمه زده‌اند چرا راجع به ماوراءالنهر و ازبکستان و یا به قول خودشان راجع به آذربایجان شمالی! و راجع به ترکستان چین کلمه‌ای نمی‌نویسند؟

وانگهی آقایان چرا مثل کبک سر خود را زیر برف کرده کسی را نمی‌بینند، خیال می‌کنند کسی دیگر هم آنها را نمی‌بیند؟ چشم خود را باز کنند، به دنیا نگاه کنند به بینند در هیچ مملکت نیم متمدنی هیچ نویسنده‌کم مغزی پیدا می‌شود که تمام فکرش متوجه این باشد که رجال تاریخی سایر ملل را به ملت خود نسبت بدهد و برای پیداکردن افتخارات تاریخی حتی نسب اشخاص را هم بدزدد؟ مثلاً بگوید زردشت ترک بوده است آن وقت برای مادر زردشت یک اسم خیالی فرض کند و این اسم خیالی ظاهراً شبیه یکی از کلمات ترکی باشد و همین را سند ترک‌بودن زردشت قرار دهد؟ در صورتی که هنوز اشعه تاریخ نتوانسته است شبح زردشت و وجود او را از حالت ابهام و تاریکی بیرون آورد و زند و اوستای او هنوز در حمله مغول از بین مغول نرفته باشد. آقایان محررین دیمی ترکیه با این سنخ مستندات و دلایل در صفحات جراید خود به دنیا ظاهر می‌شوند. سنخ فکر کوتاه و تاریک و هولناک و کودکانه دو نفر آقایان سلیمان نظیف و روشنی‌بیک که چشم دلشان روشنی سومی هم پیدا کردند که در سخافت فکر کمتر از آنها نیست از این قبیل است و مضحک این است که وقتی چیز می‌نویسند خود را نماینده افکار عمومی ترکیه معرفی می‌کنند در صورتی که ما تصور می‌کنیم روح ملت ترکیه از این سخافت و خفت دور است و ما فقط متعجبیم که چرا دولت ترکیه از تبلیغ این‌گونه سخافاتی که بالطبیعه اثر سوء در ملّتین خواهد بخشید جلوگیری نمی‌نماید در صورتی که زمامداران هر دو مملکت در تحکیم روابط حسنه نهایت سعی را دارند.

۱۶

هرچه هست ترک است[1]

رشید یاسمی

مللی که در تواریخ موجوده اقوام دنیا تفحص کرده و به جزئیات احوال بشر از روی مسطورات کتب آگاهی حاصل نموده‌اند دیگر به متن تواریخ قناعت نکرده و دیدگان ثاقب خود را به ماورای زمان تاریخی دوخته و حریصانه در ممالک قدیمه کنجکاوی نموده، آثار بلاد و صخره‌های جبال را با صبر و استقامت و صرف مال و عمر زیرو رو می‌کنند شاید ذره‌ای روشنایی بر ظلمت ایام ماقبل تاریخ تافته و حقیقتی روشن گردد. تفحصاتی که در مصر کرده‌اند و کشفیاتی که در آشور و بابل و ترکستان نموده‌اند همه نمونهٔ این حرص حقیقت جویانهٔ بشر است که در صدد است نجابت خود را حتی‌المقدور ثابت‌تر کند و سلسله نسب و تاریخ فرمانروایی خود را پیش‌تر ببرد. معلوم است که اگر تاریخ مصر تا چهار هزار سال قبل از مسیح عقب می‌رود و نمونه تمدن ساحل نیل به چهل قرن پیش از میلاد می‌رسد نوع بشر عموماً مفتخر و مسرور می‌گردد ولی ساکنین مصر مخصوصاً سرافراز و مشعوف می‌شوند زیرا در مملکتی ساکنند که تمدنش شصت قرن پیش به دوره کمال رسیده بوده است. اهل مصر از مساعی و زحمات علمای فرانسوی و انگلیسی در این مورد همواره مباهی و ممنون هستند.

خوشبختانه ایران هم از چند سال به این طرف علمایی را پذیرایی کرده است که شوش و بیستون و استخر را کاوش نموده و با خواندن کتیبهٔ جبال متفرقه روشن بخش تاریخ قدیمش گشته‌اند. جدیداً برادران ترک ما نیز به حکم پیشرفت در علوم و مجاورت با اروپا به خیال افتاده‌اند که در تاریخ ایران تحقیقاتی نموده و نکات تاریک را منوّر سازند. اگر علمای فرنگ بعضی اشخاص را از رفتار خود ملول و شاکی نموده‌اند به این جهت که خزاین عتیقات را می‌گویند از ایران برده و زینت موزه‌های ممالک خود ساخته‌اند لااقل این خدمت را باید از آن‌ها منظور داشت که سعی کرده‌اند بر افتخارات تاریخی ما افزون و نمک را که می‌خورند نمکدان را نشکنند. ترک‌ها بدون این‌که زحمت کندن یک وجب خاک یا لااقل

---

۱. شفق سرخ، ش ۴۲۲، ۴ دی‌ماه ۱۳۰۴.

بازکردن یک صفحه تاریخ را به خود بدهند شاعرانه چشم‌ها ما را به هم نهاده و در عالم خیال در تاریخ ایران چه در ازمنه تاریخی و چه ماقبل تاریخ سیرکرده و در هرقدم ما را از مفاخر خود محروم نموده و مجّدانه در صدد عریان‌کردن ما از زینت‌های تاریخی برآمده‌اند. هرگز یک هیئت علمی به ایران نفرستاده و لااقل قول علمای اروپایی یا مورخین یونانی قدیم را طرف اعتنا قرار نداده و فقط میل فرموده‌اند یکی از همسایگان خود را از بین ببرند.

ضربتی که خیال می‌کنند این دفعه به همسایه خود وارد می‌آورند از جنگ‌های زمان صفویه و نادر اثرش را بیشتر می‌دانند زیرا که آن محاربات نتیجه مهمی جز خرابی یک قسمت از ایران نداده و بالاخره پس از عودت لشگریان عثمانی ایران و ایرانی بر جای می‌ماند ولی این مرتبه با خود گفته‌اند چه بهتراز این است که بگوئیم و اصرار کنیم که اصل ایران وجود نداشته است؟ هرچه هست ترک است! تمام خاک ایران ترک است. هوای آن ترک است. اشخاص بزرگی که آمده و نام او را مخلّد ساخته‌اند ترک بوده‌اند. آثارشان ترکیست. کتیبه‌های کوه‌ها ترکیست. حتی کوهها هم ترک هستند!

در مقابل این کشفیات مهمه چه می‌توان گفت؟ دو سه سال پیش شنیدیم ترک‌ها عقیده دارند که آذربایجان ترک است. مردم ایران دو دسته بودند. بعضی واقف و شجاع و متین لبخندی زدند و گفتند همسایهٔ عزیز ما که خیلی از طرف‌های دیگر صدمه دیده حق دارد در دلش یک آرزویی را نوازش کند و خودش را به خیال مسرور سازد. بگذارید بگویند. چرا آرزوی خشک و خالی را از همسایه خود دریغ داریم!

دستهٔ دیگر که بی‌حال و قدری درویش بودند می‌گفتند خود آذربایجان جواب عثمانی را خواهد داد زیرا که سرچشمه احساسات آتش‌بار است و اگر هم نداد خدای نخواسته سایر بلاد ایران که برای ما می‌ماند و مثل‌شاه سلیمان صفوی می‌گفتند اگر عثمانی ولایات غربی را برد اصفهان ما را بس. ولی حالا آن اشخاص که به شوخی این حرف‌ها را می‌زدند چه خواهند گفت اگر بشنوند که ادعای تاریخی ترک‌ها وَرَم‌کرده و کم‌کم شامل خراسان و فارس هم گردیده است! نه فقط آذربایجان ترک است بلکه خراسان و فارس هم این افتخار را دارند!

زردشت فقط ترک نیست به آن جهت که سه چهار هزار سال پیش در ولایتی متولد شده که امروز مردم آن‌جا یک قسم ترکی هم بلد هستند. بلکه فردوسی در طوس، سعدی در شیراز، جامی در جام خراسان و خیام در نیشابور و بهزاد در هرات همه ترک بوده‌اند.

تمام این کشفیات خیالی نیست زیرا که ترک‌ها همسایه و معارض اروپا البته در این عصر فقط حدس نمی‌زنند و فرض نمی‌کنند بلکه اقوالشان مستند به تحقیقات عمیقه تاریخی است. همه دلیل دارد و چه دلیل‌های محکمی! برای خندیدن به این کشفیات تازه لازم است جریده وقت نمره ۲۸۲۶ مورخه ۲۴ ربیع‌الثانی را به دست آورده بخوانیم ولی متأسفانه اهالی این مملکت ترک‌نژاد (!) یعنی ایران نمی‌فهمند در آن جریده ترکی چه هست و ما در این مقاله بعضی از جملات و عبارات آن را محض استفادهٔ خلق خدا می‌نگاریم و در تأیید آن فرمایشات شمه‌ای توضیح واضحات می‌دهیم.

ما دورافتادگان آسیایی شنیده بودیم که دانشمندان اروپا و امریکا مایلند و در این فکر شب به روز می‌آورند که تمام ملل دنیا یکی بشوند؛ دارای یک زبان، یک ملیت، یک فکر و یک عقیده گردند. اما این اندیشه از دایرهٔ فرض و آرزو خارج نمی‌شد. ترک‌ها برای پیش‌بردن این فکر خوب راهی پیش گرفتند. عزم نمودند که برخلاف تمام اسنادگرامی نوع بشر بگویند و ابرام کنند که دنیا همه ترک است تا به این ترتیب وحدت اقوام بشر صورت بگیرد. ابتدا از ایران شروع نمودند. زیرا که نزدیک بود و مردمانش را خوش باور و کم‌اطلاع می‌دانستند.

در واقع همیشه از این بزرگواری ترک‌ها که در روشن نمودن تاریخ ما زحمت می‌کشند باید متشکر بود.

در نظر دارم که آدم‌های چیز فهم ما می‌گفتند تاریخ باید از هر تعصبی مبری و از هر طرفداری و نظر خصوصی منزّه باشد. می‌فرمودند تواریخ قدیم ما هیچ‌یک تاریخ خالص نیست چرا که از روی تعصب و هواخواهی نوشته شده و مورخینی با سریشم و طناب افتخارات به بزرگان عهدبسته و نسبت امراء را به سلسله‌های بزرگ قدیم یا به ستارگان آسمان یا به خدایان و ایزدان رسانیده‌اند. می‌گفتند این ترتیب صحیح نیست. تاریخ همان است که اروپائیان می‌نویسند.

هر جا سندی است عیناً به آن اشاره می‌نمایند. هرجا نظری است با منطق و برهان اجزاء آن را به هم پیوند می‌دهند. حال معلوم می‌شود آن نظر به خطا بوده، تاریخ هم شعر شده است.

یکی از محققین ترک موسوم به دکتر رضانوربیک چندین جلد تاریخ با قصیده در شأن ملت خود مدون کرده و در جلد پنجم آن کشف مهمی فرموده‌اند و جریده وقت لطفاً آن فصل را خلاصه کرده و به عنوان «مدنیت ایران آثار ترکهاست» مقاله نشر داده است:

«اولین دولت و ملتی که در ایران ظاهر شده دولت و ملت مدی است و اینها ترک می‌باشند و چون مادر دول ایران دولت مدی است موجودیت سیاسی ایران از ترک و ترکی به وجود آمده است.»

خوانندگان محترم می‌بینند که دولت مد ترک است و مادر اول ایران، پس ایران از ترک به وجود آمده! بر فرض که مد ترک باشد آیا دولت ایران که سیروس موسس آن است وقتی که مد را گرفت و سایر بلاد را تصرف کرد خودش و مملکتش تمام ترک شدند؟ مثلاً اگر دولت ترکیه بلغار را بگیرد، تمام دولت ترکیه بلغاری خواهد شد؟[۲][1] منحصر به ترک‌های عثمانی نیست که می‌خواهند بر مفاخر قوم خود بیفزایند. تمام ملل این جاه‌طلبی مشترک یا نجابت‌تراشی اجتماعی را از کارهای شرافت‌آور خود قرار می‌دهند. نوع انسان میل دارد اشرف مخلوقات باشد و کسی هم نیست ادعای او را رد کند.

نژاد اروپایی مدعی است که از تمام نژادها هوشش بیشتر و ظرافت طبعش زیادتر است و به هیچ برهانی هم عقب نمی‌رود. ادبای عرب که شیفته زبان خود بوده‌اند عقیده دارند که آدم و حوا در بهشت عربی حرف می‌زده‌اند و ابوالبشر بعد از افتادن بر این خاکدان باز شعر عربی در مرثیه پسر خود گفته است. ایرانی‌ها معتقد بوده‌اند که کیومرث گلشاه لقب داشته و نخستین انسانی است که از گل پیدا شده است و او را ابوالبشر می‌دانند. افسانه[های] یونان و هند و مصر و کلده تمام ترکیبی است از این قبیل تفاخرهای کودکانه. اگر بعضی رد بر داروین می‌نویسند نه از آن جهت است که واقعاً دلیلی برای شکستن براهین فیلسوف

---

۱. شفق سرخ، ش ۴۲۳، ۶ دی ۱۳۰۴.

انگلیسی دارند بلکه از آن رو است که راضی نمی‌شود اساس افتخار و شرافتی که مورخین و کهنه برای نوع بشر چیده و او را پسر آسمان و خدای زمین کرده‌اند از هم بپاشند و به جای آنکه از طبقات افلاک فرود آیند از قعر لجن دریاها به شکل یک کرم ساده بالا بیایند!(در صورتی که دلایل طبیعی قوی نیز بر رد او آورد.)

یونانی‌ها تمام ممالک متمدن شرق قدیم را «باربار» می‌گفتند و اعراب سایر اقوام را عجم می‌خواندند یعنی کسی که مثل عرب فصیح حرف نمی‌زند و در زبانش عجمه هست.

ترک‌ها هم امروز در صدد جهانگیری اصطلاحی و فضلی افتاده‌اند ولی با این اصل که می‌خواهند مال دیگر را از مفاخر خود برهنه کرده زیب دوش خویش سازند.

چنان‌که گفتیم این طبیعی ذات بشر است ولی کدام بشر، بشر طفل، بشر نوزاد و نادان عهدقدیم نه انسان پیر و عاقل و عالم قرن بیستم. در این عهد آیا کسی ادعا می‌کند و خود را خوش دل می‌سازد که فلان دولت که در ۵۵۰ قبل از مسیح مضمحل گردیده و دیگر در مصطبه تاریخ ظهور ننموده از خویشان اوست؟ مد ترک است بسیار خوب اما به عثمانی امروز که تاریخ هجرت و فتوحات آنها کاملاً معلوم است چه مربوط؟

خوب حال ببینیم، مد از کجا معلوم شد[که] ترک است؟ تاریخ مدی را کی دارد؟ کتیبه‌های مدی در کجاست؟ کتب ادبی و تاریخی آن‌ها را کی دیده است؟ وضع حکومت و آداب و رسوم و نام پادشاهان آنها را به طور وضوح چه شخصی می‌داند؟ قومی در شمال و مغرب ایران ساکن بوده‌اند که حدود مملکتشان هم به درستی پیدا نیست. با آشوری‌ها زدو خورد داشته‌اند. به مبانی اوستایی معتقد بوده‌اند زبانشان با ملت فارس شباهت کامل دارد و فقط لهجه‌شان متفاوت بوده است. پایتخت‌شان ــ اگر برای یک قوم مرکب از عشایر مختلفه مرکز ثابتی بتوان قائل شد ــ اکباتان یعنی همدان بوده است آخرین پادشاهشان آزی‌دهاک نام داشته که گویند با ملوک فارس (هخامنشیان) پیوندکرد و بعد به دست سیروس اعظم خاندانش برچیده گشت. این رئوس معلوماتی است که از تاریخ مدی مانده است به علاوهٔ جنگ‌های سیاکزار با سیت‌ها یعنی

قوم تورانی و تصرف نینوا که باید افزوده شود. در این‌ها که چیزی موجود نبود که آریایی بودن آن‌ها را سلب کند یا نسبت آنهارا با قوم ترک ثابت نماید.

پس ترک ساختن دولت مد را به چه می‌توان حمل کرد جز این‌که ترک‌ها یک ملتی را یافته‌اند که نسبت تاریخش مجهول است و به عنوان مجهول‌المالک میل تصاحب فرموده‌اند! این خیال هم پیداست که چقدر بی‌اساس است و چقدر شبیه است به این‌که ما ایرانیان ادعا کنیم قبل از نخستین سلسله فراعنه مصر ایرانی‌ها در کنار نیل سلطنت داشته‌اند زیرا که تاریخ آن زمان پیدا نیست و بر رد ادعای ما سندی در دست عالم نه. بالعکس خورده‌های تاریخ تمام دلالت دارند بر این که مد و فارس که از یک نژاد و یک شعبه از یک نژاد بوده‌اند تفاوتشان به قدر اختلاف ایل بختیاری با یکی از ایلات لرستان بوده است. یونانی‌ها بعد از آن‌که فتوحات سیروس ملل دیگر را از قبیل لیدی و بابل از میان برداشت و ایران در نظرشان بی حجاب جلوه کرد از بس فارس و مد شبیه و مخلوط بودند که تمام ایران را مدی می‌خواندند و جنگ‌هایی را که با سلاطین هخامنشی خاصه داریوش کرده‌اند جنگ‌های «مدیک» نام نهاده‌اند.



مورخین عثمانی این افتخارجویی را منحصر به ادوار قدیمه تاریخ نکرده‌اند بلکه حتی در روشنایی اسلام هم امتداد می‌یابد. مثلاً جریده وقت اسلامبول می‌نویسد: «عرب‌ها بعد از تسخیر ایران زبان خود را در آن‌جا رسمیت دادند، الب ارسلان سلجوقی بود که از ایران زبان عربی را خارج کرده و زبان عجم را زبان رسمی قرار داده که لازم است تمام عجم‌ها از این حیث رهین منت ترک‌ها باشند والا زبانشان از بین می‌رفت و به محض رفتن زبانشان خودشان نیز از بین می‌رفتند. واقعاً ما ترک‌ها چه آدم‌های عجیبی هستیم حالا که زبان عربی را برداشتی ترکی را جای آن بگذار!»

کسی که این‌طور پنج جلد تاریخ می‌نویسد واقعاً می‌تواند پنج هزار جلد بنویسد. در قرن بیستم دنیا را این قسم دیدن و در امور به این ترتیب قضاوت‌کردن خیلی سرمستی و سهل‌انگاری می‌خواهد. مگر یک پادشاه می‌تواند زبان تحمیل کند؟ مگر زبان سکه است که مهر پادشاه مخلوع را از آن

بردارند و اسم سلطان جدید را بزنند؟ آن هم در عهدی که نه جریده بوده و نه چاپ و نه مدرسهٔ منظم و تعلیمات مرکزی و شعب ولایتی که به آن وسایل بزودی درصدد تغییر یک زبان برآیند.

سلجوقی‌ها یک ایل ترکمان بودند که تازه در شمال خراسان ساکن شده و به تملق و پیش‌کش بسیار از مسعود غزنوی یورت گرفته بودند اتفاقاً به واسطه شجاعت فطری خود و ضعف غزنویه بر قسمتی از ایران و بعدها بر تمام مملکت اقتدار پیدا کردند. آیا رئیس این ایل می‌تواند زبان عوض کند؟ او می‌تواند چند سالی مردم را مجبور نماید در کاغذهایی که به او می‌نویسند فقط لغات ترکی جای بدهند.

اما چطور زبان مردم را عوض می‌کند؟ معلوم نیست. اگر عربی در مدت چند قرن در ایران متداول شد نباید تصور کرد که مردم قاطبه عربی حرف می‌زده‌اند. کتب عربی شد اما زبان فارسی با قدری اختلاط باقی ماند. آن‌هم علتش پیداست. خط پهلوی زمان ساسانیان خیلی مشکل بوده زیرا که چندین حرف یک صدا داشته و آنچه نوشته می‌شد خوانده نمی‌گشت. پس ایرانی بعد از دیدن خط آسان عربی تجدد را پذیرفته و خط اسلامی را جانشین «هیروگلیف» قدیم خویش ساخت. دیگر این‌که زبان عربی مربوط به مذهب مقدس جدید آنها بوده و قرآن کریم به آن سان است به علاوه چون فصاحت و ادب در عرب به درجه اعلی رسیده بود ناچار ایران غارت شده و خرابی دیده از این زبان غنی استقبال نموده است. اما الب ارسلان چطور زبان ترکمان‌ها را در ایران رواج می‌داد و به جای شهنامه چه می‌گذشت؟

اشتباه دیگر این است که یکی از سلجوقیان را باعث زنده‌شدن فارسی معرفی کرده است در صورتی که زبان ملت ایران نمرده بود تا زنده شود. زبان فارسی حتی در عهد سلطه عرب هم قوت داشت و سلاطین سامانی و غزنوی مثلاً از همین قوّت و محبوبیت استفاده کرده آن را معارض زبان عربی قرار دادند. والا چرا زبان دیگر رواج نمی‌دادند یا لااقل زبان ملت ایران را به‌طوری که در عهد ساسانیان بوده نمی‌گرفتند تا ملت بیشتر مسرور شده و عرب بیشتر مقهور می‌شد؟

سلسله‌های اولین پادشاهان اسلامی ایران برای در هم شکستن قدرت خلیفه

قصد کردند عربی را ضعیف کنند و زبان عامه مردم را بیشتر اهمیت دادند. زبان عامه چه بود؟ همان که ترجمه طبری و تاریخ بیهقی و ترجمه کلیله و دمنه و چهار مقاله عروضی به آن نوشته شده است یعنی فارسی مخلوط با قدری عربی. پس معلوم می‌شود که زبان فارسی نمرده بود و فقط خدار و مستور می‌زیست و با یک تشویق، باز نورافشانی کرد. امروز هم باوجود حمله مغول‌ها و ترکمان‌ها و سایر ملل هنوز ما زبان عهد فردوسی و بلعمی صحبت می‌کنیم. زیرا که ریشه زبان را قطع کردن کار قرن‌ها است و علاوه بر عوامل طبیعی تدابیر پی‌درپی انقطاع‌ناپذیر می‌خواهد نه ادارهٔ یک نفر سلجوقی که اگر فارسی را قبول نمی‌کرد اصلاً با ایرانیان متمدن نمی‌دانست چطور مذاکره نماید و معانی لطیفه را چگونه ادا کند.[۳][۱] ترک‌ها کم‌کم در عالم خیال قطعات خاک ایران را فتح کردند و ضمیمه خود ساختند. اول آذربایجان بعد خراسان و سپس فارس ترک شد. نژاد ما را هم به خودشان چسباندند. ملت مد را که با شعبه فارس از یک پدر آریایی بود ترک کردند. بعد از خاک و نژاد نوبت زبان و ادبیات رسید. خوب که مورخ شهیر سرگرم شد یک مرتبه فرمود ادبیات و صنایع اسلامی ایران هم ترک است. نویسنده می‌گوید: «عجبا آیا این ادبیات و مدنیّت به‌طوری که شایع است ادبیات عجم و مدنیت عجم بوده و روح عجم را نشان می‌دهد؟ در این‌جا نکته مهم قابل دقتی است که اگر وقتم مساعد بود چند سال از عمرم را به تدقیق تمام جزئیات آن با نهایت میل و رغبت صرف می‌کردم. محبت ترک که در ما هست ما را مجبور می‌کند که به جوانان ترک توصیه نمائیم که در این خصوص یک مونوگرافی ترتیب بدهند.»

حیف که این عالم‌بزرگ وقت ندارد والا بیشتر از این ما را تفریح می‌داد و بیشتر می‌خندیدیم. این مؤلف محترم توقعات بسیار دور و دراز دارد. گمان می‌کند جوانان حساس و عالم ترک هم به این حرف‌ها در پی اباطیل می‌روند و در روی این نظریه بی‌اساس غیرمنطقی رنج می‌برند که: «آیا زبان فارسی، زبان فارسی است؟ آیا تمدن فارسی تمدن‌فارس است؟ آیا صنایع فارسی، صنایع فارس است؟»

این تحقیقات نیش غولی برای آدم خیلی بیکار خوب است ملت را به تمدن

---

۱. شفق سرخ، ش ۴۲۴، ۷ دی ۱۳۰۴.

و نژاد و تاریخ و زبانش می‌شناسند. چه حاجت که به زور یکی‌یکی اینها را از او سلب کنند بهتر آن است به طور خلاصه بگویند «آیا ایران ایران است؟»

این مثل این است که کسی زحمت بکشد و مدلل کند روز روز است و دریا دریاست و کوه کوه است. مورخ مزبور می‌خواهد بگوید ایران یعنی [یک] قوم وحشی که هیچ تمدنی از ساسانیان به آن‌ها ارث نرسیده بود، یک لوح ساذجی بودند که ترک‌های غزنوی یا سلجوقی یا تیمور و غیره آمدند به آنها گفتند ای بیچاره‌ها بیائید شعر بگوئید، بناهای عالی بسازید، نقاشی بکنید، کتاب علمی بنویسید حجاری و کاشی‌سازی و قالی‌بافی یاد بگیرید. والا کسی که تاریخ دیده و از آفتاب تمدن ساسانیان خیره شده باشد و بداند که در حمله مغول، ایران چه شهرهای عظیمی داشته است که اگر ترک‌ها خراب نمی‌کردند هنوز هم باقی بود، کسی که بداند قبل از غزنویان و سلجوقیان ایران شاعر و عالم داشته است آیا باز ادعا می‌کند که علوم و تمدن و ادبیات ایران از ترک‌هاست؟ کسی منکر نیست که غزنویان و سلجوقیان به شعرای ایران پول داده و از آن‌ها مدح و فتح‌نامه خریده‌اند و خود را از برکت زبان و قلم فصایح آنها مشهور کرده‌اند سلطان محمود می‌خواست در مقابل فصاحت دبیران خلیفه بغداد کسی باشد که بگوید:

چو فردا برآید بلند آفتاب
من و گرز و میدان افراسیاب

اسم محمود یا مسعود غزنوی، نام سنجر سلجوقی و ابوبکر سعد زنگی از اتابکان فارس را کی زنده نگاهداشته است جز فردوسی و منوچهری و امیر معزی و سعدی؟ همان کسانی که در ایام حیات نام آن پادشاهان را زنده کردند بعد از وفات اسم آنها را زنده نگاهداشتند.

*

بعد از آنکه نویسنده محترم به‌طور کلی مقدمه چید که ادبیات و تمدن ایران از ترک است، به مثل و دلیل پرداخت: «رودکی ترک است زیرا که تربیت یافته سامانیان است که آن‌ها ترک بوده‌اند.»

«ابوعلی محمد بلامی (؟) [بلعمی] ترک است زیرا که تربیت یافته نصربن احمد سامانی ترک بوده است.»

«فردوسی ترک است زیرا که سلطان محمود غزنوی ترک او را به گفتن شاهنامه واداشت و مواد لازمه داد تا تاریخ ایران قدیم را به رشته نظم آورد.»

«انوری از سنجر و سایر سلاطین ترک‌نژاد تشویق دیده و حمایت یافته است.»

«فریدالدین عطار هم در عصر سلجوقی‌ها به وجود آمده»

«سعدی به واسطه پشتیبانی و کمک اتابکان ترک که پادشاه فارس بوده‌اند شهرت یافت»

«عمر خیام با پول ملکشاه سلجوقی کتابهای خود را تألیف کرد»

«حافظ در عهد تیمورلنگ به وجود آمد.»

«مولفین اروپا (از نادانی) جلال‌الدین رومی و امیرعلی شیرنوایی را از شعرای ایران می‌دانند»

«جامی با حمایت حسین بایقره و علی شیرنوائی زندگی کرد.»

«علمای ایران هم همین‌طور. خواند میر میرخوند با حمایت حسین بایقره و راهنمایی علیشیر نوایی ترقی نمود»

«ابن‌سینا که ایرانی به او می‌نازد و اروپایی او را جزء بزرگان ایران می‌داند ترک است.»

«اروپایی‌ها خیلی در این قبیل مسائل اشتباه کرده‌اند.»

«بهزاد نقاش معروف را حسین بایقره و صفوی‌ها تربیت کردند اما سلطان‌حسین بایقره ترک بود و سلاطین صفوی هم ترک بودند سایر مینیاتور سازهای ایران همه از شاگردان بهزاد بوده‌اند.» پس همه ترکند.

«ادبیات ایران در عهد صفوی ترقی کرد و می‌دانیم که این پادشاهان ترک بوده‌اند.»

با این ترتیب ملاحظه می‌فرمائید که مهم‌ترین عناصر ادبیات و مدنیّت ایران در دست ترک‌ها بوده و با انعام آن‌ها بار آمده‌اند!

این است عین استدلالات مورخ ترک!

تمام اینها تکرار این اصل سست و ضعیف است که اگر پادشاه مملکتی ترک بود تمام اهل مملکت ترک می‌شوند. ما شنیده بودیم که «الناس علی دین ملوکهم»

اما «علی اصل ملوکهم» یا علی «نژاد ملوکهم» نشنیده بودیم. بر فرض پادشاهان مذکور همه ترک باشند و از پول آن‌ها صنعتگران ایرانی بناهای صنعتی برآوردند آیا آن بناها ترک می‌شود؟ مثلاً اگر امپراطور هندوستان انگلیسی باشد و در یکی از ولایات هند معبدی بنا کنند یا کتابی بنویسند یا کاشی را لعاب بدهند آیا آن مصنوعات را باید انگلیسی خواند؟ اما راجع به سامانیان که بنابر قول مورخین از اولاد بهرام چوبین سردار خسروپرویز ساسانی بوده است لازم نمی‌دانم بحثی بکنم.

**

از بدیهیات است که فردوسی شاهنامه را بنا به خواهش یا تعلیمات سلطان محمود نظم کرده و در اواخر عمر آن کتاب را به سلطان تقدیم کرد نه این که محمود او را نشانده و گفته باشد این را بساز و این‌طور بساز و خوب بساز و در دربار من باش تا کتابت شروع و ختم شود!

فردوسی راجع به شروع شاهنامه چنین گوید:

سخن را نگهداشتم سال بیست
بدان تا سزاوار این گنج کیست
ابوالقاسم آن شهریار جهان
کزو تازه شد تاج شاهنشهان
بیامد نشست از بر تخت داد
جهاندار چون او ندارد بیاد
بسیامه را نام او تاج گشت
بفرش دل تیره چون عاج گشت

[۴][۱] «عمر خیام با پول سلجوقی‌ها کتاب خود را تألیف کرد». با پول چطور کتاب تألیف می‌کنند؟ تا شخصی خودش طبع و قریحه نداشته باشد رباعی نمی‌گوید تا از ریاضیات اطلاع نداشته باشد مسائل معضله را حل نمی‌کند. همیشه گفته‌اند:

گوهر پاک باید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود.

۱. شفق سرخ، ش ۴۲۵، ۹ دی ۱۳۰۴.

تا شخص خودش عالم و شاعر نباشد و از طفولیت استخوان خورد نکرده باشد با پول کسی عالم نمی‌توان شد. مگر این‌که تصور کنیم ملکشاه خیام را به مدرسه فرستاده و گفته باشد مطابق پروگرام اونیوریسته‌های ترکمان‌ها به او درس بدهند.

جلال‌الدین بلخی را اگر به واسطه اقامت طولانی در ولایات آسیای صغیر رومی گفته‌اند چه افتخاری برای فرمانفرمایان امروز آن قطعه خاک است.

اما سایرین که در عهد یک پادشاه ترک نژاد به دنیا آمده‌اند آیا لازم است درباب آن‌ها چیزی نوشت؟ حافظ وقتی که عمرش نزدیک به انجام رسید امیر تیمور تازه ظهور کرده بود. ملاقات او را هم با این شخص نمی‌توان صحت تاریخی داد. تولد امیر تیمور در ۷۲۶ هجری است اگر فرض کنیم حافظ هم در همین اوان به وجود آمده باشد آن وقت تأثیر یک نفر امیرزاده گمنام ترکستان که هیچ شهرتی نداشته در وجود یک شاعر منزوی شیراز معلوم است چقدر طبیعی و خوشمزه است.

در مقابل می‌توان گفت و قول خود را به شواهد بسیار تکیه داد که مخرّب مدنیت‌های مختلف ایران در اعصار تاریخی نژاد ترک بوده است که قومی وحشی و ماجراجو و ساکن مراکز آسیا بودند. هر وقت گرسنه می‌شدند یا هوای قتل و غارتی به سرشان می‌افتد گاهی به اسم سیت، گاهی به نام هیاطله، گاهی به اسم سلجوقیان و گاهی به عنوان مغول و تیمور و ازبک و عثمانی و ترکمان به ایران حمله آورده، آبادی‌ها را خراب، تمدن را منهدم، ادبیات و علوم را نابود می‌کردند. اما به تدریج خود نیز مقهور روح ایرانی شده و مجبور می‌گشتند به اصول تمدن و ملیّت ایرانی تکیه کنند، خود را مسلمان و مروج علم و ادب فارسی و عربی معرفی نمایند اسامی ایرانی بگیرند. ظاهراً چغربیک سلجوقی خود را در ایران داود نام نهاد. غازان‌خان خود را محمود نامید و الجایتو خدابنده شد. تمدن ایران را به دریایی می‌توان تشبیه کرد که هر لحظه نهنگ تورانی خود را در آن انداخته و اضطرابی در سطح آن برانگیخته است اما پس از قلیل مدتی موج‌ها به هم آمده و تورانیّت را در درون خود دفن کرده و رنگ ایرانی به آن داده است.

این راجع به کلیات حمله تورانیان بود. اما خود عثمانی‌ها از وقتی خود را شناخته‌اند در علم و ادب رهین منت ما بوده‌اند. ادبیات آن‌ها را باز کنید جز تقلید شعر فارسی و گرفتن مضامین شعرای ما چیزی دیده نمی‌شود. برای اطلاع بر حقیقت امر یک نگاه به تاریخ ادبیات ترک تألیف مستشرق خبیر معروف «گیب» کفایت می‌کند. هر چند مقالهٔ دراز می‌شود اما بی‌فایده نیست عبارتی چند از قول که حیات خود را بر سر شناسایی ادبیات ترک و ایران گذاشت و دارایی خود را وقف طبع و نشر کتب این دو ملت‌کرد نقل نمائیم. مشارالیه ادبیات ترک را به دو دوره تقسیم می‌کند قدیم و جدید.

الف: قدیم. که پانصد و پنجاه سال دوام داشت و به چهار عصر تجزیه می‌گردد:

۱. از سنه ۱۳۰۰ تا ۱۴۵۰ مسیحی. این عصر تشکیل زبان ترکی است که در آن لایق ورود به محیط ادبی گردیده است.

۲. از ۱۴۵۰ الی ۱۶۰۰ میلادی. در این دوره اشکالات نخستین رفع شد ترک‌ها لایق گشتند که دقت کامل خود را متوجه ایران کرده و از ادبیات آن مملکت تقلید نمایند. این عصری بود که جامی چراغ ادبیات محسوب می‌شد.

۳. قرن ۱۷ مسیحی در این زمان ترک‌ها جامی را رها کرده به صائب و عرفی گرویدند و آن‌ها را سرمشق خود قرار دادند.

۴. قرن هیجدهم و نصف اول قرن نوزدهم. از مشخصات این دوره تردید و بی‌تکلیفی است. بدواً عدهٔ کثیری از شعراء شاعر ایرانی موسوم به شوکت را متبوع و رهنمای خود ساختند بعد نهضتی بر ضد ایران صورت گرفت و بیهوده سعی کردند که صورت ترکی کاملی به ادبیات خود بدهند. در این عهد هرج و مرج کامل در ادب ترک‌ها رخ داد. از هیچ اصلی تبعیت نمی‌کردند. ارتجاع عجیبی به طرف اشعار فارسی پیش آمد. شعراء ابیات بی‌رنگ و بویی به تقلید سرایندگان فارسی ساخته در این وقت مطالعه کتب مغرب زمین آنان را به طرف ادبیات روشن و آینده درخشان هدایت کرد.

ب. قسمت جدید. از ذکر این دوره که تقلید صرف اروپاست در این مقاله فایده‌ای دیده نمی‌شود.

گیب در جای دیگر از کتاب خود گوید این ملت مثل مغول‌ها «هرگز فلسفه یا مذهب یا ادبیاتی که دارای مهر مخصوص ملی آن‌ها باشد ایجاد نکرده‌اند» هر مذهبی که در همسایگی آن‌ها بوده گرفته‌اند. بعضی بودایی برخی چینی و قسمت اعظم مسلمان شده‌اند. هرگز دقت نکرده‌اند که آیا این مذاهب با ساختمان ملی آن‌ها مطابقت دارد یا نه. فقط در کمال سستی تأثیرپذیر شده‌اند. بدون هیچ بحثی هر فکر تزریق شده را قبول می‌کنند. این است ریشه فکر ترکی. همان‌طور که دین را بدون هیچ قیدی پذیرفتند ادبیات ایران را کاملاً و تا آخرین دقایق و تفصیلات آن قبول نمودند و بر برتری ایرانیان در علم و ادب اقرار کردند. در این‌جا هم هیچ دقت نکردند که آیا این ادبیات با ساختمان دماغی آن‌ها مطابقت دارد یا نه. بلکه سعی کردند که مزاج خود را با آن ادبیات وفق بدهند و خود را مجبور ساختند در جاده ایرانی طی طریق کرده و با چشم پارسی اشیاء را تشخیص بدهند. در جای دیگر می‌گوید: «عثمانی‌ها که با سلجوقیان مخلوط شدند ادبیات را از آن‌جا شروع کردند در حقیقت شاگرد سلجوقیان بودند که آن‌ها نیز هیچ ادبیاتی نداشتند غیر از آن‌چه از ایران برداشته بودند.»

باز مستشرق مزبور می‌نویسد: «چنان‌که گفتیم ترک‌ها قناعت نکردند که از ایرانی‌ها طریقه بیان افکار را اخذ کنند بلکه از ایران خواستند و پرسیدند که چه‌طور فکر کنند و چه فکر کنند. خیال و فکر و احساس خود را از ایران گرفتند نتیجه این شد که ترک‌ها مثل آئینه هر تغییری را که در چند قرن در ادبیات ایران رخ داد در خود منعکس ساخته و تقلید کردند.»

همو گوید: «سلجوقیان در قرن یازدهم میلادی ایران را فرو گرفتند و چنان‌که غالباً اتفاق افتاده ملتِ وحشیِ غالب فواید و رسوم ملت مغلوب عالم را فرا گرفت چون طرف غرب روی گذاشتند و آسیای صغیر را گرفته علوم و معارف ایران را با خود برده و نشر دادند چنانکه پس از یکصد و پنجاه سال که پسر سلیمان موسوم به ارطغرل و ایل او وارد آسیای صغیر شد دید زبان و ادبیات فارسی در دربار و طبقات عالیه رواج دارد.» بعد می‌نویسد: «وقتی که دولت روم متلاشی شد ده ولایت استقلال یافت و بعدها به اطاعت اورخان درآمد چنان‌که قسمت‌اعظم ملتی که آن‌ها را عثمانی می‌گفتند فی‌الحقیقه از ترکان سلجوقی به

شمار می‌رفت که نام عثمانی به خود گرفتند.» باز از عبارات گیب است: «شعرای ترک هر چیز را با فکر و چشم ایرانی می‌فهمیدند خیال آن‌ها همان بود که در کتب ایرانی دیده بودند. هر چند این ظرافت‌های ایرانی با طبیعت ترک مخالفت داشت ولی به زحمت خود را با آن انس دادند.» «ادبیات ایران سحرآمیز است. در هر ملتی که وارد شد ادبیات ملی او را فلج کرده خود جانشین آن می‌شود. الان ادبیات افغانی، تاتاری و اردو مثل ادبیات قرن سابق ترک‌های عثمانی همان ادب ایران است که به السنه مختلفه ادا می‌شود. در هر حال فکر ملی خاموش و فکر ایران سخن گوست و بس!»

«ترک‌ها از آخرین قسمت ادبیات سرمشق گرفته هر چند ادبیات ایران بعد از جامی که سرمشق ترک شد چندان عالی نیست ولی برای ملتی مثل ترک‌های خشن، پست‌ترین شکل شعر فارسی بزرگ‌ترین موهبت و ارمغان بود.»

*

پس از این سزاوار نمی‌بینم که شاهد خارجی اقامه کنم. ظاهراً ترک‌ها اغلب این مطالب را قبول دارند و خدمت ایران را فراموش نکرده‌اند و به قدری این میوه را مفید و شیرین دیده‌اند که میل دارند درخت را از ریشه به خود منسوب کنند زیرا که می‌گویند ملت مدی ریشهٔ «مادر» ایران است و چون ترک است پس درخت از ریشه مال ماست و هر چه گرفته‌ایم از ارث و خویشان خود برده‌ایم. [۵][1] جریده وقت مقاله خود را که ملخصی است از جلد پنجم تاریخ ترک تألیف دکتر رضانوریبک چنین به پایان می‌رساند که نه تنها سلاطین مروج ادبیات و علوم و بانی تمدن ایران، ترک بوده‌اند بلکه خود علماء و صنعت‌گران و شعرای بزرگ هم ترک هستند. ما نمی‌دانیم مقاله جریده وقت تا چه حد با اصل مطالب دکتر رضانوریبک مطابقت دارد و هم‌چنین در ترجمه مقاله مزبور به فارسی اگر مترجم عبارات فصیحی نیاورده اصلاحی روا نداشتیم و محض این‌که خوانندگان محترم درست اطلاع حاصل کنند قسمت اخیر مقاله مزبور را عیناً نقل می‌نمائیم: «حالا ببینیم که آیا این شعرا خودشان عجم بوده‌اند یا ترک؟ اگر می‌توانستم این نکته را به‌طور صریح حل نمایم اساساً مسئله‌ای باقی نمی‌ماند و

---

۱. شفق سرخ، ش ۴۲۶، ۱۰ دی ۱۳۰۴.

به ثبوت می‌رسید که چیزی که ادبیات و مدنیّت ایران نامیده می‌شود ترک بوده است. گرچه این اشخاص تمام آثار خود را به فارسی نوشته‌اند. ولی زبان فارسی در موقعیتی نمی‌باشد که حاکم به این خزائن ادبیات و مدنیّت شود. چیزی که بیش از همه این حرف ما را تصدیق و اثبات می‌کند این است که ابتدا هم در اروپا مثلاً در فرانسه مؤلفین کتب خود را به زبان لاتین می‌نوشتند در صورتی که این کتب ابداً مربوط به ملت لاتین نبود. هرگاه موجدین ادبیات و مدنیت ایران هم ترک‌ها بوده باشند بدیهی است این ادبیات و مدنیت هم ترک می‌شود فقط با یک فرق ساده که ایجاد کننده‌های این ادبیات ترک هستند ولی با قیافه و سیمای ایرانی البته کار به شکل ظاهر مربوط نبوده و بر روح مربوط است که آن روح هم ترک است.

«اینک داخل تحقیق در ملیت این شعراً و استادان می‌شویم: ابتدا میرعلی شیرنوایی و مولانا جلال‌الدین رومی (مؤلف مثنوی) ترک صحیح‌النسب می‌باشند زیرا هر دو به ترکی شعر ساخته‌اند. به علاوه دلایل وثایقی در دست داریم که به‌طور قطع ثابت می‌کند این دو شخص مهم ترک می‌باشند این دیگر هیچ شبهه ندارد.

«اما رودکی، فردوسی، انوری، فریدالدین عطار، جامی، سعدی، عمرخیام، حافظ و بهزاد از چه ملتی می‌باشند؟ متأسفانه در زمان گذشته یعنی در موقع استیلای عرب‌ها چون صحبت ملیّت در اعراب موقعیتی نداشته و دین حاکم بوده است در کتب قدیم و تراجم احوال به ندرت از ملیّت بحثی شده با وجود این رودکی در ماوراالنهر یعنی وطن ترک به وجود آمده و در قریه رودک نزدیک بخارا متولد شده است. فردوسی طوسی در خراسان از اهالی رزاق واقعه در حوالی شهر طوس است که آن‌جا هم وطن ترک است.

«انوری از ساکنین ابیورد که آن‌جا هم همان‌طور، فریدالدین عطار از اهالی نیشابور یعنی خراسانی است. سعدی از اهالی شیراز یعنی از ایالت فارس می‌باشد که هم در آن موقع و هم در حالیه پر از ترک‌هاست یعنی سعدی هم ترک است. عمرخیام در قریه دهک در استرآباد و به روایتی در نیشابور متولد شده جوانی خود را در بلخ و خراسان و نیشابور سر برده و بقیه حیاتش را هم در

نیشابور گذرانیده است حالا هم نقاط مزبور با ترک‌ها مسکون می‌باشند. بهزاد نقاش میناتور از هرات از نزد ترک‌ها آمده است.

«گرچه این معلومات دارای ماهیتی است که افکار را مستقیماً به طرف ترکی سوق می‌دهد ولی لازم است تمام تذکره‌های شعرا و سایر وثایق موجوده را به دقت تحت تدقیق و کاوش درآورده این مسئله ملیّت را به طور قطع حل نمود.

«فرضاً هم بهزاد ترک نباشد می‌توانیم آزادانه اظهار نمائیم که این صنعت میناتوری از مملکت ترک به ایران آمده است. به علاوه چیزی که در آثار بهزاد خیلی جالب دقت می‌باشد این است که تمام قیافه و سیماهایی که این شخص ترسیم نموده کاملاً ترک می‌باشند.

«این معلومات موثق نشان می‌دهد این اشخاصی که ادبیاتی را که ادبیات ایران نامیده می‌شود به وجود آورده و توسعه داده‌اند تقریباً همه خراسانی بوده‌اند. این قدم اولی و خیلی مهم است زیرا ظاهرشدن این حقیقت اشخاص مذکور را از ایران سوا می‌کند به جهت این که خراسان از ممالک ترک است.

«اما صنعت ایران: اشخاصی که قالی‌های معروف ایران را می‌بافند ترک‌های ایلاتی هستند. تمام سیماهای میناتورهای ایران که این اندازه مقبول می‌باشند سیمای ترک است که این کیفیت مهم ملیّت نقاش‌های آن‌جا را ظاهر می‌کند. زیرا این‌ها در رسم‌های خود نتوانسته‌اند شکل صاحبان آن‌ها را به خودشان شباهت داده بلکه رسم اشخاصی را به آن‌ها داده‌اند که هر روز می‌دیده‌اند. مثلاً در آن زمان یک نفر نقاش چینی که می‌خواسته رسم یک نفر اروپایی را بکشد چشم‌های آن رسم را مثل چشمان چینی‌ها کشیده نقاشان ایرانی هم در تمام رسم‌های خودشان سیمای ترک‌ها را کشیده‌اند که بنابراین می‌توانیم با کمال حقیقت بگوئیم که ملیّت این نقاش‌ها و صنعت‌گرانی که این‌طور میناتورهای قشنگ و ظریف به وجود آورده‌اند ترک بوده است.» نقل از جریده وقت.

بهتر از بی‌دلیلی هیچ چیز مطلب نویسنده را رد نمی‌کند. مطالب فوق به قدری کودکانه است که جواب آن جز خاموشی نیست. معلوم می‌شود نویسنده یا با دکتر رضانوربیک دشمنی داشته و می‌خواسته است او را خراب کند یا احساسات بسیار بد و تندی با ایران امروز دارد. چون مکرر بعضی از ترک‌ها این

صحبت را پیش کشیده‌اند، شق اخیر مسلم می‌شود. بنابراین آن‌چه می‌گویند و می‌نویسند از روی احساسات ضدایران و بدون اساس علمی و تاریخی است. در جواب باید با احساسات معارضه به‌مثل کرد. شاعر معروف ما آقای عارف سال گذشته اشعار آتش‌باری در جواب تندی‌ها و خشونت‌های بعضی از ترک‌ها سرودند و اخیراً به طرزی مطبوع در دیوان ایشان در برلن چاپ شد متأسفانه آن کتاب به علت نامعلومی هنوز منتشر نشده است.

منابع

اسناد

سازمان اسناد ملی ایران

اسناد وزارت داخله

اسناد وزارت معارف

اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران

کتابشناسی

کتب فارسی و ترکی

آدمیّت، فریدون، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹

ـــ اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، چ ۲، تهران: پیام، ۱۳۵۷

آذری، علی، قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، تهران: چ ۴، صفی‌علی شاه، ۱۳۵۴

آذری شهرضایی، رضا (به کوشش)، هیئت فوق‌العادهٔ قفقازیه، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹

آرین‌پور، یحیی، از صبا تا نیما، ۲ ج، چ ۲، تهران: جیبی، ۱۳۵۴

استپانیان، هراچ، مقدمه‌ای بر پان ترکیسم، تهران: ماهنامهٔ آراکس، ۱۳۸۴

افشار، ایرج (به کوشش)، زبان فارسی در آذربایجان از نوشته‌های دانشمندان و زبان شناسان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸

ـــ مقالات تقی‌زاده، ج ۵، تهران: شکوفان، ۲۵۳۵

ـــ نامه‌های پاریس، تهران: قطره، چ ۲، ۱۳۸۴

افشار، دکتر محمود، گنجینهٔ مقالات، ج ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸

امیر احمدیان، بهرام، تقسیمات کشوری، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳
بدره‌ای، فریدون، گزارشی دربارهٔ فرهنگستان ایران، تهران: بنیاد شاهنشاهی فرهنگستان‌های ایران، ۲۵۳۵
بنیگسن، الکساندر و براکس آپ، مری، مسلمانان شوروی، گذشته، حال و آینده، ترجمهٔ کاوه بیات، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰
بیات، کاوه، شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران، ۱۳۱۰ - ۱۳۰۷ ه. ش، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴
ـــ (با مقدمه) آذربایجان در موج‌خیز تاریخ، نگاهی به مباحث ملیّون ایران و جراید باکو در تغییر نام ارّان به آذربایجان، ۹۸ - ۱۲۹۶ ش، تهران: شیرازه، ۱۳۷۹.
ـــ و کوهستانی‌نژاد، مسعود (به کوشش)، اسناد مطبوعات، ۲ ج، ج ۱، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲
پرویز، حسین (به کوشش)، مقالات حسن تقی‌زاده، تهران: کتابخانهٔ طهران، ۱۳۲۲
تبریزی، ر. ش [رضازادهٔ شفق]، تورک‌متفکرینتک نظر انتباهنه، روشنی بک استانبولده منتشر وطن غزته سنده یازدیغی ایرانه عاید مقاله لری مناسبتیله، چاپخانه ایرانشهر، برلین ۱۹۲۴
جاوید، سلام‌الله، ایران سوسیال دموکرات (عدالت) فرقه سی حقیندا خاطره لریم، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۹
دانش، حسین، کنجکاوی زردشت، استانبول، اوقاف اسلامیه، ۱۹۱۸ م
دهنوی، نظامعلی، ایرانیان مهاجر در قفقاز، فعالیت‌های فرهنگی در سال‌های ۱۹۳۱ - ۱۹۰۰ م، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهش [وزارت خارجه]، ۱۳۸۳
ذکاء، یحیی، درپیرامون تغییر خط فارسی، بخش نخست، تهران، بی‌نا، ۱۳۲۹
رئیس‌نیا، رحیم، ایران و عثمانی در آستانهٔ قرن بیستم، ۳ ج، ج ۲، تبریز: ستوده، ۱۳۷۴
Resulzadeh, Mehmed Emin, *Iran Tukleri*, Turk Dunyasi Arastirmalar Vakfi, Istanbul, 1993
رسول‌زاده، محمدامین، آذربایجان جمهوریتی، کیفیت تشکلی و شمدیکی وضعیتی، استانبول، اوقاف اسلامیه ۱۳۳۹ - ۱۳۴۱
ـــ جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن، ترجمهٔ تقی سلام‌زاده، تهران: شیرازه، ۱۳۸۰
زاره واند، افسانهٔ پانتورانیسم، ترجمهٔ محمدرضا زرگر و مقدمهٔ کاوه بیات، تهران: پروین، ۱۳۶۹
صفوت، محمدعلی، تاریخ فرهنگ آذربایجان، چاپخانه قم، ۱۳۲۹ [؟]
عارف قزوینی، ابوالقاسم، دیوان شادروان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد، تهران: امیر کبیر، چ ۵، ۱۳۴۷
فخرایی، ابراهیم، سردار جنگل، تهران: جاویدان، چ ۱۰، ۱۳۶
فروغی، محمدعلی، پیام من به فرهنگستان، چ ۲، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۴

قوهن. م، تورکلر بومحاربه ده نه قازان‌ییلیرلر؟ استانبول، ترک یوردی، ۱۳۳۰
کسروی، سیداحمد، آذری یا زبان باستان آذربایگان، تهران. ۱۳۰۴
ــ سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ تهران، ۱۳۲۴
لاندو، جیکوب، پان ترکیسم، یک قرن تکاپوی الحاق‌گری، ترجمهٔ دکتر حمید احمدی، تهران: نی، ۱۳۸۲
لاموش، سرهنگ، تاریخ ترکیه، سعید نفیسی، تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۱۶
مجموعهٔ فهرست تاریخی قوانین و مصوبات (از دورهٔ اول تا پایان دورهٔ بیست و دوم قانونگذاری)، تهران: مجلس شورای ملی، ۱۳۵۱
محمدزاده، میرزا بالا، ایران و ارمیلر، استانبول، ملّی آذربایجان نشریاتی، ۱۹۲۲
مرشدی‌زاد، علی، روشنفکران آذری و هویت ملّی و قومی، تهران: مرکز، ۱۳۸۰
مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم، قسمت دوم، تهران: ادارهٔ روزنامهٔ رسمی کشور شاهنشاهی.
نور، دوقتور رضا، تورک تاریخی، ج ۵، استانبول، معارف، وکالتی نشریاتندن، ۱۹۲۵

مقالات فارسی

ارانی، تقی، «آذربایجان یا یک مسئلهٔ حیاتی و مماتی ایران»، فرهنگستان، ش ۵، س ۱۳۰۳
اردبیلی، علیرضا، «دادنامهٔ آذربایجان، بررسی تحلیلی پان فارسیسم»، تریبون (سوئد)، زمستان ۱۹۹۹
افشار، دکتر محمود، «مسئلهٔ ملیت و وحدت ملی ایران»، آینده
ــ «مطلوب ما: وحدت ملی ایران»، آینده، ش ۱، س ۱، تیر ۱۳۰۴
انتخابی، نادر، «از عثمانی‌گری تا تورانی‌گری، خاستگاه و نقش تاریخی ناسیونالیسم ترک»، ماهنامهٔ نگاه نو، ش ۱۶، مهر و آبان ۱۳۷۲
بیات، کاوه، «ناسیونالیسم ترک و ریشه‌های تاریخی آن»، نگاه نو، ش ۴، دی ۱۳۷۰
ــ «فرهنگستان و تغییر اسامی جغرافیایی در ایران»، نشر دانش، س ۱۱، ش ۳، فروردین و اردیبهشت، ۱۳۷۰
ــ «فرهنگستان اول و دشواری‌های وضع و ترویج واژه‌های نو»، نشر دانش، س ۱۲، ش اول، آذر و دی ۱۳۷۰
پارسانژاد، پارسی، «وحدت ملیّه حیات قوم است»، حبل‌المتین، ذیقعدهٔ ۱۳۲۴ ه.ق
تقی‌زاده، سیدحسن، «رشد اجتماعی و وسائل حصول آن در مملکت ما»، تعلیم و تربیت، ش ۷ و ۸، ۱۳۰۶
ــ [مرزبان بن‌رستم باوندی] «طرز نگارش فارسی»، شفق سرخ، ۱۳۰۳
ــ «فقدان نقشه مستلزم فقدان بودجه...»، تقدم، س ۱، ش ۶، بهمن ۱۳۰۶
ــ «جنبش ملی ادبی»، تعلیم و تربیت، ۱۳۱۴

تویسرکانی، پارسا، «خاطرات ادبی»، مجلهٔ وحید (خاطرات)، سال نهم، دورهٔ جدید، ش ۵، ۵۱-۱۳۵۰.

خسرو پناه، محمدحسین، «کارنامه و زمانهٔ ایرانیان مهاجر در قفقاز»، نگاه نو، ش ۴۳، ۱۳۷۸

رئیس‌نیا، رحیم، «پان ترکیسم»، دانشنامهٔ جهان اسلام، (ب ـ پ)، ۵، تهران، ۱۳۷۹

ژرژن، فرانسوا، «احمدآقا اوغلو در فرانسه، ۹۴ - ۱۸۸۴، سرآغاز فعالیت‌های یک روشنفکر آذربایجانی، در قفقاز در تاریخ معاصر (به کوشش کاوه بیات) تهران: شیرازه، ۱۳۷۷

[شفق] ر.ش. تبریزی، «به نظر دقت متفکر ترک»، تجدد، ۳ جدی ـ ۷ بهمن ۱۳۰۳

صادقی تبریزی، «ایران و ترک»، میهن، ۱۲ سنبلهٔ ۱۳۰۲

ـــ «در اطراف مقالات میهن»، میهن، ۹ دلو ۱۳۰۲

ـــ «در جواب روشنی»، تجدد، ۲۷ سنبلهٔ ۱۳۰۳

کسروی، سیداحمد، «دربارهٔ آذربایجان»، پیمان، س ۷، ش ۷، فروردین ۱۳۲۱

ناطق، ناصح، «کتاب مستوفی و آذربایجان»، یغما، س ۱۸، ش ۶، ۷، ۹ و ۱۰، شهریور ـ دی ۱۳۴۴

یاسمی، رشید، «هر چه هست ترک است»، شفق سرخ، ۴ - ۱۰ دی ۱۳۰۴

کتب انگلیسی

Alp. Tekin, *The Turkish and the Pan Turkish Ideal*, trns. London War Staff Intelligent Division Admiralty 1917.

Everett- Heath, Tom (ed), *Central Asia, Aspects of Transition,* Routledge Curzon, London, 2003.

Hostler, Charls W., *Turkism and the Soviets*, George Allen and Unwin, 1957.

Levonian, Lutfy, *The Emergence of Modern Turkey*, Oxford University Press, 1961.

Poulton, Hugh, *Top Hat, Grey Wolf and Crescent (Turkish Nationalism and the Turkish Republic),* Hurst and Conpany, London, 1997.

Shaw, S. j. and E. K, *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey,* 2 Vols, Vol. 2, Cambridge University Press, 1985.

Zenkovsky, Serge A., *Panturkism and Islam in Russia*, Harvard University Press, Cambridge Massachusett 1967.

مقالات انگلیسی

Karpat, Kemal H., "Modern Turkey" in *The Cambridge History of* Islam, Vol. I B,ed P. M. Holt, Cambridge University Press, 1978.

Kuran, Ercumend, "The Impact of Nationalism on the Turkish Elite in the Nine teenth Century" in *Beginnigs of Modenization in the Middle East*, e.d. W. R. Polk and R. L. Chambers, The University of Chicago Press, 1968

روزنامه‌ها و نشریات

آذری تورک، ۱۹۲۸ م
آینده، ۱۳۰۴
ایران، ۱۲۹۷
ایرانشهر، ۱۳۰۴-۱۳۰۲
پیمان، ۱۳۲۱
تجدد، ۱۳۰۴-۱۳۰۳
تریبون، ۱۹۹۹
تعلیم و تربیت، ۱۳۰۶ و ۱۳۰۴
تقدم، ۱۳۰۶
حبل‌المتین، ۲۵-۱۳۲۴، ۱۳۱۹ هـ.ق
ستارهٔ ایران، ۱۳۰۳
شفق سرخ، ۱۳۰۴ – ۱۳۰۳
فرنگستان، ۱۳۰۳
کاوه، ۸۹ – ۱۲۸۸
کوشش، ۱۳۰۳
گفتگو، ۱۳۸۱
میهن، ۱۳۰۲
نشر دانش، ۱۳۷۰
نگاه نو، ۱۳۸۰، ۱۳۷۲، ۱۳۷۰
وحید (خاطرات) ۵۱-۱۳۵۰
یغما، ۱۳۴۴

فهرست اعلام

ب ـ پ ـ ت

س ـ ش ـ ص ـ ض ـ ط